



کتاب  
طریق الحیات

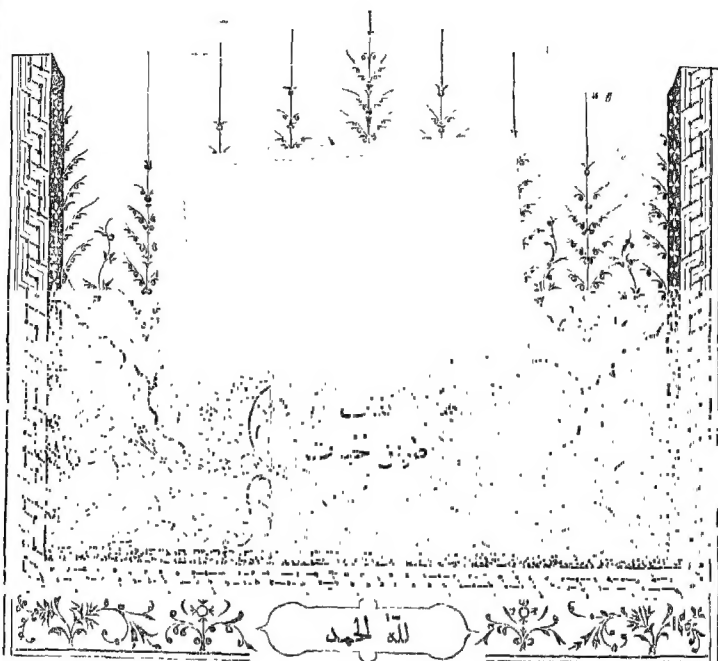
خوبه حال  
کسی که در این شیوه شده

و خطای وی پوشیده و خوبه حال کسی که خداوند و شر  
بشارت منسوب نمی کند و در برایش حاکم نبوده  
فعلی داند بهر بهر

نوبت رابع مطبوع گردید

در شهر لندن

سنه ۱۸۶۱ مسیحی



شکرو ثنای بی مروحد و سپاس و ستایش بی قیاس وعدّ خدای قدیم  
 و واحد و مقدّس و رحیم را سزااست که پرتو انوار محبّت و رحمتش عالم  
 اعلی و اسفل را احاطه و مملو ساخته و آنرا بقلوب طالبانش انداخته سیّاحان  
 نشاء غیر فانی و مسافران دیار جاودانی را بتسلّی درونی و آرام حقّانی مشرف  
 و روی توجّه ایشان را ازین عالم کثیرالالم جسمانی بعالم وافر النعم روحانی  
 گردانیده قلوب ایشان را از بخت حقیقی و فرج باطنی مسرور و بامید جلال  
 ابدی مسعود و محبور ساخته است بلی چنان خدای قادر سبحان را که نظر  
 برحمت بی پایان خود جهته بندگان نجات ابدی و جلال سرمدی را مهیّا  
 و بوسیله پیغمبران و رسولان خود بیان فرمود ابدالآباد حمد و ثنای فراوان باد \*

اما بعد بر شخص که باین درجه معرفت الله رسیده و تقاضای قلبش را دریافت طالب بخت و جلال مزبور گردیده باشد سوال نخستین وی این خواهد بود که آیا بخت حقیقی و جلال ابدی را بچه طریق تحصیل میتوانم نمود و بجهت حصول نجات چه بایستم کرد حال تو ای مطالعه کننده آیا در هیچ وقت این سوال عمده را ننموده و آرزوی استراحت حقیقی و بخت جاودانی هرگز در دلت بهیچان نیامده و آیا در عین زحمات و اغتشاش این عالم پیر خاکی در هیچ وقتی بدیده حسرت باسماں نظر نیفکنده و با چشم تصور و تفکر ملاحظه نفرموده که بالاتر از ابرهای بی سکون و قرار که همواره اوقات از باد متحرک و در گردش و رفتارند آسماں بالای سرت چتر استقامت و استراحت خود را برافراشته و سراجی پیراسته خود را برپا داشته است و اختران در نور بی تغیر و تبدیل آن عالم راحت و جلال شعلهور بتو ایما و اشاره می کنند که هم آغوش آن شاهد بخت حقیقی و آرام ابدی کردی که این عالم فانی ترا بوصول آن نمی تواند رسانید بلکه محض از آن عالم باقی و پایدار نزول فرموده در دل مضطرب و بی قرار منزل خواهد نمود بدیهی است که اشتیاق قلبت گاهی سوال مذکور را در تو نیز متحرک و ترا در باره آن متفکر ساخته است زیرا درین مرحله هیچ شک و شبهه نیست که مطلب و مقصد هر کس همین است که استراحت درونی و بخت حقیقی را تحصیل کند و اگر متوجه حواس و خواهش قلب و مقاصد اعمال گردی هر آئینه خواهی یافت که مطلوب و منظور همه افکار و افعال همان است که مالک بخت جاودانی و بی زوال و صاحب آرام حقیقی و بی نقال شوی و این همان تمنا و آرزوی یگانه است که هر کس را متحرک میسازد و افراد بنی نوع بشر را بعمل وامیدارد چنانکه پادشاه بر سریر سلطنت و عظمت و گدا در کُنچ عزلت و مذلت خود و غنی و فقیر و عالم و جاهل حتی تمامی افراد عالم همان تقاضا و آرزو را داشته جد و جهد همگیان در رفع و انجام آنست حال فرق محض درین است که یکی بخت خود را در آن و دیگری درین

و آن دیگری در چیز دیگر دانسته و پنداشته میجویند بلی تقاضا و آرزوی  
استراحت ابدی و بخت سرمدی در قلب هر بشری چنان حک و ثبت  
گشته که بهیچ وجه محو نمی گردد پس آیا این بی استراحتی و بی آرامی  
قلب آدمی از کجا بهم رسیده آیا درین خصوص هیچ فکر دقیق و خیال رفیق  
نموده اگر نموده هر آئینه بر تو نیز واضح و آشکار خواهد بود که علت آن  
همین است که قلبت هنوز استراحت حقیقی را نیافته و بخت جاودانی را  
تحصیل نکرده است و چون دولتمندان و بزرگان حتی پادشاهان هرچندیکه  
در اموال و املاک و عزت و لذت دنیوی هیچ قصوری نه بلکه در تمامی اینها  
زیادتی دارند باز ساکت نمیشوند بلکه پیوسته اوقات در صدد تحصیل اموال  
و خزاین و لذتها و عزتهای دیگر اند پس بدین طریق گواهی میدهند که آرزوی  
درونی ایشان با همه آنها زائل و ایشان به بخت حقیقی واصل نگشته اند  
در این صورت اینها از برای تو که هرگاه بدرن تنگدستی گرفتار و پریشان  
روزگاری چنان گمان ببری که گویا علت بی آرامی قلب همین قصور دنیوی  
است دلیلی اند واضح و آشکار که سبب آن ما ورائی این است و چون  
همگی مانند تو درین بی استراحتی قلبی و بی بختی درونی مقید اند پس  
بی تامل سوال می شود که این بی آرامی و بدبختی قلب تو و دیگران از  
کجاست آیا خدا آدمی را درین حال آفریده و بدبختی را نصیب و قسمت  
او کرده است حاشا زیرا که درین صورت خدا خدای قادر و رحیم و حکیم  
نمی بود و نظر باین محال است که باعث بی استراحتی و بدبختی آدمی  
خدا بوده باشد بلکه علت آن خود انسان است یعنی سبب اصل همه بی  
آرامی و بدبختی باطنی و ظاهری آدمی این است که او از خدا روگردان  
و گریبانگیر خار و خس معصیه و گناه گشته زیرا گناه چنان زهری است  
که تمامی این بی راحتی و محنت و درد و ظلم و زحمت را هم باندرون  
تو و دیگران و هم بدین جهان آورده است پس اگر خواهش تحصیل استراحت  
درونی و بخت حقیقی و جاودانی را داری این بهیچ نحو صورت امکان نخواهد

پذیرفت مگر از گناه که باعث وصول همه بدبختیهاست رهائی و خلاصی یابی زیرا که تا سر این چشمه مسدود و زهر آن از تو مرفوع نگردد هرگز آن آب تلخ قطع و ماده مرض درونی تو قلع نخواهد گشت نهایت تا اینکه بمرض باطنی تو معالجه و بجراحت درونی تو مداوایی کرده شود بیشتر از همه لازم آنست که آنرا بدرستی دریافته فهمیده باشی زیرا کسی که از مرض خود بی خبر است هر آئینه نزد طبیب نخواهد رفت و شخصی که از صدمه گناه مستحضر نیست خلاصی را نخواهد جست فلذا حقیر بعون الله بتصنیف هذا الاوراق مبادرت ورزیده در طی آن مرض باطنی و طریق نجات را که معالجه آن و سبب عفو گناهان و تحصیل آرام حقیقی و بخت ابدی است بنابر مضمون کلام ربّانی که عبارت از کتب مقدسه مستعمله مسیحیان است بتو معلوم و مفهوم خواهد ساخت و علاوه برین در آن ثابت خواهد نمود که تمامی معالجات و اسبابی که آدمیان بنابر رای خود بجهت تحصیل عفو گناهان و استراحت درونی و بخت جاودان بهمیان آورده و یا در مذاهب ملل مختلفه نشان و بیان گشته ناقص و قاصر اند پس تو ای مطالعه کننده بدین کلمات مواظب انگیز و سخنان نصائح آمیز درست حقیقی خود گوش هوش را فرا داشته با تفکر تمام آنها را مطالعه کن لیکن چنانکه امراض جسمانی را محض آنکس تشخیص میتواند داد که با علم طبابت منور گشته همچنان نیز تا کسی از نور توفیق خداوندگاری منور نگردیده باشد مرض روحانی و حال درونی خود را چنانچه هست بدرستی و خوی نخواهد فهمید و دانست زیرا که حُب دنیا و میل گناه چشم باطنش را چنان کور ساخته که تا از عالم بالا منور نگردد هر آئینه مانند شخص مریضی که در حالت سكرات موت بوده گمان برد که صحیح و سالم است از حال مضطرب و پُر خوف و خطر درونی خود بی خبر خواهد بود و مادامی که آدمی درین حال بوده باشد پند و نصیحت و گفتگوی معالجه آزارش و رهائی از گناهش بجهت او یاوه گوئی خواهد نمود و حال آنکه اگر پند پذیر نگردد بدیهی است که در مرض گناه

هلاک خواهد شد لیکن پروردگار رحیم و مهربان از راه مراحم بیگران و الطاف بی پایان خود ترا از ورطه هولناک چنان غفلت و کوری رها نموده و محفوظ داشته پیش از آنکه مقرض اجل رفته عمرت را قطع ساخته و ایام نعمت و تحصیل رحمت منقضي گشته باشد دیده درونت را کشوده بطریق فلاح و نجات هدایت فرماید پس مادامیکه از عمرت باقی و بجهت تحصیل رستگاری اندک روزگاری مانده است فرصت را غنیمت شمرده در خصوص آن افکار تمام و سعی ما لا کلام بجا آر و نظر باین بلدیتی را که مصنف در باب تحصیل و وصول سر منزل نجات بدست آورنی این اوراق از برای تو خواهد نمود خوار و از خود برکنار مکن بلکه مطالبات مرقومه آنرا با فکر صحیحه مطالعه فرما زیرا که در ضمن آن مرض باطنی تو از کلام الهی مشخص و عیان و نسخهء معالجه آن نیز از همان دارالشفای حقیقی بر تو اظهار و بیان خواهد گشت و از خدای تعالی که هدایای تمامی مخلوقات و گم گشتگان وادی ضلالت است دعا و مناجات نما که ترا منور ساخته بطریق حقیقت هدایت فرماید و حال درونت را چنانکه هست بر تو معلوم سازد و اگر در اثنای مطالعه این اوراق بر تو واضح و اظهار گردد که قلب تو بهمان نحو است که در آن بیان و طریق نجات همان است که از کلام ربّانی در آن نشان گشته پس باز دعا و استغاثه نما که خدای تعالی ترا در آن طریق نجات سالک و ثابت قدم سازد تا بدین وسیله بخت حقیقی و نجات ابدی را تحصیل نمائی هرگاه این کلمات را بدین رای و دعا بخوانی هرآینه از آنها فیض و برکت کثی خواهی یافت و از جانب الهی منور گشته بحقیقت هدایت کرده خواهی شد حال مطالب مذکوره را از قرار تفصیل در سه فصل بیان و عیان خواهیم ساخت از جمله در فصل اول کم و کیف گناه و نتایج آن و در فصل دوم اسباب و وسائلی را که باستصواب آنها تحصیل عفو گناهان میشود و در فصل سوم آن نتایج بخت آور را که از عفو گناه صدور می یابند اظهار و بیان خواهیم ساخت

## فصل اول

مبني است بر بيان كمّ و كيف گناه و نتایج آن

و این منقسم میشود بر دو مقصد در مقصد اول كمّ و كيف گناه و دو

مقصد دوم نتایج آن را بيان و مدلل خواهیم ساخت

### مقصد اول

پیش از آنکه باظهار مطالب این مقصد مبادرت ورزیم لازم آنست که کیفیت گناه نخست و نتایج آنرا که عبارت از معصیت آدم و حوا بوده باشد از کلام الهی بیان و مرقوم داریم زیرا که از کمّ و كيف گناه و نتایج آن بدین وسیله بهتر خبردار خواهیم گردید لیکن تا آنکه گناه آدم و افتادن او از عزت نخست بذلت بعد بدرستی و خوبی فهمیده شود علم آن عزت نیز لازم است فلذا پیش از آنکه گناه آدم و اخراج او از بهشت نقل کنیم گذارش آفرینش و حال نخست او را از کلام ربّانی ذکر خواهیم نمود و کلام ربّانی غرض از کتب مسیحیان است که عبارت از توریت و زبور و صحف پیغمبران و انجیل باشد چنانچه کیفیت آنها در کتاب میزان الحق تفصیلاً بیان و توضیح یافته است و در توریت در آیات ۲۶ الي ۳۱ باب اول و آیات ۷ الي ۹ و ۱۵ الي ۱۸ و ۲۱ الي ۲۵ باب دوم کتاب اول موسی در بیان مطلب مزبور چنان مسطور گشته که خدا گفت که انسان را بصورت خود موافق شبهه خود بسازیم تا ایشان بر ماهیان دریا و پرندگان هوا و بهایم و بر همه زمین و همگی خزندگان که بر روی زمین می خزند ریاست کنند و خدا انسان را بصورت خود آفرید ایشان را نرو ماده آفرید و خدا برایشان برکت فرمود و خدا ایشان را گفت که کثیر الذریت و موفور شوید و روی



زمین را معمور کنید و متصرف آن باشید و بر ماهیان دریا و بر طائران هوا و بر تمامی حیوانات که بر روی زمین دبیب اند ریاست بدارید و خدا گفت اینک همه سبزه تخم دهنده را که بر روی زمین است و هر درختی میوه دار تخم دهنده را بشما بخشیده ام که برای طعام از آن شما باشد و بهمه حیوانات الارض و بهمه پرندگان هوا و بهمه خزندگان زمین که در آنها نفس حیات است هر یک سبزه نوره را برای طعام داده ام و چنین شد و خدا هر چه آفریده بود دید که ایگ بسیار نیکوست و بود شام و صبح روز ششم پس خداوند خدا انسان را از خاک زمین ساخت و در بینی وی دم حیات دمید و انسان نفس زنده گردید و خداوند خدا باغی در عدن بسمت مشرق بیاراست و انسانی را که ساخته بود در آن جای داد و خداوند خدا هر درخت خوشنما و خوش ذائقه و درخت حیات را نیز در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد را از زمین رویانید و خداوند خدا آدم را گرفته در باغ عدن مقام داد تا که زراعت و نگهبانی آن نماید و خداوند خدا آدم را تاکید فرمود که از همگی درختان باغ بی تکلف بخور و لیکن از درخت معرفت نیک و بد چیزی مخور که در روزی که از آن بخوری مقرر است که بمیری پس خداوند خدا گفت که آدم را میگردی خوب نیست مؤنسی همچبت برای او بوجود آرم و خداوند خدا بر آدم خوابی گران فرستاد و چون او در خواب شد یکی از اضلاعش برداشته بجایش گوشت را پیوست نمود و خداوند خدا آن ضلع را که از آدم گرفته بود بصورت زنی تشکیل نمود و او را پیش آدم برد و آدم گفت که الحال این استخوانی است از استخوانهای من و گوشتی از گوشت من نامش ایشه باد زیرا که از ایش گرفته شده است (لفظ ایشه در عبری بمعنی زن و ایش بمعنی مرد است) ازین جهت مرد پدر و مادر خود را بگذارد و با زن خود ملحق شود و هر دو یک جسم باشند و مرد و زن هر دو برهنه بودند و شرم نداشتند و در خصوص تجاوز آدم و اخراج او از بهشت در باب ۳ همان کتاب چنین مرقوم است که مار

از جمله حیوانات صحرا که خداوند خدا آفریده بود حیلۀ سازتر بود که او زن را گفت که آیا فی الحقیقت خدا گفته است که از همه درختان باغ مخورید زن مار را جواب داد که از میوه درختان باغ مارا خوردن جائز است لیکن از میوه آن درختی که در میان باغ است خدا فرموده است که از آن مخورید و دست بر آن میندازید مبادا که بمیرید و مار زن را گفت که شما نخواهید مرد بلکه خدا خود میداند که در روزی که از آن بخورید چشمهای شما کشاده خواهد شد تا که از خیر و شر آگاهی یافته مانند خدا باشید آنگاه زن چون دید که درختی است برای خوردن لذیذ و بدیدن لطیف و برای حصول حکمت درختی دل پذیر از میوه آن گرفته بخورد و نیز بشوهر خود داد که او هم بخورد و چشمهای هر دو کشاده شده دانستند که ما برهنه هستیم و برگهای انجیر را بهم دوخته برای خود سترها ساختند پس آواز خداوند خدا را شنیدند که بوقت وزیدن نیم شب در باغ سیر میکرد و آدم با زن خود در اشجار باغ از پیش خداوند خدا خود را پنهان ساخت و خداوند خدا آدم را آواز داد و گفت تو کجائی او گفت آواز ترا در باغ شنیدم و بسبب آنکه برهنه بودم ترسیده خود را پنهان کردم او گفت آیا ترا از برهنگی که آگاهانید از میوه آن درخت که بنا خوردنش من ترا حکم کرده بودم خورده آدم گفت این زن که اورا بمصاحبت من دادمی میوه آن درخت بمن داد و بخوردم پس خداوند خدا زن را گفت که این چه کار است که تو کرده زن گفت که مرا مار اغوا کرد و من خوردم و خداوند خدا بمار گفت بجزای آنکه مرکب این کار شده تو بیشتر از همه بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعونی در تمامی عمر بر شکم خواهی رفت و خاک خواهی خورد و در میان تو و زن و در میان نسل تو و نسل وی دشمنی می نهم او سر تر خواهد کوفت و تو پاشنه و مرا خواهی کوفت زن را گفت زنجهای حاملگی ترا بغایت خواهم افزایش و با رنج فرزندان خواهی زاید و مائل بشوهر خود خواهی بود و او بر تو تسلط خواهد داشت و آدم را گفت بجزای آنکه گفتار زن خود را

اصفا نموده و میوه آن درخت خورده که در باره آن فرموده بودم که از آن مخور زمین از برای تو ملعون است با مشقت در تمامی عمر محصولات آنرا خواهی خورد خارها و شوکها از برای تو بر خواهد آورد و سبزه صحرارا خواهی خورد با عرق چهره نان خواهی خورد تا آنکه بزمین معاودت کنی زیرا که از آن گرفته شده خاک هستی و بخاک معاودت خواهی کرد و آدم زن خود را حوا نام نهاد از آنرو که مادر هر حی باشد و خداوند خدا برای آدم و زن وی قباهای چرمی ساخت و ایشان را پوشانید پس خداوند خدا گفت اینک آدم از خیر و شر آگاهی یافته چون یکی از ما شده است الحال مبادا که دست خود را دراز کرده میوه درخت حیات نیز بگیرد و بخورد و تا ابد زنده ماند از آن جهت خداوند خدا او را از باغ عدن بیرون کرد تا زمینی که از آن گرفته شد زراعت نماید و همچنین آدم را اخراج نمود و بجانب مشرق از باغ عدن کروبین را با شمشیری آتشبار متحرک بنشانند تا راه درخت حیات را محفوظ دارند

مخفی نماند که در باب خلقت آدم و عزت قبل و ذلت بعدش که بعزت معصیت باو رو داد در هیچ کتابی خبر صحیح نیست مگر در آیات مزبوره زیرا که در کتب تواریح و احادیث سایر ملل یا هیچ خبری از گزارشات سابق الذکر ذکر نگشته یا اینکه اگر خبری نگارش یافته است هر آئینه از کتب توریث که قدیمترین کتب عالم اند تحصیل و اخذ کرده اند و یا گزارش مرقومه کتب مزبوره را استماع نموده با تغیر و تبدیل اندک و بسیاری آنرا نقل کرده اند چنانکه این مرحله بهر شخصی که نقلهای کتب سایر ملل و احادیث محمدیان را با کلمات مزبوره کتب مقدسه مقابله کند فی الحال معلوم و یقین خواهد گردید لیکن چون گزارشات آدم که بنیاد و اصل همه احوالات مردم حقیقی تمامی سلسله انسان است در آیات مزبوره مختصراً بیان گشته پس تا آنکه مضمون آنها بدرستی مفهوم گردد تفسیر لازم می آید نهایت چون تفسیر با تفصیل درین مقام بطول می انجامید فلذا

بر سبیل اختصار آنها را بقدر ضرورت تفسیر کرده با کلمات چندی در خصوص خلقت و حال نخست آدم و معصیت او و نتایج آن اکتفا خواهیم نمود ازین قرار که چنانچه از مضامین باب اول کتاب اول موسی معلوم است که بعد از آنکه خدای تعالی در مدت پنجروز با قوّت و قدرت کامله خود آسمان و زمین و ما فیها را از کتم عدم بعرضه وجود و شهود آورد در روز ششم حیوانات و بعد از همه انسان را آفرید لیکن خلقت انسان ماورای آفرینش سایر مخلوقات بوده زیرا که در خصوص ایجاد آنها چنین مذکور است که خدا گفت نور شود و نور شد و خدا گفت که زمین از خود نباتات برویاند یعنی سبزه تخم دهنده و درختان میوه دار بر آرد و چنین شد و خدا گفت که آبها حشرات و نفس حیات بی شمار بظهور آرد و چنین شد و خدا گفت که زمین نفس زنده بهایم و خزندگان و وحوش الارض را بر آرد و چنین شد اما در باره خلقت انسان چنین اظهار و بیان گشته که خدا گفت که انسان را بصورت خود و موافق شبهه خود بسازیم و خداوند خدا انسان را از خاک زمین ساخت و در بینی وی دم حیات دمید و انسان نفس زنده گردید و از همین تفاوت واقع فی ما بین خلقت انسان و سایر مخلوقات ظاهر و هویدا است که مرتبه انسان نسبت بآنها چه قدر اعلا است و این الفاظ که خداوند خدا انسان را از خاک زمین ساخت و در بینی او دم حیات دمید مشتمل بر همان مدعی است یعنی مضمون کلمات مذکوره دلالت بر آن نمیکند که گویا خدا انسان را بمرو و مشقت چنان که از قرآن و احادیث استفهام میگردد خلق کرده باشد بلکه کلمات مذکوره محض بر آن دلالت می کند که انسان بخلقت خاصی از حیوانات و سایر موجودات امتیاز یافته مخلوق گشته است زیرا که انسان نه آنکه مانند حیوانات از زمین بهم رسیده بلکه او را خدا ساخته و روح خود را بوی دمیده است لهذا او در صورت و شبهه خالق خود خلق گردیده محبوب او بود و از برای آن مخلوق شد که خدای خود را شناخته و دوست داشته در او صاحب

بخت کامل گردد و معنی این الفاظ که خدا گفت که انسان را بصورت خود و موافق شبهه خود سازیم مشعر بر آن نیست که گویا صفت و صورت ظاهری انسان صفات و صورت خدا بوده باشد زیرا که انسان نه بنابر صفات ظاهری بلکه بنابر صفات باطنی خود شبهه خدا است بدین عبارت که تصویر و تشبیه صفات نامحدود و بی انتهای خالق در مرتبه حد و نهایت در انسان ملاحظه می شود بدین نحو که از محبت و مرحمت و لطف و معرفت و عدالت و سایر صفات انسانیّه بمحبت و رحمت و لطف و حکمت و عدالت بی نهایت الهی پی برده بقدر مقدور درک میتوان کرد و بدین علت است که علم صفات الهی از انسان زیاده تر از سایر مخلوقات صدور یافته حاصل میگردد و بدیهی است که صفات و جلال پروردگار در حال نخستین پیش از آنکه گناه آدم را نباه ساخته و بهدلت انداخته بود بالمراتب زیاده از بعد از وی مشاهده می شد زیرا که انسان از خدا بی نقص و قصور خلق شده پاک و منور و مملو از قوتها و قدرتهای علوی بوده در باطن او اختلاف و ظلمتی و تشویش و بی آرامی نبوده خدا را کاملاً میشناخته و دوست میداشته و محض اراده او را می خواسته است و بنابر این علاقه باطنی و دوستی حقیقی فی مابین او و خالقش حاصل و صاحب بخت کامل بوده است و اگر انسان مرتکب عصیان نمیکشت هر آئینه در آن حالت و مراتب ترقی نموده و جلال و بخت او آنه فائده متزاید گردیده در آنها بسرحد کمال می رسید و چنانچه روح آدم از هر عیب و نقص و ضعف مبرا بوده همچنان جسم او نیز در آن حال از هر عیب و قصور و علل و امراض معرا و آزاد و مملو از قوتها و قدرتهای مطهره بوده است چنانکه اگر مرتکب گناه نمیکشت مبتلای مرگ نیز نمیشد و نظر باین جلال و احوال که آدم در آن حال داشته او هم قابل و توانا بوده که بحسب الامر که خدا باو کرده بود بر زمین و تمامی حیوانات بری و بحری خداوندی و حکمرانی کند و بدین طریق اراده خداوندگاری را در ماده آنها بانجام رساند

مخفی نماند که تسلّطی که انسان در ابتدا بر حیوانات داشته بالکلیه ماورای تسلّط و تحکّم بعد و الآن بوده است بدین نحو که در نخست حکم رایی او با مهربانی و قوّت اراده<sup>۱</sup> مقتّدش بوده و حیوانات نیز بالطّوع والرّغبه مطیع و منقادش بوده اند لیکن بعد از آنکه انسان نافرمانی خدا کرد حیوانات نیز زنجیر اطاعت و امیزش را کسیخته سر در بیابان سرکشی و وحشت نهاده از فرمان بری بری گشته اند چنانکه انسان محض بقوّت بازو و دستیاری اسباب و آلات گوناگون و از راه مکر و حیل بر آنها مسلّط میشود و فقط رعب و خوفی از انسان در ایشان هست بنحویکه در آیه<sup>۲</sup> باب ۹ کتاب اوّل موسی مرقوم است که خوف و هیبت شما بر همه<sup>۳</sup> حیوانات زمین و بر همه<sup>۴</sup> پرندگان هوا بر هر چه بر زمین دبیب است و بر همه<sup>۵</sup> ماهیان دریا خواهد بود و بدست شما سپرده شده اند

و مکائی نیز که آدم و حوا در ابتدا در آنجا بوده اند موافق و مناسب حال ایشان و موجب زیادتی بخت شان بوده باغ عدن نام داشته است که آنرا خدا پُر از درختان نعیم و ثمرات لذیذ از برای آدم ایجاد فرموده او را در آن جا ماوا داد که آنرا زراعت و محافظت کند یعنی بشغل و تاثیر قوّت خرد نعیم آنرا متزاید و آنرا حفظ نماید و باین الفاظ آخر خدا بآدم اشاره فرموده که باغ عدن را دشمنی هست که باید آنرا از او محفوظ داشته خود نیز از او در حذر باشد درین صورت اگر سوال کنی که آیا باغ عدن در کدام موضع از مواضع زمین بوده جواب اینست که الآن بصحت تمام نمی توان گفت زیرا که این فقره از مضامین آیات مزبوره بواضحی تمام معلوم نمیگردد و قطع نظر ازین شکل و ترکیب مرکز خاک در وقت طوفان چنان متغیّر و متبدّل گشته که نظر بنخست صورتش بالمرّه دگر گون شده است چنان که این مرحله از آن ریگ و سنگریزها و خاک که از کش و اگش آب نه محض در صحراها و دره ها بلکه بتلال و جبال نیز انداخته و فراهم گشته واضح و آشکار میگردد و در بعضی اوقات در میان چنان خاک و ریگ حتّی در وسطه سنگها

صدف و ماهی و یا از سایر حیوانات یا استخوانهای باقی مانده و یا بسنگ  
مبدل گردیده آنها یافته میشوند که از تلاطم امواج طوفان بانجاها انداخته  
شده بحکم الهی تا حال مانده اند که بر حقیقت کلام ربّانی شاهدهی باشند  
نهایت هرچندیکه اصل مکان باغ عدن را بدرستی مشخص نمیتوان ساخت  
باز از آیات سابق الذکر آنقدر واضح و مبرهن است که آن باغ بهشت در  
روی زمین در ولایتی که از شام در طرف شرقی واقع بود بوده است نه  
آنکه در آسمان چنانکه اکثر علمای ملت محمدی گمان برده اند و در کتب  
احادیث ایشان ثبت و بیان گشته است خلاصه از یافتن موضع عدن گم  
شده ارضی بجهت انسان فائده حاصل نمی شود زیرا اگر چنانچه محل آنرا  
دانسته و یافته باشد باز بدین وسیله آرام مفقوده درونی و بخت حقیقی  
خودرا تحصیل نمی تواند کرد بلکه بخت حقیقی انسان محض در عدن  
و بهشت سماوی که ذکر آن در فصل آخر این اوراق بیان خواهد گشت  
حاصل میگردد و آدمی را حال لازم آنست که با جدّ و جهد تمام طالب  
و جویان آن باشد بهر جهت در خصوص بیان کیفیت خلقت و حال  
نخستین آدم بهمان قدر مکلفی گشته حال چند کلمه در باب گناه او  
و نتایج آن نیز برشته تحریر خواهیم آورد بدین ترتیب که چون خدا  
آدم را فاعل مختار و بدین اراده و مدعا خلق کرده بود که او را شناخته  
و دوست داشته اطاعت نماید پس لازم بود که محبت خود را که نسبت  
بخدا داشت بانقیاد و اطاعت اظهار سازد و هرچندیکه خدا بنابر این  
مانع نگشت بلکه وا گذاشت که شیطان آدم و حوّا را بمرض امتحان  
آورد باز آنها را نه بدین اراده گرفتار امتحان ساخته که علت نافرمانی ایشان  
گردد بلکه محض بدین اراده و مطلب که در اعتقاد و محبت و انقیاد امر  
الهی و در مصاحبتی که با خالق خود داشت مستحکمتر گردیده در بخت  
و جلال ترقی و ازدیاد یابد و بدین طریق از فرق خیر و شر نیز مخبر گردد  
فلهذا خدا فرصتی بجهت اظهار محبت و اطاعتی که بایست آدم نسبت

باو مرعی دارد برقرار نمود یعنی درخت حیات و درخت علم خیر و شر را در باغ عدن خلق کرده در باره درخت دوم بآدم امر فرمود که از درخت معرفت نیک و بد چیزی مخور زیرا روزیکه از آن بخوری خواهی مرد و محافظت این امر منہی بجهت آدم اشکال و صعوبتی نداشت زیرا که خدا هم با آن نعمات و الطاف الهی که آدم تا آن وقت دیده و محبت و مرحمت موفور او را که شناخته بود و هم باگاہی از حال جدید و ذلیل و مہیب که بعثت تجاوز از امر مزبور برای او روی بایست داد نگاہ داشتن آن نہی را بر او آسان ساخته بود

حال اگر سوال نمائی کہ درخت منہیہ چہ درخت و ثمر آن را چہ قوت و خوردن آن در آن حال و وقت چہ عبارت بوده است جواب شافی این سوال را بطریق کافی ادا نمی توان کرد زیرا مطالب مذکورہ در کلام الهی بیان نگشتہ است و حالات انسان و تمامی موجودات الان ماورای احوالات آن ایام است بہر صورت اگرچہ در بارہ آن درخت زیادہ گفتگو نمی توان کرد نہایت این قدر واضح و آشکار است کہ درخت مذکور با نہی مزبور درخت معرفت نیک و بد گردیدہ بود زیرا کہ اگر آدم مطیع آن امر میگشت ہر آئینہ علم و فہم درونی او از خیر از بد یاد یافتہ در آن ترقی می کرد و چنان استحصاری از شر حاصل می نمود کہ از آن متضرر نمیگردید و اگر نہ نافرمانی او وی را مستغرق لجہء شر و مستحضر آن ساخته مستوجب اتلاف خیر و عزت و بخت و سعادت او می گشت و بدین وجہ درخت مزبور درخت معرفت نیک و بد بوده است و نظر باین غرض از امر مزبور الهی اطاعت یا نافرمانی بوده است نہ محض درخت و میوہ آن

فی الجملہ مار محیل کہ در بارہ آن در آیات سابق الذکر مذکور گشتہ کہ مار از جملہ حیوانات صحرا کہ خداوند خدا آفریدہ حیلہ سازتر بود نزد آدم و حوا حاضر شد نہایت اینکه مار در آنوقت در چہ ہیأت و صورت بودہ معلوم نیست بلکہ این مشخص است کہ در صفت و صورتی کہ الحال



دارد نبوده است و گمان می‌رود که در آن حال یکی از بهترین حیوانات بوده لیکن بجهت شیطان آلت فریفتن آدم و حوا گردید و بدین علت است که در انجیل یعنی در آیه ۹ باب ۱۲ مکاشفات شیطان بازدهای بزرگ و مار قدیم مسمی گشته و در آیه ۴۵ باب ۸ یوحنا خود مسیح در باره آن فرموده است که شیطان از آغاز مردم‌گش بود و دروغگو و پدر دروغهاست پس در آنوقت بکار خود مشغول گشته باستصواب مار بحوا گفت که آیا فی الحقیقت خدا فرموده است که از همه درختان باغ بخورید این سخنان از برای ایشان کلمات نو و غیر مانوس و آوازی مخالف آواز خدا بود زیرا که تا آنوقت فقط آواز خدا را شنیده بغیر از اراده خداوندگاری از هیچ اراده استحضاری نداشتند حال شیطان از راه حیل و مکر فراوان با سخنان سر بسته ایشان را بمقام امتحان کشیده سعی کرد که بلکه بدین شیوه شکی در جویبار قلب حوا جاری سازد که گویا خدا در نفس الامر خوردن میوه درخت مذکور را نهی فرموده و ایشان امر خدا را بدرستی دریافت ننموده اند یا اگر فی الواقع نهی کرده باشد ازین صدور می یابد که خدا شمارا چنانکه تا حال اعتقاد داشته می پنداشتید دوست نمی دارد و بخت کامل شمارا نمی خواهد پس شیطان بدین طریق جد و جهد تمام نمود که نسبت بمحبت و صداقت الهی آب زهر آلود شکر را بقلب صاف و مبرّی حوا ریزد و اراده مخالف اراده خدایتعالی در او برانگیزد و چون حوا سخنان مذکوره را شنیده هیچ پروا و وحشتی ننمود و آن سم نافرمانی و بی ایمانی را که شیطان در کلمات فریب آمیز پنهان و بدرون او روان ساخته بود نسنجید بلکه با مار بگفتگو در آمد و بدین وسیله از نفس زهر آلود شیطان جذب گشته او نیز از کمین گاه فرصت بدرآمده با جرات تمام و دروغ ما لا کلام بوی گفت که خدا خود میداند که در روزی که از آن درخت بخورید چشمهای شما کشاده خواهد شد تا که از خیر و شر آگاهی یافته مانند خدا باشید بدین کلمات مکر آلود و سخنان عذر اندود شیطان واضحه کذب را

بخدا نسبت داده و سعی میکرد که آدم و حوّا بدان گمان و خیال کفر  
 کشد که گویا خدا طالب سلامتی و بخت ایشان نیست بلکه نهی او مانع  
 تحصیل سعادت و کمال جلال ایشان است لهذا این ادعای خلاف را بمیان  
 آورده گفت که بخوردن ثمر شجر منہیّه نخواهید مرد بلکه برعکس این  
 بسبب خوردن آن بزودی و آسانی در بخت و جلال بسر حدّ کمال رسیده  
 مانند خدا خواهید گردید و بدین طریق سعی بلیغ مینمود که شکّی را که  
 نسبت بمحبّت و صداقت خدا بقلب حوّا انداخته بود افزوده ایشان را  
 به بی اعتقادی و مغروری و خودکامی کشاند پس حوّا بدین کلمات کفرانگیز  
 نیز گوش و آنها را در قلب خود جا داده شعله میل و آرزوی خوردن میوه  
 منہیّه در درون ایشان اشتعال یافته بر آنها غالب آمد چنانکه امر الهی را از  
 فکر انداخته میوه آن درخت ایشان را خوش و لذیذ نمود بمرتبّه که حوّا  
 از میوه آن گرفته بخورد و باکم نیز داد و او هم بخورد و گناه ایشان بدین  
 نوع صورت انجام پذیرفت و چون شیطان بحیله و دروغ خود آدم را معتقد  
 و فرمان بردار خود ساخته محبّت و اعتقاد آنها را که بخدا داشتند از قلب  
 ایشان سلب نمود پس آن علاقه و رابطه که در میان انسان و خدای خالق  
 او بوده قطع و همه آن بخت و جلال که بعلّت علاقه مزبوره داشته اند  
 پایمال و رفع شد یعنی چون انسان مخلوقی است فاعل مختار چنانچه  
 محبّت و اراده خود را از خدا بر میتواند گردانید و هم بحسب قواعد و رسوم  
 ذات باطنی خود محض مقید و متعلّق آن چیز است که دوست داشته  
 و معتقد و معتمد آن گشته است پس در صورتی که محبّت و اعتقاد او فرار  
 و بی ایمانی و نافرمانی در جای آن برقرار گشت فی الفور آن علاقه باطنی  
 رفع و همگی بخت و عزّت او که وابسته آن بود قطع شد و چنانچه آدم  
 قبل از ارتکاب معصیّت صاحب بخت و عزّت کامل بود بهمان درجه اکنون  
 بدلت و بدبختی بی حدّ و نهایت گرفتار گشت زیرا الحال از خدا روگردان  
 و مهجور و از شیطان مغلوب و مقهور گردیده بود پس درین صورت اراده

انسان با اراده خداوند گار ذوالجلال دیگر مطابقت و اتصال نداشت بلکه حال خود کام و خودرایی گشته بود و بعثت انلاب بخت و عزت و چشیدن جرعه سرکشی و نافرمانی از خیر و شر آگاهی یافت و بدین نحو بیک طریقی مانند خدا شد که پیشتر از آن بدان طریق مانند خدا نبوده و حال آنکه همچنین خودکامی و مختاری را شیطان نیز دارد و هرگاه خدا بذا بر مصلحت محبت آمیز خود که نظر بآن نجات و خلاصی سلسله انسان را از ازل برقرار کرده بود بمیان آمده نصری و معاونتی نمیکرد هر آینه ایشان مانند و شبیه شیطان گشته بعداب و عقاب مستوجبه او سزاوار و گرفتار می شدند بلی گناه آدم چنان سخت و عظیم بود که خود او و تمامی سلسله بنی نوع بشر را باین ورطه هولناک انداخته و بحالت بدبختی گرفتار ساخته است چنانکه از نتایج آن گناه که حال باظهار آن مبادرت خواهیم ورزید دیگر زیاده واضح و آشکار خواهد گردید ازین قرار که چنانچه خدا بآدم و حوا تهدید فرموده بود که در چه وقت که از آن درخت بخورید در همان روز خواهید مرد پس بعد از اقدام آن امر صدق تهدید را از تغییر حال باطنی و ظاهری خود شان مشاهده نموده فهمیدند که شیطان ایشان را چه قدر فریفته و دروغ گفته است چون در همان ساعت که آغاز نافرمانی کرده از آن میوه خوردند بحسب حیات باطنی و حقیقی مردند زیرا که سبب تلف همه بخت و آرام درونی و علت مرگ باطنی و روحانی انسان همین از عین الحیوه حقیقی و بخت کلی که خدا است جدا و مهجور و نسبت با وی محبت و بی اعتقاد و خود کام و مغرور گردیدن است درین صورت آن علاقه باطنی بخت آور با خدا قطع گشته موافقت آرام بخش درونی بمخالفت انجامید بدین طریق که قبل از معصیت قوی باطنی انسان که عبارت از اراده و از احساس باطنی و علم است موافقت و موافقت کلی داشته آرام درونی انسان را کامل می ساختند لیکن حال بخلاف آن در جای معرفت الله صاف و کامل که پیشتر در باطن انسان بوده است الان از

معرفت الله و شناختن خیر و شر محض آن علم آلوده و ناقص قرار گرفته است که در انصاف انسان باقی مانده و بجای آن احساس بخت و آرام کامل خود که داشت الحال احساس بی آرامی و بی بختی درونی آمده است و بمقام آن اراده که با اراده الهی بالکلیه موافقت و مطابقت داشت حال در انسان اراده مختلف جا گرفته که بنابراین انسان با خواهش ضعیف میل باراده و امر الهی و بخیر و خوبی دارد و با خواهش مقوی و پر زور رغبت ببدی و مطلوبات خود و لذات جسمانی و نفسانی می کند چنانکه در آغاز روح انسان بر جان و بوسیله آن بر بدن ریاست داشت همچنان بعد از معصیت حالش دگرگون و روحش از سرچشمه حیات محروم و مهجور و زیون گشته هوا و هوس نفسانی در انسان قوت یافته بمرتبه ریاست و اقتدار رسیدند و انسان بدین طریق از حال نورانی و آسمانی بحال ظلمانی و خاکدانی افتاده مقهور و مستخر شیطان گردید و ازین مرگ روحانی مرگ جسمانی نیز صدور یافت زیرا که این محض نتیجه آنست بدین قسم که چون بعزت عصیان در میان قوای روح و جان و بدن انسان اختلاف افتاد پس اختلاف مذکور بدنش را نیز ضائع ساخته بمرگ کشانید فلذا آدم بحسب جسم نیز مُرد و چون انسان از پروردگار خود دور و مهجور گشته پس مرگ جسمانی روح او را بحال و جای دیگر نمیتواند رسانید مگر ببدبختی و هلاکت ابدی لهذا گناه آدم را هم بمرگ ظاهری و هم بهلاکت ابدی گرفتار ساخته است و نصیب و قسمت تمامی اولاد و سلسله او نیز همین گردیده چنانکه در انجیل یعنی در آیه ۱۲ باب ۵ نامه باهل روم مرقوم است که چنانچه گناه بوسیله یک شخص در جهان پدید شد و بگناه مرگ بهمین قسم مرگ برهمگی طاری گردید از آنجا که در وی همه گناهگار گشتند یعنی آن چنانکه محال است که درخت بد میوه نیکو تواند داد همچنان نمی توانست شد که از آدم و حوا بعد از آنکه گناه کرده و از بخت و عزت نخست افتاده بودند ذریت و نسل ایشان بحال دیگر تولد یابند مگر آنکه مانند خود شان

بگناه گرفتار و شاهد این مدّعی مضمون کلامی است که در آیه ۳ باب ۵ کتاب اوّل موسیٰ مسطور است که آدم پسری بصورت و موافق شکل خود بوجود آورد یعنی نه در صورت حالت قبل بلکه در صورت حالت بعد که در حین ولادت پسر در آن حالت بوده و نتیجه دیگر که بسبب آن معصیت برای ایشان رو داد شرم و خوف بود یعنی قلب آنها که تا آن وقت آرام گلی داشته از خوف و خطری خبر بود حال بعد از آن نافرمانی بدام بی آرامی و خوف گرفتار شدند و چون بنحوی که باطن همچنان ظاهر یعنی ابدان ایشان نیز تغیر و تبدیل یافته زهر گناه آنها تباه کرده بود پس درین صورت بدن ایشان و مشاهده آن ایشان را تحریک و تحریص بگناه میکرد و نظر باین از برهنگی آن شرمسار گشتند و در جای اینکه بخدا بازگشت نموده و باو پناه برده از او مرحمت و اعانت جوینده خواستند که فی نفسه خود شان بخود علاج نمایند پس در میان اشجار باغ پنهان گشته از برگهای انجیر برای خود سترها ساختند که بدین وجه گناه و عیب خود را مستور داشته باز با صلاح آرند و از خدای رؤف و رحیم که تا آن زمان باو مصاحبت و تقرب گلی داشته او را دوست حقیقی دانسته و شناخته بودند درین حال ازین دوست خود بمرتبه ترسان و قلب شان از خوف و بیم بحدّی هراسان گشت که خواستند که خود شان را از خدای حاضر و عالم السّرو الخفیات غائب و مخفی سازند بلی ازین مرحله بوضعی تمام آشکار میگردد که بهمه یک گناه از خدا چه قدر دور و احوال ایشان چه قدر متغیّر و بظلمت باطنی متبدّل گشته بود چنانکه اگر خدا نظر بالطف بی انتها مرحمت و اعانت خود را شامل حال آنها نمی ساخت هر آینه آدم عود نمی توانست نمود بلکه بحال شیطان گرفتار می گشت لیکن چون خدا نجات سلسله نسل آدم و حوّا را از ازل در مشیّت خود بر قرار فرموده بود پس خدا بمیان آمده بآدم و حوّا مواخذه و عقاب و هم اعانت و نصرت کرد یعنی بنابر وفور مرحمت خود هنگام شام بآدم

خاطی تقرّب جسته خود را بر ایشان بیان و آواز خود را در باغ بلند و بآدم خطاب کرد که تو در کجائی آدم جواب داد که آواز ترا در باغ شنیدم و بسبب آنکه برهنه بودم ترسیده خود را پنهان کردم خدا فرمود که ترا از برهنگی که آگاهانید ای ازمیوه آن درخت که بخوردن آن ترا امر کرده بودم خورده مخفی نماند که مضمون این سوالات دلالت بر آن نمیکند که گویا خدا در کجا بودن و چه کردن آدم را ندانسته بود بلکه غرض از آنها این بود که بدین کلمات مرحمت سمات دست آویزی بآدم کرامت فرماید که بدان وسیله در باب گناه و حال توبه خود متفکر گردد و بزرگی این و آن را دریک نماید زیرا که آدم تا آندم از بزرگی معصیت و سختی و تقصیر خود بی خبر بود و باعث آن نه اینکه خود را بلکه آن زن را دانست که خدا بوی ارزانی دانسته بود و ازین جهت اصل ماده آنرا بخود خدا نسبت داد و زن نیز عذر آورده تمامی سبب را بمار منسوب ساخت پس در آن حال که خود را بری الذم می پنداشتند اگر خدا بایشان نصرت و یاری نمی کرد و تقرّب جسته بایشان تکلم نمی فرمود هر آئینه ایشان خطا و تقصیر خود شان را نمی فهمیدند و بنابر آن توبه و بازگشت هم نکرده بهلاکت ابدی گرفتار می گشتند لیکن با کلمات مذکوره و آتیه که خدا ایشان را مخاطب ساخته دست آویزی و قوّی بآنها عنایت فرموده است که گناه خود شان را فهمیده توبه و بازگشت نمایند و باز بخدا معتقد و امیدوار گردند و کلمات آتیه بدین عبارت است که خداوند خدا بمار گفت که در میان تو و زن و ذریبت تو و ذریبت وی عداوت می نهم او سر ترا خواهد کوفت و تو پاشنه وی را خواهی گزید حال بدین کلمات تسلی الذلالت یُرَقوت اولاً خدا آدم را توانائی داد که گناه و بدی را بغض نموده از آن توبه نماید ثانیاً چون خدا در آنها وعده رهنده داده است که شیطان را مقهور و مغلوب ساخته انسان را از تسلط او خواهد رهانید پس باستماع این کلمات نور محبت و اعتقاد نسبت بخدا باز در قلب آدم شعله ور و

بخدا تقرب جسته نزدیک گردید و بوسیله ایمان بمنجي موعوده که بنابر سائر آیات تورات و آیات باهرات انجیل یسوع مسیح است توبه آدم مقبول درگاه الهی گشت و عفو گناه و نجات خود را بهمین استصواب حاصل نمود نه بگریه و زاری و روزه و طواف کعبه چنانکه در کتب احادیث محمدیان نقل شده است و درین شکی نیست که آدم بهمین وعده نخست فهمید که خدا بواسطه آن رهاننده موعوده تمایلی سلسله انسان را از گناه و نتایج و عقائب آن خواهد رهانید و بایمان آورنده نجات خواهد بخشید بلکه گمان گلی میروید که خدا مطلب مذکور را زیاده بر آن نیز که از وعده مزبوره معلوم می گردن بآدم بیان کرده باشد زبر بمرتبه در امید و انتظار آن رهاننده بودند که حوا در حین ولادت فرزند نخستین خود چنین پنداشت که رهاننده موعوده همین است چنانچه در آیه اول باب ۴ کتاب اول موسی مسطور است که حوا قاین را زائده گفت که خداوند مردی را حاصل کرده ام و دیگر اینکه چون بنابر مضمون آیات ۳ و ۴ باب ۴ کتاب اول موسی قاین و هابل پسران آدم بخدا قربان گذرانیده اند پس گمان میروید که خدا قربان گذراندن را بآدم امر و مطلب آنرا باو تعلیم کرده باشد چنانکه الفاظ مسطوره آیه ۲۱ باب ۳ کتاب اول موسی نیز که خداوند خدا برای آدم و زن وی جامه های چرمی ساخت و ایشان را پوشانید شاهد این مدعی است بدین عبارت که مردمان الی زمان طوفان که در سال ۱۶۵۶ خلقت عالم اتفاق افتاده گوشت نخوردندی چون بنحویکه از آیه ۲۹ باب اول کتاب اول موسی معلوم میگردن خدا محض ثمرات و سبزیات را برای طعام بآدم حلال کرده بود لیکن بعد از طوفان گوشت حیوانات را نیز برای خوردن حلال ساخت از قراری که در آیه ۳ باب ۹ کتاب اول موسی مسطور است که هرچه متحرک و زنده باشد برای طعام از آن شما باشد چنانچه سبزه نوس را همه بشما بخشیده ام پس اینکه در آیه سابق الذکر گفته شده است که خدا برای آدم و حوا از چرم لباس ساخته

پوشانیده تبیین این مقال است که خدا ایشان را بذبح حیوانات و از پوست آنها برای خود لباس چرمی ساختن مامور گردانیده بود بنابراین گمان کلی حاصل می شود که خدا بایشان اشاره کرده باشد که چنانکه بایست این حیوانات بی تقصیر جهت گناه شما قربان گشته بمیرند تا اینکه از برای شما ملبوسات حاصل آید همچنان رهاننده موعود نیز جهنمه گناه شما فدیة و قربان گشته خواهد مرد تا عفو گناهان حاصل و بخلعت گرانمایی عدالت و تقدسش مخلع گشته باز مقبول درگاه الهی گردید

و بعد از وعده مذکوره ماورای بازخواست سابق الذکر خدا بآدم سیاست دیگر هم فرمود نه تنها بآدم بلکه بمار و شیطان نیز عذاب و بازخواست نمود زیرا که خدا شیطان را بعلت آنکه آدم را فریفته بود ملعون گردانید بنوعی که او بسخت ترین عذاب و غضب خداوند قهار گرفتار گشت و بمار نیز تنبیه کرده امر فرمود که در تمامی عمر خود بر شکم خواهی رفت از همین کلام معلوم و یقین میگردد که مار چنانکه پیش گذشت قبل از وقوع آن امر صورت دیگر داشته است و این لعنت و نفرین که خدا در باره مار بیان فرموده نیز اشاره بآن دیوان است که خدا بمار بزرگ که عبارت از شیطان باشد کرده و نظر بآن او را از عالم نورانی بظلمت جاودانی انداخته است و همچنین آن عداوتی که مار نسبت بآدم دارد و نفس جاذب و زهر قاتل او نیز اشاره بآن دشمنی است که شیطان بانسان دارد و هم بآن قوت جاذبه که در گناه می باشد و هم بآن زهر گناه که شیطان مردم را بآن بهلاکت میرساند و خدا بآدم و حوا سوای بازخواست باطنی چنانکه سابقاً بآن اشاره رفته بازخواست ظاهری نیز کرد بدین تفصیل که بخوا گفت که اولادها را با رنج خواهی زائید و شوهرت بر تو تسلط داشته اختیار تو در اختیار او خواهد بود و بآدم فرمود که زمین بعلت معصیت تو ملعون باشد و از برای تو خارها و شوکها بر آرد و کم برکت گردد چنانکه انسان باشکال و صعوبت و مشقت و عسرت روزی خود را بچنگ آرد و بدنش صاحب علل و امراض گشته



وفات یابد و پوشیده باز مبدل بخاک شود و دیگر از برای آنکه مبادا آدم و حوّا دست خود را دراز کرده از درخت حیات که در باغ عدن بود گرفته بخورند و تا ابد باقی و زنده مانند خدا ایشان را از عدن بیرون کرد و نگذاشت که دیگر بانجا مراجعت نمایند

درین حال اگر سوال کنی که درخت حیات چه درخت و مدت توقف آدم در عدن بعد از خلقت او الی اخراج او از آن چه قدر بوده است بلی جواب سوال نخست اینست که چون در خصوص درخت مذکور در کلام الهی خبری بیان و مسطور نگشته لهذا در توجیه و تفسیر آن چیزی نمی توان گفت لیکن از آیات مذکوره کلام الهی همین قدر واضح و یقین است که میوه آن چنان قوت و تأثیر داشته که اگر آدم و حوّا از آن تناول مینمودند هر آئینه در آن حال باقی می ماندند لیکن چون خدا این را نمی خواست و علاوه برین اگر همیشه درین حال ایشان نه آنکه نیک بلکه بدتر می شد پس خدا او را از عدن اخراج کرد که زمین را زراعت و فلاح و روزی خود را از آن با جفا و زحمت تحصیل نماید و در جواب سوال ثانی همین قدر توان گفت که فاصله وقت در میان خلقت آدم و اخراج او از باغ عدن نه آنکه چند ساعت و یا نیم روز بوده چنانکه علمای محمّدی و احادیث ایشان نقل میکنند بلکه بنابر مضامین آیات مزبوره توریت و صوح یابد که مدّتی کشیده اما مراحته نمی توان گفت که آن مدت چه قدر بوده است بهر حال از آیات مذکوره واضح و آشکار میگردد که زمین محض بسبب گناه انسان کم برکت و نعمت و پُر زحمت و محنت چنانکه الآن می بینم شده بود قطع نظر ازین همه علل و امراض و رنجها و ناخوشیها و ضعف ابدان و مرگ و همه زحمات و دردها و آشوبها و اضطرابها که در عالم واقع است تماماً از سر چشمه زهر آگین گناه نفوذ و صدور یافته در جریان است زیرا که قبل از گناه هیچیک ازینها صورت وقوع نداشته و اگر گناه از انسان صادر نمیگشت هر آئینه زمین چون باغ عدن و انسان نیز در حالت بخت کامل

میبود نهایت همین نتایج صادره گناه و مواخزاتی که خدا بعلت آن کرده از برای بنده گناهگار پندگیر نصیحت پذیر رحمت و برکت محض اند زیرا در حالتی که انسان چنان مجازی و جسمانی گشته که حُب دنیا بر او غالب آمده اگر چنانچه درین صورت و عالم بی درد و زنج و الم و بی رحمت و محنت و غم بوده در هر اوقات با تنعم و نعمت بخوشی و خوبی گذران میکرد در آن حال خدا را هیچ بیاد نمی آورد و بهیچ وجه طالب عالم باقی و آن بخت حقیقی نمی بود پس بنا بر رحمت و حکمت بی منتهای الهی بوده که چنین مقرر فرمود که همین رحمت و درد و امراض و محنت و مصیبت که از گناه و بازخواستهای آن صدور یافته اند باز باعث آن گردند که انسان طالب رهایی از گناه و راغب بخت حقیقی و ابدی گردد خلاصه آنچه الی الان جهت تفصیل و بیان حال نخست آدم و معصیت او و نتایج آن اظهار و اعلان گشته بجهت این مطلب که باستصواب آن از کم و کیف گناه عامه بخوبی و درستی آگاهی حاصل گردد کفایت میکند

حال که از ذکر کم و کیف گناه نخست فراغت دست داده عنان توجه را باظهار و بیان کم و کیف گناه عامه که مطلب این مقصد است معطوف خواهیم کرد مخفی نماند که وقوع و انجام گناه وابسته سه شرط است بدین تفصیل که اولاً شریعتی مقرر گردیده باشد ثانیاً آدمی از آن علم و ثالثاً فاعل مختار بوده اختیار رد و قبول و اطاعت و نافرمانی آن شریعت داشته باشد فلهمذا گناه محض از آن مخلوقات صورت امکان و انجام تواند یافت که با عقل و اختیار خلق گشته اند و شریعتی که از برای چنان مخلوقات که انسان نیز از آن جمله است مقرر گشته اراده و مشیت خالق ایشان است و خدا اراده خود را بدو وجه بیان و اظهار فرموده اولاً در باطن یعنی در انصاف انسان که هر کس حتی صحرا نشینان نیز آنرا دارند و بقوه آن از معرفت الله و از آنچه مقبول و نامقبول خدا است یعنی از خیر و شر مطلع و آگاه اند بنابراین انصاف با عقل آن شریعت الهی است که مردم ایام جهالت

ما دامیکه بنزد ایشان پیغمبر فرستاده نشده و ا کلام الهی و اوامر و مناهي آن یبخبر مانده و در تمامی عمر نیز فرصتی نداشته اند که از کلام ربّانی علمی و آگاهی بهم رسانند اینچنین کسان وابسته شریعت انصاف اند و در روز باز پسین بنابر آن جزا خواهند یافت لیکن چون این علم باطنی که از خدا و اراده او در انصاف انسان ثبت گردیده بسبب گناه تباه آلوده و ضعیف و ظلمت اندود گشته است پس انسان با آن بنحوی که واجب و لازم است بمعرفت الله و درک اراده خداوندی نمیتواند رسید و چون بعضی اشخاص بلکه بسیاری از مردم بانصاف خود شان اعتنا و باین شریعت الهی هیچ رجوع نکرده بی دغدغه از آن تجاوز میکنند لهذا پرتو ضیاء نور مذکور در اکثر افراد حتّی در تمامی طوایف نیز چنان منطفي و آن شمع شبستان دلها بنحوی خاموش گشته که از معرفت الله و آگاهی از خیر و شر در بطن ایشان محض اندک علمی مانده انصاف صاف کالعدم گردیده است و از تواریع و احوالات آن امن مختلقه که از کلام الهی بی خبر مانده اند نیز تماماً واضح و آشکار می شود که با نور انصاف و عقول خود شان در هیچ وقتی بمرتبه لازم معرفت الله و علم خیر و شر نرسیده و در آن ایقانی حاصل ننموده اند ثانیاً چون انسان از راه مزبور خدا را بطریقی که لازم است نمی تواند شناخت فلذا خدا خود را بطریق مخصوصی بیان فرموده یعنی پیغمبران و رسولان خود را فرستاده بوساطت ایشان خود را بیان و اراده و اوامر و مناهي خود را بوضوح تمام اظهار و اعلام ساخته است و هر آنچه خدا به پیغمبران مذکور بوحی معلوم کرده بود ایشان نیز حسب الامر الهی در کتب خود شان ثبت و ضبط نموده بمردم ایّام بعد وصیّت کرده اند و تمامی کتب مذکوره در کتب مقدّسه عهد عتیق و جدید جمع و همین کتب کتب مستعمله مسیحیانند و ثبوت این مرحله که کتب مقدّسه مزبوره فی الحقیقه کلام بی نسیم و تحریف و بی تغییر و تبدیل الهی اند در کتاب مسّی بمیزان الحق مقصلاً بیان و مدلل گشته است درین صورت اگر احادی را درین خصوص

زنگ شک بر خاطر نشینند اورا بمفضل مطالعه کتاب مزبور حواله می سازیم که آنرا خواننده از شک بدر آید پس بنابر اینها در کتب مذکوره مقدسه اراده پروردگار بیان و آن شریعت ثبت و عیان گشته که خدا در روز جزا بکسانی که از آن مخبر گردیده وابسته آند بنابر آن حکم و دیوان خواهد فرمود لهذا گناه تجاوز اراده الهی است که خدا در انصاف و کلام بیان فرموده و تجاوز اراده مقدس الهی نه بدین طریق صدور می یابد و بس که انسان منہیات خدا را مرتکب میشود بلکه درین حال نیز که آنچه خدا امر فرموده بعمل نیارد گناهکار خواهد شد چنانکه در انجیل یعنی در آیه ۱۷ باب ۴ نامده یعقوب مکتوب است که کسی که نیکی کردن را داند و بجا نیارد برای او گناه است ازین قرار که کسی که در حالت فراخی و توانائی دیگری را در تنگی و محنت دیده باو معاونت نکند و بمساکین و فقرا که در رنج و احتیاج اند چیزی نبخشد و یا بشخص سرگردان مصلحت و بگمراه نصیحت ندهد و یا ضرر و غیبت را بقدر امکان از دیگری رفع نسازد یا کسی که بخدا عزت و حرمت نکرده سلامتی و بخت حقیقی همسایه خود را بقدر وسعت خواسته و بعمل نیارد آنچنان کسان هر چندیکه بنابر گمان بعضی اشخاص بیگناه و تقصیر اند نهایت در حضور خدای مقدس و عادل مانند فریبندگان و دزدان و ظالمان و کفرگویان گناهکار اند و گناه نه محض فعل و عملی است که بخلاف اوامر و مناهای الهی بوقوع می پیوندند بلکه هر سخنی که موافق و مطابق اراده خدا نباشد و هم هر حرف سبک و مکالمه ناشایسته و هر کلمه دروغ نیز در نزد خدای پاک و عادل گناهست چنانکه مسیح در آیه ۳۶ باب ۱۲ متی فرموده که من بشما میگویم که هر کلمه ناشایسته را که مردم میگویند که در روز جزا محاسبه اش را خواهند داد و باز در انجیل در آیه ۲۹ باب ۴ نامده بافسیان بیان گشته که هیچ سخن فاسد شمارا از دهن بیرون نیاید بلکه اگر سخنی هست که بجهت تربیت نیکو مصرفی دارد و گفته شود تا شنوندگان را وسیله توفیق باشد و در آیه ۶ زبور داود اعتراف نموده است

که خداوند دروغ گوینان را هلاک خواهی کرد و آدم سقاگ و فریبمندی را تنفر خواهی نمود و در آیه ۸ باب ۲۱ مکاشفات کشف گشته که حصّه تمامی دروغ گوینان در دریاچه که باآتش و کبریت می سوزد می باشد این مرگ ثانی است درین حال سخنی که بعضی میگویند و علمای شیعیان نیز بنا بر احادیث خود شان مقرر اند که تقیّه یعنی دروغ گفتن در حالت تنگی و ضرورت جائز و حلال است ضدّ و نقایض کلام الهی است مخفی نماند که تقیّه در هر حال محض از راه بی ایمانی و کم اعتقادی نسبت بخدا صادر می گردد زیرا کسی که بآن درجه ایمان رسیده و آن اعتقاد داشته باشد که خدا چنان متوجه و حافظ اوست که هیچ چیز بجهت او رو نمیدهد مگر بآن الله بدیهی است که آن کس رجوع بتقیّه و دروغ نخواهد کرد که بدین وسیله خود را یا دیگری را از تنگی و ضرر و زحمتی برهاند چون بر او یقین و آشکار خواهد بود که اگر خدا رهایی او را خواسته باشد هر آئینه خود خدا چاره خواهد کرد و بتقیّه و دروغ آدمی محتاج نیست و هرگاه نکند پس ازین تبیّن می گردد که همان تنگی و زحمت و ضرر بنا بر مصلحت الهی باو رو داده باعث حصول خیر اوست و بدین سبب راضی و متحمل آن می گردد خلاصه اگر کسی خواهشمند این مطلب بوده باشد که از اوامر و نواهی کتب مقدسه مخبر گردد لازم آنست که آنها را مطالعه نماید و یا باز رجوع بمیزان الحق کند که اکثر آنها در فصل دوم باب دوم کتاب مذکور مسطور گشته اند و الا اگر آن اوامر و نواهی را در اینجا تفصیل و بیان مینمودیم هر آئینه کلام بطول می انجامید

نهایت گناه و معصیت نه محض در ظاهر بوسیله فعل و عمل بلکه در باطن نیز بواسطه فکر و خواهش ناشایسته بعمل می آید یعنی چنانکه انسان را ظاهر و باطن بوده مرکب از بدن و روح است همچنان اعمالش نیز مرکب از ظاهر و باطن اند بوجهی که اصل اعمال ظاهری از اعمال باطنی بوده آنها ازینها بروز و صدور می یابند فلذا مبرهن و واضح است که عمل باطنی نه

کمتر از عمل ظاهری بلکه بزرگتر و عمده تر از این است زیرا که آن فرع این و کیفیت این در هر حال وابسته آنست و درین حال که همه اعمال و افعال که انسان در ظاهر مرتکب آن می شود اول در باطن خود مصور ساخته و خواسته و در ضمیر و خواهش خود بعمل آورده است پس تا اینکه عمل شخص تماماً تشخیص و فهمیده و جزایش داده شود این کفایت نمیکند که کسی مجرد از عمل ظاهر او خبردار باشد بلکه لازم آنست که باطن یعنی آن فکر و قصد و مطلب او را نیز بداند که آن عمل را با آنها بعمل آورده است و چون انسان از باطن دیگری بی خبر است لهذا کیفیت اعمال دیگری را نیز تماماً نمی تواند فهمید و نیکی و زشتی آنها را کاملاً تشخیص نمیتواند داد زیرا که چنان اعمال بسیار هستند که ظاهراً خوب و باطناً بد بوده بخدا نامقبول اند درین صورت حسن و قبح عمل انسان تماماً و کاملاً محض بخدا مشخص و عیان است زیرا که او هم از ظاهر و هم از باطن کماهی خبردار و بیننده تمامی افکار و داننده تمامی خواهش و رفتار آدمی است بحسبیکه در آیات اول الی ۱۴ زبور ۱۳۹ مذکور گشته که ای خداوند تفتیش کرده مرا شناخته نشستن مرا و برخاستن مرا میدانی و اندیشه مرا از دور ادراک می نمائی و راه مرا و خوابیدن مرا تجسس میکنی و تمامی طریقهای مرا واقف می باشی ای خداوند کلّی بر زبان نیست که تو از آن بالکل واقف نیستی بنابراین که خدای مقدس و عادل عالم است پس اعمال انسان را نه محض بنابر صورت و کیفیت ظاهری بلکه نظر بکیفیت باطنی نیز دانسته عوض و جزای آنها را کاملاً خواهد داد و چنانکه هر فعل ظاهری اول در باطن یعنی در فکر و خواهش صورت می بندد همچنان انسان در باطن خود مرتکب چنان معاصی بیشمار می گردد که هیچ بظهور نمی آیند زیرا که یا فرصت و استطاعت بظهور و انجام آنها ندارد یا اینکه از رسوائی و ضرر و مواخذه و سیاست دنیوی حذر و احتیاط می کند که آن خواهشها و هوسها و افکار بد و باطلها را که در باطن خود دارد در ظاهر بعمل نمی آرد

لهذا بغیر از خدای عالم الغیوب دیگری از آن عیوب مطلع نیست و اگر چه خواهش و افکار مذکوره بعمل نیایند باز مانند هر عمل بد ظاهری در حضور خدا گناه و لایق بازخواست اند زیرا که تفاوت در میان این و آن محض این است که عمل ظاهر را انسان با اعضا و آلات بدن و عمل باطن را که خواهش و افکار است با سبب روح بعمل می آورد و بدین علت در عالم بروز و ظهور نمی یابد لیکن این نیز چون آن عمل خود انسان است و بنابراین هوا و هوس و خواهش و افکار بد انسان خواه ظهور یابند و خواه مستور مانند در حضور پروردگار گناهند چنانکه در تورات مرقوم گشته یعنی هنگامی که خدا در کوه طور به بنی اسرائیل هییدا گردیده احکام عشره مرقومه بلوح را بموسی کریمت فرمود در دهم آن بیان ساخته که خواهش بد گناهست بنحویکه امر مذکور در آیه ۱۷ باب ۲۰ کتاب ۲ موسی مسطور است که از خانه همسایه خود طمع مدار از زن همسایه خود و از غلامش و کنیزکش و از گاوش و حمارش و هر آنچه از آن همسایه تو باشد طمع مدار و همچنین خود مسیح در آیه ۲۸ باب ۵ متی فرموده است که من بشما می گویم که هر کس که بر زنی از روح خواهش نظر اندازد همان دم در قلب خود با او زنا کرده است و در آیه ۱۶ باب ۲ نامه باهل روم مرقوم گشته که در آن روز یعنی در روز جزا خدا بمخفیات مردم یعنی بر اعمال باطنی ایشان حکم خواهد کرد در صورتی که هر معصیت ظاهری چنانکه گذشت از معصیت باطنی یعنی از خواهش و فکر بد درونی صادر میگردد پس واضح و لاثم است که مصدر و ماخذ هر گناه باطن خود انسان است چنانکه مسیح در آیات ۱۹ و ۲۰ باب ۱۵ متی فرموده که مظنّتهای بد و قتل و فسق و زنا و دزدی و شهادت زور و کفر از درون دل بیرون می آیند و این چیزها اند که آدمی را ناپاک می گردانند پوشیده نماند که کیفیت آغاز و انجام هر گناه مانند گناه آدم است محض بدین تفاوت که الآن در انسان آسان تر وقوع می یابد چنانکه گناه در باطن انسان مصور گشته با عمل ظاهری بوجود و با انجام و اتمام میرسد

بدین طریق که این عالم مجای باعزت و لذت‌های جسمانی خود هوا و هوس نفسانی را در درون انسان برمی‌انگیزد و شیطان نیز وسوسه و جدّ و جهد می‌کند که دل آدمی را با خیالات فاسد و دروغ فریبده بر باید و ازین رهگذر بجهت انسان امتحان حاصل میگردد نهایت بمجرد اینکه امتحانی واقع و فکر و خیال بدی در درون بحرکت آید هنوز گناهی صورت انجام نیافته و انسان گناهگار نگشته است زیرا که انسان در هر حال مانع حرکت آنها و امتحان شیطان نمی‌تواند شد چنانکه رفع امتحان شیطان در قوّه و قدرت آدم هم نبوده است بلکه انسان در همان دم و حال نزد خدای عالم و عادل مقصّر و گناهگار میگردد که بآن افکار و خیالات بد که در قلب او برمیخیزند مخالفت نکرده بلکه بخلاف این آنها را پسندیده و قبول نموده در دلش نگاه دارد و آنها را خواسته در خواهش و افکار خود در صدد انجام آنها باشد درین صورت کسی که بدین طریق در باطن خود مرتکب گناه و معصیت گردد پُر مشحّن است که بعد از وصول فرصت و استطاعت و حصول پی‌بایی از بدنامی و سیاست مردم گناه درونی خود را با فعل ظاهری نیز بجا خواهد آورد پس از فقراتی که حال در خصوص گناه عیان و بیان گشته واضح و مبرهن است که گناه نه محض در ظاهر بلکه در باطن انسان نیز بعمل می‌آید و در نفس الامر گناه همین تجاوز باطنی از اراده الهی است خلاصه گناه آن میل و هوس باطنی انسان است که نظر بآن همان چیزها را که مخالف اراده و اوامر و نواهی خدایند زیاده از آنها که موافق اند خواسته و مائل است فلهمذا گناه آن مخالفت درونی انسان است که نسبت بارادۀ خدا در دلش وقوع می‌یابد و بنابر این گناه هم اراده و خواهش و هم عقل و فهم انسان را آورده و پریشان ساخته است

درین حال که انسان چنانکه مذکور و بیان گشت بدین وجه مرتکب گناه میگردد یعنی بتجاوز مناهی و زیاده برین بترک اوامر الهی و تقریر کلمات نالایقه و علاوه بر همه بسبب خواهش و افکار ناشیسته که در هر کس بغزواتی



یافت میشود لهذا اعمیت گناه واضح و لائح و بطریقی است که هیچکس بیگناه حتی پیغمبران و رسولان نیز معصوم نیستند پس آن خیال و قیاسی که اکثر علمای محمدیه کرده اند که گویا پیغمبران از گناه معصوم اند باطل و محض ازین صدور یافته که بکیفیت باطنی گناه متوجه نگشته و آنرا درک ننموده گناه را فقط عمل ظاهر میدانند بلی آنچنانکه آنها می گویند اگر احیاناً فکر و خواهش بد بشمار گناه نیاید و گناه بعمل ظاهری منحصر بوده باشد و بس احتمال دارد که بعضی اشخاص بیگناه مانده باشند لیکن چنین خیال اولاً خلاف علم و تقدس الهی است زیرا که بنابر آن خدا از همه فکر و خواهش هر کس مخبر است و بنابر این آن چنانکه فعل و عمل همچنان هر فکر و خواهش بد و نالائق هرگز مقبول او نمیتواند شد ثانیاً اینکه نقیض کلام ربّانی است چنانکه مذکور گشت که نظر بمضمون آن هر فکر و خواهش بد نزد خدا گناهست ثالثاً خیال مذکور مخالف کیفیت ذات باطن انسان است که بنابرین بنحویکه بیان و ثابت گردیده هر فکر و خواهش عمل باطنی انسان است و در میان عمل باطنی و فعل ظاهری هیچ فرقی نیست مگر اینکه این در عالم ظاهر بیان و آشکار میشود و آن در عالم باطن مستور و مخفی مانده بغیر از خدا و خود آن کس احدی بر آن مطلع نميگردد پس درین صورت که هر تجاوز مناهي و ترک اوامر الهی و هر کلمه دروغ و ناشایسته و هر فکر و خواهش خلاف اراده خداوندگاری در پیش پروردگار گناه و ناگوار است آیا کدام فرد از افراد بنی نوع بشر را آن جرأت و یارا و آن جسارت و توانا می باشد که در حضور خدای عالم و مقدّس ایستاده بر سبیل صدق تواند گفت که من در تمامی عمر خود مرتکب هیچ معصیت باطنی و ظاهری نگشته از هر گناه عاری و بری ام بدیهی است که چنین سخنان را احدی از سلسله انسان بزبان نمی تواند راند بلکه لازم است که هر کس در نزد خدای تعالی بگناهان بیشمار خود اقرار کند و بدین علّت است که خدا بعد از انقضای طوفان بنوح نمایان گشته چنانکه در آیه ۲۱ باب ۸ کتاب اول

موسیٰ مسطور است گفت که خیال دل انسان از آیام طفولیت شراست و همچنین در آیه ۵ باب ۶ همان کتاب ترقیم یافته که همه خیالات و اندیشه‌های دل انسان از قدیم الایام محض شراست و در انجیل یعنی در آیات ۱۲ و ۲۳ باب ۳ نامه باهل روم مرقوم است که همه گمراه شده اند و همه بیگانه گشته اند هیچکس نیست که نیکوکار باشد یک کس هم نیست تمامی گناهکار و در ستایش خدائی قاصر اند و نظر بدین مضمون در آیه ۲ زبور ۱۴۳ داود در استغاثه خود گفته که خداوند بنده خود را بمحکمه در میاور زیرا که در حضور تو هیچ زنده عادل شمرده خواهد شد و همچنین در آیات ۲ و ۳ زبور ۱۴ مسطور شده که خداوند از آسمانها بر فرزندان آدم می نگرد که آیا خردمندی هست که طالب خدا باشد همگی بایکدیگر از راه کج میروند و گندیده میشوند نگو کنند نیست یک کس هم نیست و در آیات اول و دوم زبور ۵۱ خود داود بگناهان خود معرّ گشته میگوید که ای خداوند موافق رحمت خود مرا تراحم کن و مطابق کثرت رافت خود تجاوزهایی مرا محو کن مرا بالکلیّه از معصیت من بشوی و از گناه من مرا مطهر ساز و چنانچه از سائر مواقع کتب مقدّسه استنباط میگردن پیغمبران دیگر نیز مانند داود بگناه خود مقرر بوده اند و بهمین علّت تا واضح و یقین گردد که هر کس حتّی پیغمبران نیز بگناه گرفتار گشته اند گذارش معصیت آدم و بعضی پیغمبران از قبیل موسی و داود و سلیمان و یونس و غیرهم در کتب مقدّسه نگارش یافته است و اینکه امر رسالت پیغمبران مزبور بسبب معصیت مذکور باطل نمیشود بهر فی شعور مشخص و معلوم است زیرا هر چندیکه بگناه گرفتار بوده اند نهایت باز توبه و انابه نموده از گناه دوری جسته اند و بخدا پناه برده مطیع و منقادش گشته اند و امر تبلیغ رسالت را بقوّت و قدرت و عنایت روح القدس بی نقص و قصور بانجام رسانیده اند چنانکه این مطلب از آیات کتب عهد عتیق و جدید تماماً واضح و مبهره میگردد

اگرچه بنحویکه ثابت و مدلل گشت همه مردم گناهکار اند لیکن چنان نیست که همگی در گناه متساوی باشند بلکه گناه مرتکب دارن بدین عبارت که هرچندیکه هر گناه تجاوز اراده الهی است و بنابراین مجموعاً برابر یکدیگرند نهایت امکان دارد که یک تجاوز و گناه از تجاوز و گناه دیگر بزرگتر و قبیح تر بوده باشد و چون بزرگی و قدر گناه نه بکیفیت ظاهری و نتایج مضر آن و بس بلکه زیاده برین بآن قصد و مطلب وابسته است که انسان با آنها مرتکب آن گناه گشته است فلذا نه اینکه آدمی بلکه محض خدا است قادر و بس که بزرگی و قدر گناهی را تماماً و کاملاً داند و فهمد و نظر باین محال است که گناه کبیره و صغیره هر یک باعمال مخصوصه منحصر بوده باشد چنانکه علمای محمدیه ظن برده و گناه کبیره و صغیره را بشمار آورده میگویند که فلان عمل گناه از جمله کبائر و فلان از صغائر است چنین گمان از بی خبری کیفیت باطنی گناه صدور یافته و بالکل خلاف است زیرا امکان دارد که یک عملی را که دو شخص بجا آورده اند نظر بآن فکر و نیتی که هر یک از آنها مرتکب آن عمل گناه گشته نسبت بیکی گناه بزرگتر و نسبت بدیگری کوچکتر بوده باشد مثلاً یکی با قصد و تفکر شخصی را بقتل رسانیده و آن دیگری بی قصد یا در حالت طغیان غیظش و یکی محض از راه عداوت و خواهش و هوس بد سرقت نموده و دیگری هنگام تنگدستی و ضرورت و یکی در حینی که امتحان و مجال دست داده و غالب آمده است زنا کرده و آن دیگری با مساعی در تحصیل فرصت حال هرچندیکه هر یک از ایشان بهمان عمل شنیعه ارتکاب نموده گناهکار اند اما گناه آن یکی بزرگتر از گناه دیگری است و همچنین در بعضی اوقات گناه باطنی که در نظر مردم حقیر و صغیر می نماید در حضور خدا از گناه ظاهری بزرگتر و قبیح تر است مثلاً شخصی پیوسته اوقات خواهش و خیالات شهوات و زنا را در اندرون خود پروریده و آنها را پسندیده بوی خوش می آیند و محض از جهت ترس و بیم یا بی فرصتی و ناتوانی مرتکب فعل گناه نمی شود لیکن دیگری

که چنین خیالات فاسده و ناپاک را در قلب خود پرورش نمی داد و آنها را نمی پسندید در اثنائی که با خبر و در حذر نبود بعثت غلبه امتحان و فرصت با مرزنا اشتغال ورزید بدیهی است که هر چند آن دیگری بفعل و عمل ظاهری زنا نکرده باز در حضور خدای عالم القلوب گناهی بزرگتر ازین دیگری کرده است و علاوه برین چنان کردار و اعمال بسیار نیز می باشند که در ظاهر خوب و موافق و مطابق احکام الهی اند نهایت بسبب فکر و قصد بدی که انسان آنها را با آن بانجام می رساند در نظر خدای مقدس مکروه و منفور اند بدین نحو که کسی محض بدین قصد و عزم که مردم او را دیده عابد گویند و از اینان عزت و حرمت یابد و یا برای خود مداخل و منفعت دنیوی حاصل نماید نماز می گذارد یا صدقه می دهد یا عمل دیگر را که ظاهراً خوشنما بوده باشد بعمل می آورد درین صورت اعمال مزبوره در حضور خدای عالم الغیب مکروه و نامقبول اند پس احتمال دارد که شخصی در نزد مردم عابد و متقی و پرهیزگار نموده در میان ایشان بدین اسم و رسم شهرت یافته باشد لیکن در روز جزا که محققیات هر کس کشف گردیده جزا خواهند یافت از جمله آنها بوده باشد که اخراج و دور و محجور کرده خواهند شد چنانکه در آیات ۲۲ و ۲۳ باب ۷ متی مسیح فرموده است که در آن روز بسا کسانی که بمن خواهند گفت خداوند ا خداوند ا آیا باسم تو نبوت نمودیم و بنام تو شیاطین را بیرون نکردیم و بنام تو خوارق عادات بسیار ظاهر نساختیم آنگاه با ایشان خواهم گفت که من شما را هرگز نمی شناختم از من دور شوید ای بدکاران و همچنین در آیات ۲ و ۳ باب ۱۳ نامه اول باهل قرنتس مسطور است که اگر نبوت داشته باشم و همگی اسرار و جمیع علوم را یافته باشم و نیز کمال ایمان را بجای که کوهها را نقل مکان نمایم و محبت نداشته باشم هیچ نیستم و اگر همگی اموال خود را خیرات نمایم و بدن خود را بگذارم که سوخته شود و محبت نداشته باشم هیچ سود نکرده ام پس نظر باینها واضح و هویدا است که اصل مطلب در هر عمل آن فکر و نیت است

که آدمی آنرا با این بجای می آورد چنانچه در حضور خدا همان عمل مقبول و خوب است که با قصد و مطلب موافق و مطابق اراده الهی بجا آورده نه از خود پسندی و حب دنیا بلکه محض از حب خدا صادر گشته باشد نهایت اگر نیست و قصد انسان بد و بخدا نامقبول بوده باشد هر آئینه هر عملی که می کند اگرچه در ظاهر خوب و موافق احکام الهی بوده باشد باز در حقیقت نزد خدا نامقبول و قبیح است و بجه مرتبه که فکر و قصد باطنی آدمی بدتر بوده باشد عمل ظاهرش نیز بدتر خواهد بود و چون احدی را خبر از باطن دیگری نیست پس جهته انسان غیر ممکن است که بدرستی و یقینی بیان و مقرر کند که فلان عمل فلان کس گناه کبیره یا صغیره است بلکه این مرحله را محض خدا میداند و فاعل آن فعل اگر متوجه افکار درونی و مقاصد باطنی خود گردیده باشد و درین حال که خدای تعالی گناهان کبیره و صغیره را یک بیک بیان نفرموده پس انسان نیز آنها را بیان و مشخص و ثبت نمی تواند کرد و درین باب نظر بمضمون آیات انجیل محض آن قدر می توان گفت که مرتبه و قدر گناه وابسته این است که آدمی گناه را با علم یا بی علم عمداً یا سهواً در حالت رفاهیت یا در تنگی و ضرورت در هنگامی که بخله فرصت و امتحان گرفتاری در تجسس و تهیه فرصت بوده آنرا بعمل آورده است پس بزرگی و کوچکی گناه و آسانی و سختی مواخذة آن بنا بر یکی ازین حالات خواهد بود ملخص کلام آنکه بیان کیفیت گناه که تا حال ذکر و اظهار نموده ایم بهمان مضمون است چنانچه در آیات مبینات کتب مقدسه بیان گشته است بلی نظر بآنچه که از گناه باطنی و حال درونی انسان درین کلمات تحریر و تصویر یافته حال درونی تو و من و هر کس حال بد و پرمال است لیکن اگر بباطن و افکار و خواهش قلب خود توجه و رجوع نموده از آنها آگاهی لازمه تحصیل کرده باشی در آن وقت اقرار خواهی کرد که بلی حال من همین است که آنچه خواهش خدا در آنست مطلوب من نیست و هر آنچه بایستم کرد نمی کنم و قلبم از افکار

قدیحه و از هوس و خواهش نالائقه مملو است و هر روز اگرچه نه با فعل ظاهری نهایت با فعل باطنی در فکر و خواهش مرتکب گناهان بسیار و بشمار می شوم پس درین صورت که حال من و تو و دیگران بدین منوال است آیا امکان دارد که خدای مقدس که انسان را پاک و بی گناه آفریده و چنانکه در آیه ۴۴ باب ۱۱ کتاب ۳ موسی مرقوم گشته حکم نموده است که منم خداوند خدای شما بنابراین خود را تقدیس نماید و مقدس باشید از آن رو که من مقدس هستم چنان قلب مُدَنَس و پُر از گناه را قبول نماید و رضامندی خود را شامل حال آنچنان گناهکاران سازد حاشا بلکه چنین عمل از خدای مقدس دور و هر گناه نامقبول و مخالف و نفیض تقدس اوست چنانکه هر گناهکار را بغضب خود گرفتار خواهد ساخت

### مقصد دوم

مشمول است بر بیان و ثبوت نتایج گناه

چون از بیان و تفصیل کم و کیف گناه فارغ گشته ایم حال به بیان و تفصیل نتایج و عقائب آن مبادرت خواهیم ورزید تا بدین وسیله آگاهی لازمه و کامل از گناه حاصل آید و طلب دوری کلی از آن روی داده تمناي خلاص و نجات از دیاد یابد مخفی نماند که نتایج و عقائب گناه بر دو وجه است اولاً آن نتایج و عقائب که درین عالم و ثانیاً آنها که در آن عالم حاصل می شوند بدین طریق که نخست نتیجه و عقوبت گناه شرم و خوف و بی راحتی درونی است که از قراری که در باغ عدن بادم روداده بود الآن نیز بعد از صدور هر گناه بهر کس رو میدهد یعنی انصاف که حاکم درونی انسان است بادم گناهگار حکم نموده آن مواخذه و عذاب الهی را باو معلوم و اظهار می سازد که بارتکاب معصیت مستوجب آن گردیده است لهذا از روز دیوان که خدای مقدس و عادل جزای هر گناه را در آن روز خواهد داد

ترسیده قلبش پُر از بی راحتی و بی آرامی و مملو از خوف و خطر میگردد  
 آیا آدمی بجه علت از خدای خالق خود ترسناک و از یاد دم آخرین و روز  
 واپسین چرا متوخش میگردد سبب آن همین است که انصافش بحرکت  
 آمده اورا مخبر می سازد و شهادت میدهد که درونش ناپاک و خود گناهگار  
 است و در روز دیوان پروردگار مقدس و عادل پربشان و شرمسار بوده عذاب  
 گرفتار خواهد گشت بدیهی است که اگر انسان بی گناه بودی هر آئینه از  
 خدا نترسیدی بلکه اورا دوست داشته از مرگ و روز بازخواست اندیشه  
 و هراس نمودی و هر چند بیکه خوف و بی راحتی مذکور در باطن بعضی کسان  
 بعد از صدور گناه بمرتبه مزبور صورت پذیر نمیگردد حتّی در بعضیها آن  
 چنان کالعدم گردیده است که جسارت و رزیده میگویند که در خصوص گناه  
 هیچ بی آرامی و از مرگ و روز دیوان نیز خوف و بیمی نداریم نهایت  
 همین حال ایشان دلالت بر آن میکند که بعّلت گناهان بسیار و معصیّتهای  
 بیشمار قلوب ایشان غلیظ گشته احساس بی آرامی و خوف مجور گردیده  
 است و چون بانصاف خود متوجّه نشده دیگر بان رجوع نمی کنند این نیز  
 کالعدم گشته است درین صورت ایشان مانند عضوی از بدن اند که بعّلت  
 مرضی از حسّ و حرکت افتاده دیگر متألّم نمی گردد پس همین حال پُر  
 وحشت و خطرناک نتیجه و عقوبت گناهان ایشان است و آن چنان که  
 انصاف چنین کسان در برخی اوقات یا قبل از اجل و یا در حالت سکران  
 موت بحرکت آمده بی آرامی و خوف درونی ایشان بحدّ افراط میرسد  
 همچنان در کمال ایقان بعد از وفات با خوف و خطری حساب از خواب  
 غفلت و مستی بیدار و هوشیار و به بی آرامی و عذاب ابدی گرفتار خواهند  
 شد چنانچه در انجیل در فصل ۱۶ لوقا از آیه ۱۹ تا آیه ۲۵ بیان و عیان  
 شده است

و نتیجه دیگر که از گناه صادر میگردد این است که بنحویکه هر گناه از  
 ریشه خودگامی و خودپسندی و بی ایمانی و هوا و هوس جسمانی میروید

همچنان بسبب هر گناهي كه از انسان وقوع و ظهور يابد خردگامي و بي ايماني و بي اعتقادي نسبت بخدا و هوا و هوس جسماني زياده و زور آورتر مي گردند و از اين رهگذر است كه بعلت هر گناه خواهش و ميل انجام امورات خير در انسان ضعف و كمّي و خواهش و ميل شرّ قوّت و زيادتي يافته اورا از خدا دور و مهجورتر مي سازد بلكه كسي كه تابع هوا و هوس خود بوده باشد آن هوس يوماً في يوماً بر او زياده قوّت يافته آخر الامر چنان غالب ميشود كه انصاف و عقلش از آن مغلوب گشته اسير آن و بنده گناه و شيطان ميگردد و كسي كه بلكه مزبور هوا و هوس بر او مستولي و انصاف و عقلش مغلوب و مقهور گشته است في الآخرة بآن حال خطرناك خواهد افتاد كه گناه براي او خوش و شيرين خواهد بود و نور انصاف و عقلش نيز چنان آلوده و ظلماني خواهد گشت كه شرارت و گناه ديگر بوي قبيح نخواهند نمود و كسي كه نور درون خود را بدین طريق منطفي ساخته و روزن خانه قلبش را نيز بجهت دخول پرتو انوار كلام الهي بالكل ضلالت مسدود کرده هر چند يكي در علوم دنيوي و در عقول جسماني بمرتبه كمال رسیده باشد باز در معرفت الله و علوم آسماني بي علم و فهم و بظلمت و ناداني دروني گرفتار شده روز بروز مستغرق لجهت گناه و ضلالت خواهد گرديد و از اين مرحله صورت وقوع يافته كه اكثر مردم خدای حقيقي را ديگر نشناخته بمرتبه بگمراهي افتاده اند كه از چوب و سنگ بتها تراشیده بانها عبادت نموده اند چنانكه بت پرستان الي الحال نيز چنان ميكنند

و هنگامي كه گناه در قلب قوّت و قدرت يافته غالب گردد در آن صورت نيز بظهور خواهد آمد بدین طريق كه آن افكار و هوس بد كه باطن خود انسان را بي آرام و خراب کرده اند چون بعمل و ظهور آيند درميان مردم نيز بي راحتی و مخالفت و جفت و نزاع را برمي انگيزند و خرابي و ويراني برپا ميكنند زيرا قلبي كه مخزن حب الهي نباشد بلكه مملو از خودپسندي و دوستي دنيا و مغروري است محال است كه كسي با چنان قلب خبيث



طالب خیر و سلامتی همسایه خود و در آن جاهد و ساعی باشد بلکه او طالب و راغب انجام هوا و هوس و لذت و حرمت و عزت خود خواهد بود و بنابراین بخوبی و خوشی مطیع دیگری نگردیده در هر حال در صدد آن خواهد بود که رای و خواهش خود را معمول داشته و فرمان فرمائی نموده دیگران را مطیع و فرمان بردار خود سازد و تمامی گناهی که در میان مردم یافت می شوند از همین حالات صدور می یابند زیرا که آنها ثمرات همان حال جسمانی انسان انداز قرار که در انجیل در آیات ۱۹ الی ۲۱ باب ۵ نامه بگلتیان مسطور و بیان گشته که اعمال جسم ظاهر است و آن این است فسق زنا بی عصمتی فحش بت پرستی جادوگری دشمنیها نزاعها غیرتها خشمها جدلها جدائیها بدعتها حسدها قتلها مستیها قلاشیه و امثال اینها من بشما خبر میدهم چنانچه پیش دادم که عاملان این اعمال و ارثان ملکوت خدا نخواهند بود و همین نتایج گناه باز از جمله عقوبات گناه است زیرا که چون مردم گناه را دوست داشتند خدا نیز ایشان را در گناه و حکم آن وا گذاشت چنانچه در انجیل در آیات ۲۱ الی ۲۵ و ۲۸ الی ۳۲ باب اول نامه باهل روم مرقوم است که باوجود آنکه خدا را شناختند او را بخدائی تمجید نمودند و شکر نعمتش ادا نکردند بلکه در خیالات خود باطل گردیده دلهای جاهل ایشان را ظلمت گرفت و ادعای حکمت می نمودند و ابله بودند و تبدیل نمودند جلال خدای باقی را بشبیه صورت آدم فانی و تمثال پرندگان و بهایم و حشرات ارض و بجهت این خدا بخواهش دل ایشان آنها را در ناپاکی وا گذاشت تا بدنهای خود را با همدیگر تفضیم نمایند و چونکه آنها حقیقت خدا را بیاطل بدل نمودند و آفریده را ستایش و بندگی کردند بیش از آفریننده سبحانه الی الابد آمین از آن جهت خدا آنها را بمیلهای رسوا کننده وا گذاشت و چنانچه ایشان بنگاه داشتن معرفت راضی نبودند خدا نیز آنها را با ادراکات غیر مرضیه وا گذاشت تا امور ناشایسته بعمل آرند پس بانواع ناراستی و زنا و کینه و طمع و بدنائی معمو ر شدند و از حسد و قتل

و جنگجوئي و تقلب و تند خوئي بُر گرديدند و غمازان و غيبت کنندگان و دشمنان خدا و ستيزه کنندگان و متکبران و مغروران و مبدعان بدبها و نافرمان والدين بي فهم بي صلح بي الفت بي وفا بي رحم گرديدند و باوجود آنکه ايشان قضاي الهي را ميدانند که کنندگان اينچنين کارها سزاوارهلاکت اند نه همين خود مي کنند و بس بلکه خوشنوداند از آناني که نيز ميکنند لهذا تمامي حسدها و بخلها و نزاعها و دزدبها و قتلها و جنگ و جدلها که درميان مردم رو ميدهند از همين حالت بدبي دروني و بيروني انسان صدور مي يابند و همين افعال چنانکه آرام و بخت دروني انسان را رفع ميکنند همچنان آرام و صلح را از ميان مردم يعني از اهل و عيال یک خانه و ازده و از شهر و از ولايت بر ميدارند و باعث آن همه دشمنبها و دعواها و ظلمها و جبرها و بي عدالتيها مي شوند که در عالم واقع است و همچنين المها و امراض و زحمات بدن نيز از عين الممات گناه جاري گشته اند زيرا که گناه آن چشم مرگي است که انسان در مزرعه بدن خود کاشته دارد و آخر الامر نشودن ما نموده و بر بدن غالب آمده آنرا بمرگ مي کشد چون اگر گناه نمي بودي هر آئينه از درد و مرض و مرگ هم اسمي و رسمي پيدا نبودي في الجملة چنانکه سابقا مذکور گشت علت اصلي مرگ و المها و همه زحمات و اغتشاشات مختلفه که در عالم مي باشند هم آنها که بسبب خود انسان يا بسبب ديگري باو مي رسند و هم تماغي آن زحمات که خدا بيو سيله شامل حال او مي سازد مثلاً کم برکتی زمين و خشک سالي و قحط و غلا و طاعون و وبا و زلزله و غير هم علت همگي اينها گناه و از خدا و دور و مهجور گشتن انسان است زيرا که همه اينها نتايج و عقوبات گناه اند و بس فلذا بايد که انسان نه از خود زحمات دل تنگ و مغموم گردد و نه از آن اشخاص که اينها بوسيله آنها بوي ميرسند شکايت نمايد بلکه بايد که در اثناي زحمات مذکوره از گناهان خود که سبب اصلي آنها است مغموم و مغموم و شاكي گردد زيرا که همين علت که مردم از گناهان خود شان حالي کردند و از آنها ملول گشته دوري جويند

خدای تعالی ایشان را بعد از این گوناگون مذکور گرفتار می سازد  
آنچنان که انسان نه محض برای این جهان فانی بلکه از برای آن عالم  
باقی خلق گشته لهذا روحش باقی مانده بعد از مفارقت بدن بعالم غیر مرئی  
و ابدی نقل میکند همچنان نتایج و عقوبات گناه نیز بعد از وفات با روح  
باقی مانده در آن عالم ظاهر و حاضر خواهند شد و هرچندیکه بوسیله مرگ  
بعضی از نتایج و عقائب گناه مثلاً امراض و عسرتها و المها و زحمات جسمانی  
قطع و طی می شوند لیکن جهة کسانی که در حالت زندگانی این جهان عفو  
گناهان خود شان را تحصیل ننموده اند بعد از وفات سخت ترین نتایج  
و عقوبات گناه آغاز شده مورد مواخظات کلی گناهان خود شان خواهند  
گشت یعنی چون ایام این عمر فانی هنگام بازگشت و تحصیل عفو و نعمت  
است فلذا خدا تامل و تأتی فرموده غضب خود را فی القور بر عاصیان نازل  
و وارد نمی سازد و جزای اکثر گناهان را نمی دهد نهایت خدای مقدس  
و عادل جزای هر کس را تماماً و کاملاً در آن عالم خواهد داد چنانکه هیچ  
گناهی که آدمی در خواهش و افکار یا بکردار و گفتار بعمل آورده است بی  
جزا و عقوبت نخواهد ماند چنانکه الصاف انسان و کلام الهی شاهد این  
مطلب اند از قراری که در آیه آخر باب ۱۲ کتاب مسملی بواعظ ثبت  
گشته که خدا هر مخفی را خواه خیر خواه شری بوده باشد بحکم خواهد کشید  
و همچنین در آیه ۱۱ باب ۳ اشعیا پیغمبر مذکور است که وای بر شریرها  
که جزای دستهای او باو داده می شود و در آیه ۱۰ باب ۵ نامعه ۲ باهل  
قرننس مسطور است که ما همه را لازم است که در محکمه مسیح حاضر  
شویم تا آنکه هر کس مکافات در بدن او یابد بر وفق عملش خواه نیک  
و خواه بد و در آیات ۶ الی ۱۱ باب ۳ نامعه باهل روم مرقوم گشته که خدا  
خواهد داد بهر کس جزای اعمال او را. آنانی را که با استقرار در اعمال شایسته  
طالب جلال و عزت و بقایند حیات جاودانی و اهل لجاج را که براستی  
اطاعت نمی نمایند بلکه مطیع اند ناراستی را خشم و غضب و عذاب

و عقوبت بر هر نفس بشری زبانکار مقرر است نخستین بریهود و بر یونانی نیز زیرا که نزد خدا ظاهر بینی نیست و در آیه ۳۶ باب ۱۲ متی خود مسیح فرموده که من بشما می گویم که هر کلمهء ناشایسته را که مردم می گویند در روز جزا محاسبه اش را خواهند داد و در آیات ۳۰ و ۳۱ باب ۱۰ نامهء عبرانیان بیان گردیده که خداوند می فرماید که مرا است انتقام و منم که تلافی خواهم نمود و نیز اینکه خداوند بر قوم خود حکم خواهد نمود و بدستهای خدای حی گرفتار شدن بغایت هولناک است و از همین جهت است که شخصی که عفو گناهان خود را فی الحقیقت تحصیل ننموده است در وقتی که روز پسین را بیاد می آورد خوف و دهشت عظیم بر قلبش مستولی میگردد یعنی چون گناه نه تنها فعل و عمل بدن است و بس بلکه فعل و عمل روح خود انسان است بنابر این روح آنرا بهمراه خود بدار عقبی می برد بنوعی که انسان فقط بدن و زحمات و لذات آن و همگی اموال و املاک دنیوی را درین دنیا گذاشته همهء افعال و اعمال خود و نتایج آنها را با تمامی آن هوا و هوس و شهوات که در این دار فنا داشته و آنها را بدرون خود قبول نموده بود اگر قبل از وفات عفو تحصیل نکرده و قلبش از آلودگی گناه پاک نگشته هر آئینه همگیء آنها را با تمامی ناپاکیء اندرون خود برداشته همراه خود بدار بقا می برد درین صورت آن بی راحتی و بی آرامی درونی که در بعضی یا در اکثر اوقات او را درین عالم بخوف و ترس بسیار گرفتار میساخت در آن حال بقوت تمام در او ظاهر گشته بر او استیلا خواهد یافت زیرا که در آن عالم برای او دیگر امکان نخواهد داشت که مانند ایام توقف این عالم انصاف و بی آرامی درونی خود را با عیش و عشرت نفسانی و مشغولیات جسمانی محو و فراموش کند و یا گناهان و عیوب خود را با پردهء مجازی مستور و محجوب سازد بلکه در آن حال باطن او با هر آنچه در آن مخفی است ظاهر و مکشوف و همه گناهانش بر روی آشکار و معلوم گردیده بی آرامیش بمرتبهء اشتداد خواهد رسید و همین بی آرامی و سرزنش

و ملامت انصاف خود و جوع خواهش و هوس بد و نفسانی او که بهمراهی خود بدان عالم برده و در آنجا با انجام آنها اقدام نمی تواند ورزید آتش عذاب جهنم را در او خواهند افروخت و علاوه برین کسی که در گناه مرده و ناپاکی درونی را بهمراه خود بآن عالم برده است چنان کس از قرب خدای مقدس دور و مهجور مانده نامقبول درگاه و بغضب الله گرفتار خواهد گردید و چون آرام حقیقی و بخت ابدی روح آدمی محض در تقرب الہی و در معرفت و عبادت آن پر حشمة حیات و بخت است لهذا همین دوری و مهجوری بی آرامی و عذاب اورا بحد افراط خواهد رسانید و تقدس و کبریا و عدالت و جلال خدا که شناخت و تاثیر آن موجب بخت بی اندازه پاک دلان خواهد بود برای ناپاکان و گناهکاران آتش سوزان جهنم خواهد گردید چنانکه در انجیل یعنی در آیه ۹ باب اول نامه ۲ بتسلنیقیان باین مطالب اشاره رفته مرقوم است که ایشان (یعنی آنانیکه مرده یسوع مسیح را اطاعت ننموده بوسیله او از گناه پاک نگشته اند) از حضور خداوند و جلال و قدرتش بقصاص هلاکت ابدی خواهند رسید

درین حال اگر سوال کنی که آیا عذابهای مخصوصه که بغیر از عذابهای مذکوره در آن عالم بعاصیان و گناهکاران خواهند رسید کدامند و مکان عذاب ایشان که عبارت از جهنم بوده باشد در کجا واقع است جواب این است که انسان عقلا بدرستی و یقینی درین خصوص هیچ نمیتواند گفت زیرا که عقل انسان از آن عالم غیر مرئی علمی نداشته در درک آن عاجز و حیران است بلکه جواب کافی و شافی سوال مذکور را محض از آیات کتب مقدسه میتوان داد و در باب این فقره در آنها چنین ثبت گشته بنحویکه در آیه ۳۰ باب ۲۵ متی از قول مسیح مسطور است که ملازم بی نفع یعنی گناهکارا در ظلمت خارجی اندازید که در آنجا گریستن و فشار دندان خواهد بود و در آیات ۴۱ و ۴۲ همان باب در باب بدکاران چنین مذکور

است که باصحاب شمال خواهد گفت که ای ملعونها از نزد من بروید در آتش ابدی که بجهة شیطان و سپاه وی مهیا شده است و آنها در عذاب ابدی خواهند رفت و عادلان در حیات ابدی و ایضاً در خصوص عذاب اخروی و موضع آن در آیات ۱۳۳ و ۱۳۴ باب ۹ مرقس چنین مرقوم گشته که شخص گناهکار وارد خواهد شد در جهنم در آتشی که خاموشی نپذیرد جائیکه کرم ایشان نمی میرد و آتش خاموش نمی گردد و در آیه ۸ باب ۲۱ مکاشفات مکشوف گشته که خوفناکان و بی ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و سحران و بتپرستان و تمامی دروغگویان حصه آنها در دریاچه که با آتش و کبریت می سوزد می باشد این مرگ ثانی است و ایضاً در آیه ۱۰ باب ۲۰ همان کتاب مسطور است که ابلیس که آنها را می فریبد بدریاچه آتش و کبریت در جائیکه آن حیوان و پیغمبر کاذب هستند انداخته شد تا ابدالابد شب و روز مذّاب خواهد بود پس آیات مبیناتی که در خصوص بیان و تفصیل عذاب جهنم در انجیل ثبت گشته همین است و هرچندی که کیفیت عذاب جهنم در آنها کماهی تفصیل نیافته و موضع جهنم نیز بالکلیه بیان نگشته است لیکن از مضامین آیات مذکوره آن قدر معلوم و یقین میگردد که فی الحقیقه جهنم هست که شریران و گناهکاران با شیاطین در آن عذاب بی حساب و ابدی را خواهند کشید و چشید و علت اینکه عذاب جهنم چرا زیاده بر آن که ذکر گشت در کلام ربّانی بیان و تفصیل نیافته این است که آدمی تادمی که درین عالم است آن را نیز مانند همه امورات و احوالات آن عالم بدرستی و خوبی نمی تواند فهمید و دیگر اینکه خدا نمی خواهد که خوف جهنم بر آدمی مستولی گشته و زور نموده انسان محض از بیم آن تابع احکام و کلام الهی گردد بلکه باید که انسان با خوشنودی و محبّت تمام طالب و مطیع خدا شود تا اطاعت او بخدا مقبول افتد

نهایت غرض از آتش جهنم بنابر مضامین آیات مزبوره و سایرین نه

آن است که گویا آتش آن مجاری و مانند آتش این جهانی بوده جهنم نیز  
تغور و کوره مانند تنور و کوره دنیوی باشد منحصر بدین تفاوت که نسبت  
باینها بغایت بزرگتر و گرمتر بوده باشد چنانکه بعضی از علمای محمدی  
پنداشته اند و کیفیت جهنم در احادیث ایشان بهمان طریق نقل شده است  
از آنجمله ملا محمد باقر مجاسی در اوراق ۱۶۴ الی ۱۶۷ کتاب عین الحیوة  
کیفیت جهنم را بدین عبارت بیان ساخته که هزار سال بر آتش جهنم  
دیدند تا سفید شد و هزار سال دیگر دیدند تا سرخ شد و هزار سال دیگر  
دیدند تا سیاه شد و باهل جهنم بعوض آب ضریح که عرق اهل جهنم و چرک  
و ریم زناکاران و در دیگرهای جهنم جوشیده است می خوراندند و در جای  
آب باهل جهنم آن صدید جهنم را خواهند آشامانید که چون نزدیک ایشان  
می آورند روی ایشان بریان می شود و پوست و گوشت روی ایشان در آن  
می ریزد پس چون می خورند جمیع امعاء و احشای ایشان پاره پاره می شود  
و بزبرشان می ریزد و دیگر آنکه تجیرهای تفتنه حلقه بزرگ که درازی هر  
یک هفتاد ذرع است برگردن اهل جهنم می گذارند و دیگر اینکه چون اهل  
جهنم داخل جهنم می شوند هفتاد سال سعی و شنای کنند تا خود را ببلائی  
جهنم می رسانند چون بکنار جهنم میرسند ملایکه گرزهای آهن برکله ایشان  
می کوبند تا بقعر جهنم بر می گردند و دیگر اینکه در جهنم مارهای و عقربهای  
قوی میکل و بسیار بزرگ و عجائب میباشد که اهل جهنم را میزنند  
و بایشان عذاب بی نهایت می رسانند و دیگر اینکه در پایهای ایشان نعلهای  
آتشین و بند نعلین شان از آتش خواهد بود که از شدت حرارت آن مغز  
دماغ شان بجوش خواهد آمد و سائر مانند اینها و بهمان طریق مذکوره در کتاب  
مشکاة المصابیح نیز در باب صفت النار و اهلها کیفیت جهنم بیان و تفصیل  
گشته است نهایت آنچه که از مضامین این کلمات آشکاری مفهوم میگردد  
این است که بنابر ظن و احادیث محمدی عذاب و زحمات جهنم تماماً  
مجازی و جسمانی است لیکن چون روح هیولانی و جسم نیست و ابدانی را که

در روز قیامت بدکاران هم خواهند یافت نه آنکه مانند ابدان فانی الآن جسمانی بلکه باقی و روحانی خواهد بود پس محال است که اهل جهنم از آتش جسمانی معذب شوند و نظر باین باید که آتش و عذاب جهنم ماورای آتش و عذاب این عالم بوده باشد و اینکه در آیات سابق الذکر انجیل عذاب جهنم بآتش تمشیل گشته محض بدین عبارت و علت است که عذاب و درد آتش شدیدترین و سختترین درد و عذاب این عالم است فی الجملة کیفیت عذاب جهنم بهر طریق که بوده باشد از آیات کتب مقدسه آنقدر آشکار و یقین است که عذاب آن مثل و مانند عذاب آتش خواهد بود نهایت بغایت سخت تر و دردناک تر از این بتجوی که عذاب جهنم بیرون از وهم و گمان و خارج از تقریر و بیان است و کسیکه کفاره و عفو گناهان خود را تحصیل ننموده و قبول نکرده است هر آئینه ابد الآباد در آن عذاب گرفتار خواهد ماند

پس ای مطالع نماینده از مطالبی که الی الآن در خصوص گناه و نتائج آن اظهار و بیان گشته ببین و بدان که گناه چه چیز بد است و نتایج و عقوبات آن در دار فنا و دار عقوبت چه قدر عظیم و مهیب اند و بنابر اینها گناه فی الحقیقه بدترین فساد این و آن عالم است زیرا که آدم بسبب آن هم درین عالم بی آرام و بد بخت و هم در آن عالم بعذاب و هلاکت ابدی گرفتار می شود درین صورت آیا آن چه کس است که از گناه دوری و نفرت بخرد و بجهت رهایی و خلاصی از عذاب آن سعی بلیغ و اهتمام تمام بجا نیارد البته جد و جهد هر صاحب فطانت ذی شعور در هر حال همین باید باشد که از گناه خود که موجب زحمات و عذاب دارین است نجات و رستگاری یابد و اگر تو ای مطالع کننده آنچه که تا حال در باب گناه ذکر و بیان گشته با تفکر و تأمل خوانده بدیدی است که درین حال چنانچه در دیباجه این اوراق ذکر نموده ایم بر تو نیز واضح و روشن گشته که گناه بتحقیق آن علت اصلی است که آدمی را هم درین و هم در آن عالم بی بخت و هلاک



میسازد و تا بخت حقیقی را تحصیل تواند نمود اول چیزی که لازم است این است که از گناه و نقایص و عقوبات آن خلاصی و رهائی یابد بلی اگر چنانچه برای انسان امید نجات نمی بود هر آئینه حالش بدتر از حال حیوانات بوده بد بختی او بیرون از تقریر و بیان و خارج از وهم و گمان می بود لیکن خدای حکیم و رحیم را ابداً آباد شکر و سپاس بی قیاس باد که از راه مرحمت بی منتهای خود طریقی آماده و حاصل فرموده که بوسیله آن من و تو و دیگران که معتقد و سالک آن طریق گردیم از گناهان نجات و از تمامی نتایج آن خلاصی و رهائی یافته مقبول خدای مقدس و صاحب بخت حقیقی و ابدی خواهیم گردید و همین طریق نجات در فصل آتیسه بیان و عیان خواهد گشت نهایت قبل از آن لازم است که چند کلمه در رد آن گمان خلاف مذکور سازیم که آنرا بعضی کسان بمیان آورده میگویند که شر و گناه در حقیقت هیچ نیست بلکه محض در گمان مردم صورت و نوع دارد و مکالمات چندی را در خصوص اصل شر نیز باین ایراد الحاق خواهیم کرد

هر چندیکه هستی گناه و شر ظاهر من اشمس است چنانکه محض آنکس آنرا رویت نمیکند که چشم خود را اعمداً از آن می پوشد و محض آن شخص آنرا انکار می تواند کرد که در پی انکار تمامی آزمایش و تجربه بوده باشد نهایت هم در ایام القدیم و هم درین عصر چنان اشخاص بوده و می باشند که چون اصل شر درک نمی توانند نمود یا اینکه بسبب حب دنیا و گناه شر برای ایشان خوش و خوب و پسندیده و مرغوب نموده ادعا میکنند که شر و گناه اصلی نداشته محض در ظن و گمان مردم نقش می بندد و می گویند که شر محض آن چیز است که آدمی از آن منتضر و خیر آن چیز که آدمی از آن مستفیض و منتفع میگردد لیکن در نفس الامر هر دو یک و از خدا بوده درین عالم برای آدمی مفید لازم است و نظر باین در میان خیر و شر فی الحقیقت تفاوتی نیست بقراری که اکثر اهل تصوف بهمین خیالات باطله و توهمات فاسده قایل اند بلی اگر چنانچه خیر آن چیز می بود که بانسان

خوش و مفید و شرّ آن چیز که ناخوش و مضرّ می نماید در آن صورت گمان ایشان حقّ و درست می بود نهایت چنان نیست بلکه خیر آن است که موافق و مطابق اراده و احکام الهی و شرّ آن که ضدّ و نقیض آن است فلذا شرّ و گناه را فی الحقیقت اصلی می باشد یعنی تمامی آن خواهش و افکار و کردار و گفتار آدمی که خلاف اراده الهی اند شرّ و گناه اند چنانکه پیش گذشت و بدیهی است که اگر کسی از راه تعصّب بیجا دیده درون خود را نابینا نساخته متوجّه آن افکار و خواهش و هوا و هوس بد و شنیع گردد که در اندرونش در حرکت اند و آن افعال بد و ناشایسته را که از خود او و دیگران صدور می یابند ملاحظه نماید و بهمده آن زحمات و آشوبات و دردها و سختیها و تنگیها و ظلم و جور و بی عدالتیها و عداوت و جنگ و جدلها و سایر مانند اینها که در عالم گون و فساد صورت پذیرند متوجّه و باندک شعری متفکر گردد لا محاله اقرار خواهد کرد که شرّ را اصلی بوده در باطن و ظاهر انسان آشکار و ساری است زیرا که هیچ عقل صحیحی قبول نخواهد کرد که شرارتیهای مذکوره از جمله خیر و خوبی یا محض در گمان آدمی بوده باشند قطع نظر ازین کسی که شرّ را انکار کند باید که بذات نتیجه آن منکر خدا نیز بوده باشد بدین طریق که چون اراده خدا شریعت کلّ مخلوقات و شرّ تجاوز از آن است پس کسی که منکر شرّ است شریعت الهی را نیز لابدّ انکار کرده و کسیکه منکر شریعت الهی باشد باید که وجود خدا را نیز انکار کند زیرا که اراده الهی همان شریعت الهی است و اراده الهی خارج از ذات الهی نیست بلکه با آن بنحوی متحدّ است که این بی آن صورت امکان نمی پذیرد

لیکن اگر صاحب رای و گمان مذکور سوال نماید که درین حال که خدا خالق کلّ است چنانکه در زمین و آسمان هیچ چیزی نیست که از او وجود نیافته باشد و چون از خدای خیر المطلق هیچ شرّی صدور نمی تواند یافت پس شرّ از کجا است الجواب بدیهی است که هستی شرّ در عالم

رمزی از آن رموز است که عقل ناقص انسان در بیان و تفصیل آن عاجز و  
 حیران است و بنابراین جواب قاطعی بسؤال مذکور نمی توان داد نهایت  
 نظر بمضمون هدایت نمون آیات کلام ربّانی در باره این مطلب نازک  
 و رقیق جهة اطمینان خاطر و تسکین قلب طالبان حقیقت و صاحبان  
 معرفت باز آن قدر اظهار و بیان می توان ساخت که آن شرارتها و بدیها  
 که آن درمیان مردم و در باطن خود انسان واقع است در آغاز نبوده و خدای  
 تعالی آدم را خوب و پاک و بی نقص و گناه خلق کرده و گناه و شر محض  
 بحیله و فریب شیطان داخل انسان شد و بدین وسیله بعالم راه یافت  
 چنانکه تمامی این مطالب سابق برین بیان و مدلل گردیده است درین  
 صورت سؤال لازم می آید که پس شیطان از کجا است آیا خدا او را در حالت  
 شیطنت خلق کرده است بلی اگر چنانچه در خصوص این فقره در کلام  
 الهی جزئی بیان نگشته بودی و عقده این مدعا از کلمات مشککهای آن  
 حل نگشتی هر آئینه آدمی جواب سؤال مزبور را نمی توانست داد زیرا که  
 عقل انسان امورات و گذارشات آن جهان را درک نمی تواند کرد اما جواب  
 آنرا از انجیل بدین طریق ادا توان ساخت که مسیح بیهودانی که باو  
 ایمان نیاورده مخالفت می نموده اند چنانکه در آیه ۱۴ باب ۸ یوحنا  
 مسطور است فرموده که شما را شیطان پدر است و خواهشهای پدر خود را  
 می خواهید که بجا آرید او از آغاز مردم کش بود و در راستی نماند زیرا  
 که راستی در او نیست چون دروغ میگوید از چیزهای مختص بخود میگوید  
 زیرا که او دروغگو است و پدر دروغها است و همچنین در آیه ۶ نامه ۶ یهودا  
 مرقوم گشته که ملایکه که مرتبه خود را نگاه نداشته محل خود را باز گذاشته  
 اند خدا آنها را تا محاکمه روز عظیم در زنجیرهای ابدی در ظلمت نگاه داشته  
 است و دیگر در آیه ۱۴ باب ۲ نامه دوم پطرس مذکور است که خدا  
 بر فرشتگان که مرتکب گناه شدند درین نفرومود بلکه در جهنم انداخته  
 بزنجیرهای ظلمت گرفتار نمود که تا بروز حکم محفوظ باشند حال از مضمون

این آیات تماماً واضح و آشکار است که خدا شیطان و شیاطین را نه آنکه بد و شریر بلکه آنها را نیز چون سایر مخلوقات نیک و پاک آفریده است لیکن چون بعد در حقیقت نمانده و مرتکب گناه گشته جلال خود شان را نگاه نداشته اند پس از آن مراتب عالی و جلال و بخت که خدا آنها را در آن آفریده بود افتادند و از خدا رو گردان و دور گشته بظلمت و شرارت بی نهایت گرفتار شدند اما اینکه این مرحله در چه وقت اتفاق افتاده و چه قدر مدّت بعد از خلقت ایشان یا قبل از ایجاد این عالم بوده از فحوائی آیات کتب مقدّسه معلوم و مفهوم نمیگردد و آدمی نیز درین باب چیزی از عقل خود نمی تواند گفت نهایت از آیات مزبورۃ انجیل و آیاتی که سابقاً در بیان خلقت و گناه آدم از تورات ذکر کرده ایم یقین و آشکار میگردد که معصیت شیطان قبل از خلقت آدم اتفاق افتاده نه بعد بخلاف آنکه از قرآن و احادیث مسنّت محمدی فهمیده می شود زیرا در اینها مذکور گشته که گویا فرشتگان از خلقت آدم رجحیده در خصوص آن امر در مقام بحث ایستاده بخدا گفتند که آیا تو در زمین چنان کسی را آفریده خواهی گذاشت که در آن تباهی و خونریزی نماید و حال آنکه ما ترا بحمد و ثنا تسبیح و تقدیس مینمائیم و خدا در جواب ایشان گفت که آنچه من میدانم شما نمیدانید و بعد از آن آنها را امر بسجده آدم کرد و چون ابلیس ابا نمود پس بدین سبب شیطان شد چنانکه همین گذارشات غیر مناسب و بیوقوف در اوائل سورة البقر و سورة الحجر و در ورق ۱۶ جلد اول کتاب حیات القلوب مفصلاً نقل گشته است نهایت در باره این امر مبهم که آیا علّت معصیت شیطان چه بوده و بجه طریق بعمل آمده است باز در کتب مقدّسه چیزی واضحاً بیان و عیان نگشته و چون خدا بنابر حکمت بی منتها مطلب مزبور را مخفی و مستور داشته است پس انسان را نیز آن جرأت و توان نیست که آنرا کشف تواند نمود نهایت از آیات مزبورۃ انجیل آنقدر واضح و یقین می گردد که سبب و علّت آن نه از خدا بلکه خود شیطان بوده و نظر

باین مسیح اورا پدر دروغ یعنی اصل و مصدر دروغ و گناه مخاطب ساخته است محقی نماند که اصل گناه همان دروغ است زیرا که انسان در مغروری خود بر سبیل دروغ در باطن خود چنان گمان می برد که معصیت و سرکشی بهتر از اطاعت و فرمان برداری است و نظر باین مرتکب گناه میگردد فلینذا باستصواب همان کلمات مزبوره که مسیح در بیان معصیت شیطان اظهار فرموده گمان می توان برد که مغروری و خود کامی و خود پسندی که در انسان منبع تعلیمی گناهان است در شیطان هم علت معصیت او گردیده است نهایت اینکه آیا این مغروری و خود کامی از چه رهنمادر و بجهت طریق در باطن او بهم رسیده و بعمل آمده است برای انسان درین جهان بالکلیه پوشیده و پنهان است و هیچکس را آن حد و یارا نیست که درین باب بدرستی و یقینی سخنی بگوید

و اینکه شری که در شیطان بهم رسیده و بوسیله او بانسان داخل گشته در عالم پیدا است از خدا نیست این مرحله از آیات سابق الذکر و دیگر مواضع کلام ربّانی بی شک و شبه آشکار و یقین است و همچنین عقلاً نیز ثابت و مدلل می توان ساخت که از خدا بودن شرّ محال است بدین ترتیب که امکانیت حصول و وجود شرّ منحصراً بیکي از این وجوه سه گانه است یعنی بایست که یا از خدا صادر گشته باشد یا مانند خدا قدیم و یا از مخلوق صدور یافته باشد درین صورت اگر محلّ صدور شرّ خدا بوده باشد پس خدا خدای کامل و منزّه و پاک و مقدّس نمی توانست بود و چون نفی این صفات از ذات پاک الهی از جمله محالات است پس بالمرّه واضح و مبرهن است که صادر گشتن شرّ از خدا بهیچوجه امکان ندارد و اگر شرّ غیر حادث یعنی مانند خدا قدیم بوده باشد بنا بر این گمان قبلیه لازم می آید که شرّ خدای بوده خدانیت خدا را باطل سازد و خدای واحد و حقیقی هم خالق و حافظ کل شی نباشد نظر باین بوضوح میرسد که این گمان نیز فاسد و باطل است چون بهم رسیدن و صدور یافتن شرّ بدان طرق مذکوره محال است پس

بدیهی است که از مخلوق صادر گشته اصل آن این است و چون از مخلوق است پس از اختیار مخلوق بهم رسیده لیکن نه بدین عبارت که گویا خدا در اثنای خلقت نقطه شر را نیز به همراه اختیار بآن مخلوقات که آنها را فاعل مختار آفریده داده باشد زیرا که شر محض نفی است و بدین طریق بهم رسیده و بوجود آمده است که مخلوق آن اختیاری را که خدا بوی داده است از اراده خدای خالق خود رد ساخته مخالف اراده الهی گردید فلذا شر محض مخالفت اختیار مخلوق است با اراده خالق نه چیزی که در خود کون و هستی داشته یا خدا آنرا با مخلوقات خلق کرده باشد و بنابر اختیاری که خدا بمخلوقات فاعل مختار داده است ایشان را ممکن است که یا اراده الهی را خواسته موافق و مطابق آن رفتار کنند یا آنرا نخواستند و مخالفت نموده خدا را اطاعت ننمایند و چون مخلوق محض در آن حال و وقت نیک و صاحب بخت میتواند شد که اختیار و اراده او با اراده خالقش موافقت و مطابقت داشته بخوشی مطیع و منقاد او بوده باشد پس در همان دم که اراده خود را از خدا رد ساخته و خود را و خود را و خود کام گشته دیگر مطیع اراده الهی نگردد لابداً شریر و بد خواهد گردید نظر باین شیطان نیز در همان وقت که مخالفت اراده الهی نموده شریر گشت شر در او بوجود آمد و چون مرتبه و جلال و قوتهای عالی داشت پس در حالیکه با همه اینها از خدا رو گردان شد حالش نیز بنابر آن بدتر و شریرتر گردید

و اگر سوال نمائی که آیا خدا بشریر گشتن شیطان مانع نمیتوانست شد و چرا مانع نگشته است جواب این است که هرگاه خدا میخواست که بمعصیت شیطان و آدم و بهم رسیدن شر مانع شود البته نظر بقدرت کامله اش این مرحله برای او ممکن میباشد و بنابر حکمت بی نهایت خود این را نیز می تواندست کرد که بطریقی مانع آن گردد که اختیار مخلوقات مذکوره باطل و زائل نشود پس درین صورت که حاکم علی الاطلاق شر را ممانعت نموده یقین گلی حاصل میگردد که از راه حکمت بوده که خدا بمعصیت

شیطان و آدم مانع نگشته بلکه گذاشته است که شرّ بدین طریق بهم رسد اما اینکه حکمت الهی در آن چیست این امر را تماماً و کاملاً بیان و اظهار ساختن در قوه بشری نیست زیرا حکمتی که خدا را در آن می باشد منحصر باین عالم و سلسله انسانی نیست بلکه بآن عالم و تمامی آن فرشتگان که در آن ساکن اند نیز شامل است چنانچه حکمت الهی که در مانع نگشتن شرّ باشد محض در آن عالم بایمان آورندگان و نجات یافتگان بالکلیه بیان و عیان خواهد گردید نهایت از مضامین کلام الهی این قدر واضح و لائح است که خدا بحصول شرّ اولاً نه از راه عجز و بی خبری که چنین سخن کفر محض است بلکه صرف نظر بحکمت خود مانع نگردیده است ثانیاً چون نظر بحکمت و قدرت خود شرّ را نیز چنان محکوم خود می توانست ساخت و اعمال شیاطین و انسان را چنان میتوانست گردانید که مطالب و مقاصد خودش با شرّ باطل نگردد بلکه آنرا اسبابی برقرار فرموده که بوسیله آن حکمت و قدرت و محبت و تقدّس خود را زیاده بیان و عیان سازد و ثالثاً چون بذابرو و نور محبت و مرحمت بی نهایت نجات سلسله انسان را قبل از ایجاد عالم مقرر کرده بود و قبول کنندگان آن نجات باز بآن بخت و جلال که آدم در آغاز داشته خواهند رسید بلکه بسبب مسیح بخت و جلال زیاده از آن نیز خواهند یافت پس نظر باینها نه خدا اصل شرّ و نه بانسان ظلم و جبر کرده که بشر مانع نشده است و برای اطمینان قلوب صاحبان عقل و شعور همین کافی است و کسیکه به یسوع مسیح ایمان آورده و بدین وسیله از شرّ و گناه نجات و آزادی یافته است در آن عالم نکته مزبور و این سر مستور تماماً بر او کشف و عیان خواهد گردید و علمی که درین جهان بانسان لازم است نه آنست که اصل شرّ را کماهی درک نموده سبب حصول آنرا بدرستی بفهمد بلکه درین حال که شرّ در عالم واقع بخود او نیز مؤثر است و او گرفتار قید گناه و مورو هلاکت ابدی گشته است علم لازمه این است که بداند و بفهمد که از آن ورطه هولناک بچه وسیله و طریق

رستگار و از گناه و نتایج آن خلاص و نجات می‌تواند یافت و طریق همین نجات را در طریقی فصل آتیّه بیان و عیان خواهیم ساخت

## فصل دوم

مبني است بر ادای جواب سوالی که آیا آدمی از گناه و نتایج آن بچه طریق نجات می‌تواند یافت

بدیهی است که سوال مزبور برای شخصی که گناهان خود و نتایج آنها را دریافت نموده سرآمد تمامی مثولات است و خوشا بحال شخصی که جواب قاطع آنرا تحصیل تواند نمود و الا حال او بدتر از حال حیوانات خواهد بود زیرا که بعلمت گناه بهلاکت ابدی گرفتار خواهد گردید فلذا در باره تحصیل جواب مسکت این سوال تغافل و اهمال ورزیدن کار خردمندان نیست زیرا که بخت حقیقی یا هلاکت ابدی انسان وابسته همان است و نظر باین جدّ و جهد طالبان حقیقت و سعی و کوشش ارباب معرفت که گناه را مایه بدبختی انسان دریافت نموده اند در هر عصر و عهد همین بوده که طریقی بیابند و چاره پیدا کنند تا بوسیله آن از گناه نجات و بخدا تقرّب یافته مقبول درگاه خداوند ذوالجلال و صاحب بخت حقیقی و بی زوال گردند لهذا تو نیز ای مطالعه کننده بمطالبي که در ادای جواب سوال مذکور درین فصل مسطور خواهیم ساخت بدقت تمام متوجّه و بدرستی و خوبی در آنها متفکّر گشته بخدای خیرالهاد استغاثه و مناجات کن که ترا هدایت فرموده حقیقت جواب را بر تو بیان و عیان سازد و جواب سوال مزبور در مطایبی چهار مقصد بادا خواهد انجامید بدین ترتیب در مقصد اول آن وسائل را ذکر خواهیم کرد که برای تحصیل عفو گناه و بخت حقیقی



عقل بر آنها دلالت میکند در مقصد دوم آن وسائل و طرق را مذکور خواهیم ساخت که برای عفو گناهان در مذاهب بتپرستان خاطر نشان گردیده اند در مقصد سوم آنها را که در دین اسلام و در مقصد چهارم آنها را که در انجیل جهت تحصیل این مطالب بیان و عیان گردیده ذکر خواهیم نمود

### مقصد اول

مشمول بر بیان وسائلی است که عقل دلالت بر آنها میکند که آدمی عفو گناه و نجات را شاید باستصواب آنها تحصیل نماید

اول فکری که عقل انسان در خصوص این مطلب میکند این گمان است که شاید خدا بنا بر رحمت و محبت بی منتهای خود از گناه آدمی بی بازخواست و سیاست گذشته آنرا عفو فرماید یعنی انسان از پیش خود نسبت بخدا قیاس نموده گمان می برد و میگوید که چنانکه مردم در بعضی یا در اکثر اوقات بی بازخواست و مکافات از تقصیرات دیگری گذشته می بخشد و بنحویکه پادشاه بر دزد یا شربری مرحمت نموده از مواخذة اش در می گذرد و چون پدری که بر فرزند خود بخوبی و خوشی عفو می فرماید بهمان طریق خدا نیز که رحمت و رافت او کمتر از رحمت آنها نیست بلکه در مرتبة نهایت است هر آئینه نظر بکثرت مرحمت خود بدون بازخواست و سیاست از گناهان آدمی خواهد گذشت و قلم عفو و محو بر آنها خواهد کشید و بعلت جنبش صرصر این گمان خلاف و سرسری بسیار کس شمع انصاف شان را خاموش ساخته و خود شان را بکنج فراغت کشیده در باره گناهان خود بی تشویش و بی باک اند و تصرّ می کنند که خدای رحمان و رحیم بیشک و شبه تمامی جرائم ایشان را عفو خواهد فرمود بلی هرچندی که گمان مزبور بکسیکه تفکر لازمه ننموده خوب و درست مینماید نهایت در حضور بالغ نظران هوشیار که درین باب اندک فکری نمایند واضح و آشکار می

گردد که خیال مزبور را صحت و حقیقتی نمی باشد بدین وجه که سبب اینکه پدر از بعضی تقصیرات فرزند خود در می گذرد و پادشاهی در بعضی اوقات خطای بد کرداری را بخشیده او را مورد مواخذه نمی سازد و بهر تقصیری زجر نمی نمایند همین است که عدالت و تقدس ایشان ناقص بوده در درجه کمال نیست و چون ماورای خود شان حاکم دیگر هست میشود که حکم و سیاست را باو واگذارند و نظر باینکه خود شان نیز مقصور و گناهکار اند لهذا مناسب و سزاوار است که پدران حتی پادشاهان در بعضی اوقات از تقصیرات زیرستان در گذشته عفو فرمایند اما اگر بالفرض پادشاهی اکثر اوقات یا در هر وقت از سر تقصیرات اشعار بگذرد و بهیچ شریبی زجر و سیاست نکند و از راه مرحمت مکرراً بر او عفو فرماید آیا اساس همه عدل و داد را بدین طریق از هم نخواهد پاشید و بهر بدی و بی عدالتی و ظلم و جبر و بیداد اذن دخول داده و اعانت نموده مملکت خود را ویران و پریشان خواهد ساخت بدیهی است که هیچ پادشاه عاقل و عامل هرگز مرتکب این گونه امورات نخواهد گشت و اگر پدری از نا فرمانی فرزند خود چشم پوشیده و همواره اوقات دامن عفو را بر خطایایش کشیده او را مورد مواخذه و سیاستی ننماید آیا فرزند او روز بروز بدتر خواهد گردید بلی هرگاه آدمی در تمامی عمر خود از اراده الهی محض یک یا دو یا چند دفعه تجاوز میکند شاید که در آن صورت بجهت ثبوت گمان مزبور حرفی و کلمه توانستندی گفت و آورد لیکن درین حال که چنان که در فصل گذشته بیان و مدلل گشته که کل مردم در حضور پروردگار گناهکار اند و هر کس بافکار و خواهش نا لافه و گفتار و کردار نا شایسته در عمر خود مرتکب معاصی بسیار و گناهان بیشمار گردیده بعمل می آورد و روزی بلکه ساعتی نمی گذرد که در باطن یا در ظاهر معصیتی را مرتکب نشود پس کدام عقل صحیح قبول خواهد کرد که خدا تمامی این گناهان بیشمار را عفو فرموده بگناهکاران هیچ مواخذه و عقابی نخواهد کرد چون اگر خدا باز خواست نکند درین حال عدالت

و تقدّسش نقص و تصور یافته شریعت و احکامش نیز بی فائده و بی مصرف بودندی زیرا در صورتی که عاصی مانند عابد مقبول درگاه خداوندی گردن دیگر شریعت را چه مصرفی خواهد بود و هم معلوم و مشخص نخواهد شد که گناه و معصیت نا مقبول الهی است زیرا اگر خدا تمامی خطای را عفو فرموده بگناهان هیچ بازخواستی ننماید ازین صادر میگردد که نعوذ بالله خدا از گناه و از تجاوز اراده خود راضی و خوشنود بوده می پسندد و حال آنکه چنین هژله باطله بالتّمام نقیض تقدّس الهی و کفر کلّی است و هرچندیکه خدا خدای رحمن و رحیم و غفور و کریم است باز امکان ندارد که تقدّس و عدالت خود را از نظر انداخته محض از راه رحمت گناهان را عفو فرماید زیرا که محبّت و رحمتش در هیچ آنی خالی از تقدّس و عدالت نیست و تقدّس و عدالتش را مانند محبّت و رحمتش نهایتی نی و امکان ندارد که خدا چنان عملی را بجا آورد که خلاف و مناقض تقدّس و عدالت یا یکی از صفات ذات پاکش بوده باشد و الا در ذات الهی اختلاف واقع می گشت و این امر محال است پوشیده نماند که هرچندیکه خدا بر همه چیز قادر و قدرت و حکمتش در مراتب نهایت است باز خود بخود منحصر و محدود می باشد بدین عبارت که ابداً امکان ندارد که خدا چنان چیزی را اراده و قبول کند یا چنان عملی را معمول دارد که خلاف خود و نقیض یکی از صفات ذات پاکش باشد درین صورت اگر خدا گناهکاران را مورد مواخذة نسازد هرآئینه این یک عمل خلاف تقدّس و عدالتش و هم نقیض اراده و شریعتش که در قلب انسان عیان و در کلام خود بیان فرموده میگردد زیرا که در مطایب آن از قراری که گذشت ذکر و بیان گشته که خدا بهر عملی جزا و بهر گناهی بازخواست خواهد کرد فلذا باریاب فطانت و بصیرت واضح و یقین خواهد بود که خدا بنابر تقاضای تقدّس و عدالت خود بهر معصیت و گناهی مواخذة لائنه خواهد نمود قطع نظر ازین گمان می رود بلکه لرومیّت دارد که خدا بنابر تقاضای مرحمت و محبّت نیز

گناهگاران را مورد غضب و مواخذة سازد بدین طریق که نظر بر رحمت و محبت خود محض طالب بخت حقیقی انسان است و چون بخت مذکور فقط ازین رهگذر حاصل میشود که ارادة انسان با ارادة الهی موافقت و مطابقت داشته او بخوبی و خوشی تابع و مطیع احکام الهی گردد و گناه همان مخالفت و بی اطاعتی ارادة الهی است و آدمی نیز میل بنا فرماید خدا زیاده از اطاعت دارد درین حال اگر خدا بمعصیت و گناه باز خواست نکند و غضب خود را بر گناهگاران وارد نسازد هر آئینه انسان دیگر زیاده مستغرق لجة عصیان و طغیان و از خدا دورتر و مهجورتر گشته زیاده بد حال و بد بخت خواهد گردید پس هرگاه خدا بگناه سیاست نفرماید در آن صورت آدمی نیز مانند فرزندی که پدرش همیشه اوقات از تقصیرات و بدیهایش در می گذرد نه آنکه بدین وسیله بهتر و نیکوتر تر بلکه بخلاف آن بدتر و بد بخت تر خواهد گشت فلذا نظر بتقاضای رحمت و محبت نیز لازم می آید که خدا گناهگاران را مورد غضب و مواخذة سازد خلاصه از کلمات مزبوره بالکلیه واضح و آشکار است که آن گمان که خدا بگناه سیاستی نخواهد فرمود بلکه بی تأمل آنرا عفو خواهد نمود بالمرّة باطل و بی بنا و هم ضد تقدّس و عدالت خدا و هم مخالف شریعت و کلام او و مناقض بخت حقیقی انسان است و بنابر این خیال مذکوره خلاف عقل صحیح نیز می باشد درین حال چندان گمان و خیال باطل را محض آن اشخاص خواهد کرد که از کم و کیف گناه و تقدّس و عدالت خدای تعالی بی خبر و گناه را خفیف بلکه هیچ شمرده خدا را با آدمی ضعیف و ناقص متساوی میسازند

چون ثابت و مدلل گردید که خدا نظر بر رحمت خود و بس از گناه نخواهد گذشت بلکه بر وفق عدالت بگناهگاران بازخواست لائق خواهد کرد پس آدمی متفکر و متجسس چاره نجات گشته برهنمائی عقل بآن درجه خیال میرسد که چنان که مردم شاید خدا نیز مکافات و کفاره گناه را قبول نموده بدین وسیله از مواخذة گناه در گذشته او را معاف فرماید لاکن

در ادای این جواب عمده که آن پاداش و کفاره که خدای مقدس و عادل قبول نموده بسبب آن گناه را عفو خواهد فرمود کدام است و از کجا تحصیل می تواند کرد در این باب آدمی بالکلیه سرگردان و حیران مانده عقلاً بدرستی و یقینی چیزی نمی تواند گفت و برخی از حکما نیز بعجز و قصور عقل خود معترف گشته گفته اند که توانائی اظهار کفاره مقبول الهی را نداریم و بعضی از آنها بنابر رای و زعم خود هر یک چیزی گفته اند خلاصه عقل در خصوص این مطلب عمده آدمی را محض باین قیاس و گمان می کشد که بلکه آن مکافات و کفاره توبه و بازگشت و اعمال حسنه بوده باشد که بوسیله آن خدا گناه را عفو فرموده شخص گناهکار را باز بخود قبول کند و چون چاره و علاجي دیگر پیدا نتوانسته اند کرد پس بسیاری از حکما و سائرین بهمینها اکتفا ورزیده قایل و معتمد گردیده اند نهایت در باب صحت چاره مذکوره باز شک کلي می باشد بدین تفصیل که هرچندی که بدیهی است که توبه و بازگشت بخدا مقبول و همچنان آن نیت و عزم که آدمی دیگر مرتکب اعمال قبیحه و شنیع نگردد نیز خوب و معقول است باز اینها کفاره ذنوب نمی توانند بود زیرا باید که آدمی هر بدی و گناه را نه محض بعد از آنکه آن را مرتکب گشته و از آن توبه نموده است قبیح دانسته بغض نماید بلکه باید که قبل از توبه و بازگشت حقی در تمامی عمر خود نیز از ابتدا تا انتها از گناه دوری و کناره جسته آنرا شنیع داند پس در صورتیکه آدمی گناهان خود را دریافت نموده و از آنها نادم گشته توبه و انابه نماید و این نیت و قصد نیز داشته باشد که دیگر مرتکب آنها نگردد و اگر احیاناً بعد از آن هیچ گناهی از او صدور نیابد باز با این همه زیاده نکرده مگر آنچه در هر حال بر او واجب و لازم است فلذا بوضوح می پیوند که توبه و بازگشت از جمله واجب بوده زیادتى یا ثوابى یا چنان مکافاتی نیست که در نزد خدای مقدس و عادل کفاره گناهان انسان تواند گردید و ظاهر است که چنانکه آدمی که بعثت غفلت و بی باکی یا بد رفتاری

خود زخمی یا مرضی یا ضرری بجهت خود تحصیل نموده است بتوبه و انابه زخمش التیام نپذیرد و ضرر و مرضش رفع نمی گردد همچنان بدی و گناهی یا ظلم و ستمی که از آدمی بعمل آید بمحض ندامت و توبه رفع و عفو نخواهد شد بانکوی که در نزد حاکم شرع و عرف نیز توبه و بازگشت شریری وی را از بازخواست مستوجبه عملش خلاص نمیسازد و قطع نظر ازین انصاف آدمی بهر آنکس که متوجه آن گردد معلوم می نماید که توبه و بازگشت کفاره گناهان نمی تواند گردید و گناه بمحض آن عفو نخواهد شد زیرا که آدمی با آن ساکت نمیگردد بلکه بجهت اطمینان قلب در هر وقت طالب چیزی دیگر است که کفاره گنااهش شود و ازین رهگذر است که مردم سوای توبه بسوی نذرها و زکوة و قربان و زیارت و سائر علاجها رجوع نموده ینا میکنند تا بدین وسیله انصاف خود را ساکت و عفو گناهان را حاصل نمایند چنانچه این مرحله در مقصد آئینه زیاده توضیح خواهد یافت پوشیده نماند که بی حکمت و مطلب نیست که خدا طلب مکافات را در درون هرکس بانکوی ثبت فرموده که بهیچ وجه محو نمی شود بدین طریق که اگرچه بعضی اشخاص پاداش عمل بد یا ضرری را که بدیگری رسانیده اند ادا نساخته ساکت میشوند نهایت در حینیکه از دیگری نسبت بایشان بدی یا ضرری واقع می گردد تا آنکه از او پاداشی نیابند و نگیرند ساکت و راضی نمی شوند و همچنین تقاضای شرعی نیز همین است که پاداش هر بدی و ضرر لامحاله ادا شود آیا در خصوص همین فقره که درین تقاضای درونی و شرعی چه حکمت می باشد هیچ متفکر نگشته بلی هرگاه بافکار لازمه تشبث جسته سر بجیب تفکر دقیق فرو بری هر آئینه دریافت خواهی نمود که تقاضای مزبور نمونه و علامت تقاضای عدالت الهی است و دلالت برین میکند که آن طلب مکافات که شخص از دیگران و شریعت انسانی از بدکاران می کند خدا نیز بنابر عدالت خود از من و تو و هرکس خواهد کرد و بنابراین تقاضای عدالت با توبه و بازگشت از مواخذه گناه نخواهد

گذشت لهذا واضح و لائق است که توبه و بازگشت کفارۀ ذنوب نخواهد بود و همین مرحله از آیات و مطالبات انجیل نیز بالتّمام آشکار و یقین میگردند چنانچه مجال فرصت یافته در مقصد چهارم بیان خواهد گشت و علاج و چاره دیگر که عقل بر آن دلالت می کند که شاید آدمی بوسیله آن عفو گناهان خود را تحصیل نماید اعمال حسنه اند که اکثر مردم بر آنها اعتماد داشته گمان می برند که گویا آنها کفارۀ گناهان ایشان گشته بوسیله آنها نجات خواهند یافت درین حال اولاً سوال می رود که آیا چه عمل عمل حسنه خواهد بود جواب این است که عمل حسنه چنان عملی است که موافق احکام ربّانی بوده آن افکار و نیّت باطنی نیز که انسان بر وفق آنها عمل می بورا بجای می آورد مطابق اراده الهی باشند چنانکه انسان آن را نه از حبّ خود و دنیا بلکه از حبّ خدا و اطاعت امر او بعمل آورد نهایت هر کس که از احوال باطنی و خود و دیگران اندکی مخبر و باعمال خود و سائرین جزوی متوجّه گردد بزودی دریافت خواهد نمود که چندین عمل حسنه از آدمی بسیار کم صدور می یابد حتّی کسیکه قلبش بنور الهی منور و از حال درون خود چنانکه هست مستحضر گشته و فهمیده باشد که گناه درون آدمی را بجهت مرتبه خراب ساخته است اقرار خواهد کرد که انسان از خود چنان عملی را که تماماً خوب و مقبول خدای مقدّس بوده باشد هرگز نمی تواند کرد مگر اینکه خدا باو اعانت کرده و خواش و قوّت استطاعت داده عمل مزبور را در او بانجام رساند و درین صورت چنان کس آن عمل حسنه را بخود منسوب نخواهد ساخت و آن را از برای خود ثواب حساب نخواهد کرد قطع نظر ازین اگر بالفرض قبول کنیم که انسان حسنه را بقوّت خود بعمل میتواند آورد اما چون بر او واجب و لازم است که بقدر امکان آنها را بجا آورد پس هرگاه تمامی آنها را بانجام رسانیده باشد باز زیاده بر آن نکرده که بر او واجب و لازم است نظر باین او را نزد خدا هیچ ثوابی و زیادتیی نخواهد بود که پاداش و کفارۀ گناهش تواند شد یعنی چون آدم خود سر و صاحب

و مالک خود نیست بلکه مملوک و محکوم خدای خالقش است و هر چه که دارد از خدا باو عطا گشته و مخلوق و بنده او است پس بر او واجب و لازم است که خدا را از قلب صاف و خالص دوست داشته با همگی قوای روح و بدن خود تمامی عمر را صرف اطاعت و عبادت الهی سازد و اگر احیاناً شخص اطاعت و عبادت مزبور را تماماً و کاملاً بعمل آورده باشد باز زیاده بر آن که او را لازم است نکرده و برای خود ثوابی حاصل نساخته است که بذابر آن مستوجب این گردد که خدا در عوض آن او را بخود قبول فرموده مالک بخت و جلال ابدی گرداند و اگر آدمی هر آنچه بر او واجب و لازم است بجا نیاورده یا محض مرتکب یک معصیت گشته باشد در آن حال برای آدمی قوت و وقتی باقی نمی ماند که در آن تلافیء مافات را بعمل آرد و پاداش و کفاره گناه خود را تحصیل نماید زیرا بر او لازم است که در هر آئی از عمر باقی مانده خود با همگی قوای خود باطاعت و عبادت خدا اشتغال ورزد پس اگر دیگری چنان پاداش و کفاره از برای او حاصل ننماید که خدا بوسیله آن از گناهان او بگذرد هر آئینه در گناه خود گرفتار خواهد ماند خلاصه ازینها بآشکاری تمام بوضوح می رسد که اگر چه اعمال حسدات در قوه آدمی بوده و آنها را بطریق مزبور بعمل آورده باشد باز ثوابی نخواهد بود و باعث نجات او نخواهد گشت و علاوه برین اگر بالفرض صورت امکان میداشت که انسان یک طریقی در نزد خدا ثوابی حاصل می توانست نمود آیا بچه طریق گمان می توان برد یا ثابت کرد که در حضور خدای مقدس و عادل آن ثواب را چنان قدر و قیمتی و مرتبه و منزلتی می باشد که پاداش و کفاره گناهان او میتواند شد فلذا ظاهر است که آدم ضعیف و گناهکار بهیچ وجه آن قوت و استطاعت ندارد که خود را از قید گناه برهاند و نجات خود را حاصل نماید و هر چندیکه عقل صحیح سوائی علاجهای مزبوره علایجی پیدا و اظهار نمی تواند کرد نهایت چنین اشخاص علی الخصوص در میان بتپرستان بسیار یافت می شوند که بذابر عقل



و احادیث خود چنان می پندارند که بوسیله ریاضات و نذرات و زحمات و پرهیز و روزه و زیارات و سائر مانند اینها عفو گناه و نجات خود را تحصیل میتوانند نمود اما این مرحله که وسائل مذکوره در نزد خدای مقدس کفاره ذنوب نمی توانند بود و بسبب آنها نجات نمی توان یافت بهر عاقل و عارف واضح و مبهرهن است و ما نیز این فقره را در مقام فرصت در مقصد آتیّه بیان و ثابت خواهیم ساخت فی الجمله در صورتی که باستصواب عقل چاره نمی توان یافت که بسبب آن عفو گناه و نجات حاصل گردد پس واضح و لائح است که عقل آدمی را براه حق و طریق فوز و فلاح هدایت نمی تواند کرد و انسان نجات خود را بقوه خود حاصل نمی تواند ساخت چنانکه اگر خدا نجات انسان را آماده و کفاره گناه مهیا نسازد هر آئینه انسان در تحت مواخذة گناهان خود مانده بهلاکت ابدی گرفتار خواهد شد

و حکمای قدیم نیز که قبل از مسیح بوده اند باین مرحله شهادت داده اند که عقل انسان در هدایت آدمی و در بیان و اظهار آن طرق و وسائل که آدمی به علت آنها عفو گناه و نجات را حاصل تواند نمود قاصر و عاجز است بنحویکه از کتب ایشان بوضوح میرسد و اکثر حکمای مذکور از اهل یونان بوده اند که ولایت اهل مزبور در سمت مغرب آن طرف قسطنطنیه واقع است و چون حکمای مذکور در حکمت کمال کُلی داشته و شهرت بسیار یافته اند لهذا اکثر کتب ایشان الی الان مانده در میان اهل فرنگ موجود و مشهور اند پس بعضی از آن کلمات که شاهد مطلب مذکور اند استخراج نموده در اینجا ثبت خواهیم ساخت بدین عبارت که در باب گناهگار و خراب بودن <sup>تخل</sup> حال باطنی آدمی قراطس که مرید افلاطون بوده بیان ساخته است که چنانکه در هر انار دانه پوسیده هست در هر آدمی نیز اگر نه زیاده باز یک هوای بد می باشد چنانچه هیچکس بیگناه نیست و بطواریخ که در سنه ۳۵۰ بعد از مسیح در شهر آطین مدرّس بود اقرار نموده است که هوا و هوس بد از وقت تولّد در انسان پیدا نه آنکه بعد باو

داخل شده باشد و اگر احیاناً بآدمی تربیت و نصیحت و تنبیهی نمی نمودند گمان می‌رود که در آن صورت آدمی رامتر از حیوان وحشی نمی بود و طوکیدیدس که شخصی مورخ و ۴۷۰ سال قبل از ظهور مسیح بوده چنین گفته است که تمامی مردم در ظاهر و باطن گناه می کنند و هوا و هوس بد عقل را کور و مغلوب ساخته گناه بانجام می‌رسد و ارسطاطالیس که ۳۸۴ سال پیش از مسیح تولد یافته و یکی از شاگردان افلاطون و معلم اسکندر رومی بوده تقریر نموده است که نیست آدم مگر صورت و شکل ناتوانی و کوی متغیر و متبدل و مهدحسد و درد و زحمت و حکمای سلف چنانکه بگناه بعجز و قصور عقل نیز مقتر گشته اعتاف نموده اند که انسان از خود آن قوت را ندارد که خدا را بدرستی و خوبی تواند شناخت و آن طریق و اسباب را پیدا و اظهار تواند کرد که از گناه نجات یافته ببحث حقیقی رسد از آنجمله صولون نام که یکی از قدمای اهل یونان بوده ۶۳۸ سال قبل از مسیح متولد گشته است چنین اقرار نموده که اراده خدا یان بر مردم بالتمام محجوب و مستور است و سقراط که ۴۶۹ سال قبل از مسیح تولد یافته و از بهترین و مشهورترین حکمای قدیم و معلم افلاطون بوده اظهار ساخته است که آنچه خدایان ماذون ساخته اند که درک کرده و فهمیده شود باید که در درک و فهم آن جدّ و جهد تمام مرعید اریم لیکن از علمی که ماورای این است باید از راه وحی متعلم گردیم و همچنین اریستارخ که اندکی پیش از عصر افلاطون بوده ذکر کرده است که آنچه امورات الهی اند در باره آنها حکما بیشتر از عوام نمی دانند و اگر کسی ادعا نماید که درین باب زیاده از دیگران دانسته و فهمیده پس بدان که مغروری کرده است و بس و پرفریوس که در سنه ۲۵۰ مسیحیّه بود گفته است که چون متقدمین بسیار در طلب حقیقت بوده اند لهذا دعا و استغاثه می نمودند که یکی از خدایان بایشان نمایان گردد که بدین طریق بر حقیقت هدایت یافته و از شک و تردید بیرون آمده اطمینان قلب حاصل نمایند و افلاطون در طی کتاب الذیبیادس نام

و سائر کتب خود باین ظنّ و امید اقرار داشته است که چون انسان در فهم و درک امورات و اراده الهی عاجز است بنابراین امید بلکه لازم است که بر انسان وحی نزول یابد تا بدین وسیله در امورات الهی علم لازمی تحصیل گردد مخفی نماند که هر چندیکه حکمای مزبوره و سائر حکمای ایّام سلف در علم و حکمت بکمال رسیده بوده اند باز بقراری که از کلمات مسطورة و سائر مطالب کتب ایشان بواضحی مفهوم و معلوم میگردد در معرفت الله بمرتبه ناقص و عاجز بوده اند که اکثر ایشان بوحدانیت خدا نیز قائل نگشته اند و آنانیکه قائل و حدانیت بوده اند باز در خصوص این یقین تامّ تحصیل ننموده بغیر از خدای قدیم و مطلق بخدایان دیگر و کوچکتر از آن معتقد بوده اند فلهمذا حکمای قدیم نیز چنانکه مسطور گشت هم بگناه و حال خراب انسان و هم در باب تحصیل کفّاره و نجات بعجز عقل شهادت داده اند خلاصه از مطالبی که الی الحال درین مقصد تبیین و استدلال یافت بالکلیّه واضح و لائح است که عقل انسان بهیچوجه چاره و علاجي که عفو گناه و نجات از آن رهگذر بوده باشد تحصیل نمی تواند نمود حال ازین مطلب فارغ گشته بمذاهب بت پرستان رجوع و ملاحظه نمائیم که برای تحصیل عفو و نجات در آنها چه بیان شده است

### مقصد دوم

درین مقصد آن وسائل را بیان و اظهار خواهیم ساخت که بنابر تعلیمات مذاهب بُتپرستی عفو و نجات بدان وسائل است

چون مذاهب بُت پرستی در عالم بسیار و ذکر تمامی آنها باعث تطویل کلام و موجب تکرر خاطر مطالعه کنندگان میگشت لهذا درین موقع بذکر مذاهب مشهوره بُتپرستان که اولاً مذهب فرس قدیم ثانیاً مذهب هندویان و ثالثاً مذهب اهلی چین است مبادرت و اکتفا خواهیم

ورزید چون مذاهب مذکوره هم مشهورترین مذاهب بتپرستان و هم متابعان محمد نیز اندکی از آنها مخبرو مستحضر اند و چون وسائل مذکوره مذاهب ثلاثه در سائر مذاهب بتپرستی نیز با اندک تغئیر و تبدیل و یا برسبیل اختصار بیان و اظهار گشته اند فلذا جهت مطلب این اوراق ذکر همانها را مناسب و مکلفی شمردیم مخفی نماند که الحال در عالم تخمیناً چهار هزار لک که هر لکی صد هزار بوده باشد بتپرست و هزار یک صد لک محمدی و نود لک یهودی و دو هزار و دویست و هشتاد لک مسیحی میباشد اولاً ذکر مذهب قدیم فرس گذارش آن بدین نحو است که مذهب مزبور از زردشت که پیغمبر کاذب آن اهل بوده بر قرار گشته است بدین نوع که اگرچه خبر صحیح و معتبر در بابت او یافت شده باز اکثر گمان دارند که او شش صد سال قبل از مسیح و هزار دویست و بیست و دو سال پیش از هجرت محمد در ولایت آذربایجان در شهر ارومی تولد یافته و در ایام سلطنت کشتاسپ شاه آغاز تعلیم نموده مذهب خود را بر پا کرد پوشیده نماند که چنانکه از توارخ و کتب قدیم و از کتاب دبستان شیخ محمد محسن فانی نیز واضح و معلوم میگردد مذهب اهلی فرس قبل از خروج زردشت مذهب صابکین بوده و این مذهب در آن اوان در ولایات ایران و شام و عربستان رواج گلی داشته نظر بآن اهالی ولایات مذکوره بپرستش و سجود آفتاب و ماه و ستارگان اشتغال می ورزیدند و هرچندی که بنابر تعلیم اصل آن مذهب در ایام قدیم بخدای واحد قائل و معتقد بوده اند نهایت در عصر زردشت منکرف و تماماً بت پرستی افتاده بخدایان بسیار معتقد گشته بودند و بسحر فاحش می پرداختند در این حال زردشت خلاف اینها را درک و دریافت نموده بآن فکر و خیال افتاد که اینگونه چیزها را از میان برداشته موافق مذهب قبل مذهبی برقرار نماید نظر باین ادعای پیغمبری نموده اظهار کرد که هورمز بن وحی فرستاده و حکم فرموده است که مردم را بحقیقت هدایت نمایم و طریق عالم نور را بایشان اظهار و بیان

سازم و چون خود کشتاسپ بر او معتقد گشته تعلیم و مذهبش را پیروی کرد تمامی اهل ایران نیز بمذهب مزبور درآمده قائل و مطیع او گشتند و آن مذهب الی ایام خلافت عمر در ایران رونق کثی داشته لیکن در زمان خلافت خلیفه مذکور عربان بر ایران دست یافته در جای مذهب مزبور دین محمد را بر قرار نمودند بدین تفصیل که بعد از آنکه امر خلافت بعمر قرار گرفت بدین حکم و فرمان لشکر عرب را بایران فرستاد که اگر اهلی آن ولایت دین محمدی را بخوبی و خوشی مطیع گشته قبول نمایند فیها والا با ایشان محاربه و مقاتله نموده آنها را جبراً و کرها معتقد قرآن و تابع محمد سازند و چون ایرانیان از قبول دین اسلام ابا و امتناع نمودند پس لشکر عرب آغاز حرب نموده سه دفعه از سپاه ایران مغلوب و در دعوی چهارم بر ایشان غالب آمده ولایات اطراف رود فرات را متصرف گشتند و بعد ازین مقدمه یزد جردین شهریار که از اولاد واحفاد خسر پرویز و آخرین پادشاهی از ملوک ساسانیه بود بر تخت سلطنت ایران متمکن گردید در آن آوان سعد بن ابی وقاص که سردار لشکر عرب بود به یزد جردین ایچی فرستاده گفت که اورا بقبول دین محمد تکلیف نمایند و اگر قبول نکند اظهار جنگ کنند نهایت یزد جردین بتکلیف مذکور اعتنائی نکرده بلکه از آن سکنان غبار نثار بر خاطرش نشسته خشمناک گردید و بتنهیه و تدارک جنگ فرمان داده سپاه بسیاری را فراهم آورد و لشکر طرفین در نزدیک قادسیه مجتمع گشته بعد از تلاقی فریقین لشکر ایران مغلوب و منهزم گردیده درفش کاویانی بدست عربان افتاد و در سنه ۲۱ هجری در بیابان قریه نهادند نزدیک بشهر همدان لشکر عرب باز بسپاه ایران شکست فاحش داده تمامی ایران را متصرف گشتند و یزد جردین بمر و فرار نموده در نزدیکی این شهر بدست آسیابانی گشته شد و همگی ایران بدین نوع بتحت فرمان خلفا افتاد و مدت دو بیست سال عربان در آن سرزمین حکمرانی کرده اکثر اهالی ایران از خوف و ترس خلفا و عساکر ایشان و یا بعلمت اینکه از ظلم و بیداد آنها آزاد گردند دین عربان را

که بر ایشان دست یافته بودند ناچار قبول نمودند و کسانی که سر از طوق اطاعت باز کشیده در قبول مذهب عربان اهمال ورزیدند یا از عربان بقتل رسیدند و یا جلالی وطن اختیار نموده بسمت بلوچستان و هندوستان فرار کردند چنان که از نسل ایشان الی الآن در ولایات مذکوره باقی مانده و متابع طریقه زردشتی بوده گبر نامیده میشوند در این صورت دین محمدی را قبول کردن ایرانیان نه بدین وسیله بوده که در طریقه مزبور متعلم گشته و مواظب و نصائح دینیّه شنیده و بمطالب و معانی قرآن رسیده دریافت نموده اند که این دین بر دین زردشت ترجیح دارد و آنرا ردّ و این را قبول کرده باشند حاشا بلکه این امر محض بضرب و زور عاسکر عرب صورت انجام یافته است چنانکه گذارشات و احوالات مسطور در کتاب سند التواریخ و جلد ثانی روضه الصفا مفصلاً سمت تحریر یافته و بر رای دانایان تواریخ پوشیده و پنهان نیست

و آنکه مذهب زردشت است بدین رهگذر است که زردشت همه آن آیات و تعلیمات را که ادّعا نموده بود که باوحی بر من نازل گشته اند ثبت کرده بملت خود وصیت نمود لیکن بعد از آنکه اسکندر یعنی اسکندر بر مملکت ایران غالب و مسلط گشت بقدریکه توانست از آن کتاب بدست آورده بر طرف ساخت نظر باین از کتب اصلی زردشت محض چند سوره و اوراق باقی مانده تا زمان پادشاهان ساسانیّه متفرق بودند نهایت در عصر مزبور جمع آوری گشته و در یک جلد مجتمع گردیده بزنداوستا (یعنی زند پازند) مسمی شده الی الآن در میان گبران هندوستان ندرتاً یافت میشود و یک عالم فرنگی جلدی را از آن کتاب در آنجا تحصیل نموده بفرنگستان آورده است و کتاب مزبور از اصل زبان که زند و پهلوی است بالسنده فرانس و نموده ترجمه شده است و ماصوح بن عبدالحسن نیز از گذارشات و مذهب زردشت در کتاب ریاض الذهب و معدن الجواهر خبر داده است و بنابر مضمون کتاب زنداوستا تعلیمات و تکلیفات زردشت

بدین طریق است که تعلیم داده بیان نمود که واجب الوجودی هست و او را سروآنه اکسرانه یعنی زمان بی حد و نهایت نامیده است و چنین اظهار کرده که پیش از همه هورمز از او صدور یافت و خلق شد و از نور محض خلق گشته بهترین همه مخلوقات و خالق سائر موجودات و اصل کل خیرات است و هورمز در آغاز آن هفت ارواح نور را که پادشاهان آسمان و امشاسپندان خوانده می شوند خلق کرده بعد ازینها یزدان را که ارواح نوراند و بعد ازینها سائر مخلوقات نیک را آفریده است و نظر باین متابعان دین زردشتی همگی خیر و خوبی و نور را که در عالم می باشد از هورمز و تمامی شر و بدی را از اهرمن میداند که این در ابتدا بحسب اصل و مرتبه با هورمز برابر بوده بعلمت حسد شیررگشت و آن هفت دیو بزرگ و تمامی سائر دیوان از او بوجود آمده بزرگ آنها است و انسان را نیز فریفته و بدی انداخته و بمذلت گرفتار ساخته است لیکن در آخر الزمان هورمز بر اهرمن غالب آمده و پادشاهی ظلمتش را منهدم گردانیده کل شر را از جهان خواهد برداشت و بنابر تعلیمات مذکوره اشعاعی که پاک و نورانی گشته اند به بهشت خواهند رفت و ناپاکان بظلمت ابدی انداخته خواهند شد

و بجهت اینکه آدمی از تأثیر حکم و قوت اهرمن محفوظ گشته پاک و نیک گردد زردشت بتابعان خود چنین امر نموده است که کتابش را مکرراً تلاوت نمایند و تکالیف را بجا آورند و در باب پاکي ظاهري و باطني حاهد و ساعي بوده با عمال حسنه اقدام نمایند و مخلوقات اهرمن یعنی همه حیوانات مودی و مسموم را مبعوض داشته که آنها را بکشند از قراری که در کتابش در همین خصوص بدین نحو مسطور گشته که گویا هورمز بزرداشت چنین گفته است که هر آنکس که در عالم من کلام مرا با تکالیف لازمه و صوت خوش و خوب بخواند روح او آزادي یافته بامکن و مسکن سماوی خواهد پرید من هورمز پل را از برای او سه آنقدر که هست زیاده پهن خواهم ساخت و او روحانی و مانند آسمان پاک گشته جلال آسمانی خواهد یافت

و این پُل بنا بر تعلیم زردشت پُلی است که گویا بالای جهنم کشیده شده و راه از آن به بهشت می‌رود محض ارواح پاک و نورانی را قوت و قابلیت عبور از آن می باشد و در جای دیگر همان کتاب مسطور است که هورمز چنین میگوید که شخصی که پاک فکر و پاک گفتار و پاک رفتار باشد او را بزرگ خواهیم ساخت و در بهشت بهمن او را فراوانی خواهیم داد و او آن کس را که در اعمال عدالت و پاکي ساعي است قبول خواهد کرد و بهمن پادشاه اول است از پادشاهان سبعة آسماني که ذکر گشت و دیگر در کتاب مزبور مذکور است که انسان که سرور حیوانات است باید که بر آنها برکت بخواند و این بر او لائق و لازم است زیرا که حاکم آنها است و همین او را پاک خواهد کرد لیکن مخلوق اهرمن را باید بکشد و همچنین زردشت جهت حفظ شرو تأثیر اهرمن برای متابعان خود نماز مقرر داشته امر نمود که در نمازهایی خود اولاً اسم هورمز را مذکور ساخته باو امید و اعتماد به بندند و بعد از او بامشاسپندان و یزدان و آفتاب و ماه و آتش و آب و بهمه درختان که هورمز خلق کرده است و بنا بر قول زردشت متابعتش بهمین نمازها از تأثیر و حکم اهرمن محفوظ و پاک خواهند شد و هر چند یک زردشت بوجدانیت خدا اقرار داشته خواسته است که بت پرستی فاحش را از میان بردارد و اگرچه ظن و رای او درین نمازها این بوده که چون متابعتش بوسیله امشاسپندان و یزدان و آفتاب و ماه و آتش اعانت و کرامت می یابند محض بدین سبب آنها را سجده نمایند باز بهمین نمازها ایشان را دلالت به بت پرستی کرده اکثر تابعان او آنها را خدایان دانسته سجده و عبادت نموده بت پرست گردیدند

و بنا بر امر او بایست که در هر شبانه روزی پنج نوبت نماز گذارند بدین ترتیب در وقت صبح یک دفعه و مابین طلوع و غروب آفتاب سه دفعه و پیش از خفتن یک دفعه و از برای مردگان نیز بایست که بعد از وفات شخص مدّت چهار روز اقربایش بجهت وی نماز گذارده تکالیف لازمه را بجا



آرند تا بدین وسیله روح میّت از عذاب و اذیت اهرمن خلاصی یابد و در روز چهارم وفات کوسفندی را قربان کنند و در روز دهم باز نماز گذارده تکالیف را بجا آرند و ماورای نمازها بگذرانیدن قربانیها نیز امر نموده است و قربانیهای ایشان لباسهایی است که بمؤبدان خود میدهند و گوشتهایی که بر آنها نماز خوانده و برنج و میوها علی الخصوص انار و خرما و نان و یک هیزم مخصوصی که هوم نامیده می پندارند که در آن قوت محافظت حیات باشد و یک آبی که ازین هیزم با نمازها و تکالیف مختلفه ساخته آنرا پراهوم یا آب حیات نامیده اند و قربانیهای مذکوره را مؤبدان و عرض کنندگان میبخشوند و گمان دارند که خیر و نفع کلی دارد و علاوه برین بغسل و طهارت نیز امر نموده است و متابعتش بآب و خاک و بول گاو خصوصاً بآب زور طهارت می کنند و آب زور آبی است که با نماز و تکالیف مخصوصه درست میکنند و در وقت طهارتیکه آنرا پادیو می گویند دستهار باساعدها الی مرفقها می شویند و رو را تا نیمه گوشها و پاهارا الی کعبها و در انتهای این شست و شو جهت طلب استعانت هورمز و محافظت از اهرمن دعاها میخوانند و غسل ایشان چنان است که تمامی بدن را اول ببول گاو میبشویند و با خاک خشکانیده بعد از آن با آب می شویند و طهارت دیگر ایشان سنی شو است که درین طهارت با تکالیف و دعای مخصوصه ابدان خود را سنی دفعه می شویند

حال در حین مطالعه مطالب غسل و طهارت مزبور بیداد هر کس خواهد آمد که این عمل ایشان بوضعی محمدیان بسیار شباهت دارد و همچنین گذارش پل مذکور پل صراط اعتقادیه محمدیه را متذکر خاطر ساخته سوال می شود که آیا این مشابهت و مطابقت از کجا بهم رسیده جواب این است که چون دین زردشت بادین صابئین (یعنی دین مجوس) موافقت کلی دارد چنانکه این اصل و بنیاد آن است و دین صابئین قبل از محمد در عربستان بسیار اشتها داشته لهذا گمان اغلب است که گذارش پل صراط

و کیفیت طهارت و غسل را محمد از همین مذهب و از عادات یهودیان که طهارت و غسل نیز دارند تنقح و اخذ نموده است محض بدین تفاوت که اندکی تغییر و تبدیل داده است

خلاصه مطالب فوق الذکر آن وسائل اند که زردشت بتابعان خود بیان و اظهار کرده تا با آنها از گناه پاک گشته نجات یابند نهایت اینکه وسائل مزبوره بجهت تحصیل مراتب مذکوره بالکلیه ناقص اند واضح و آشکار است و ما نیز بعد ازین فرصت یافته انشاء الله ثابت و مدلل خواهیم ساخت

ثانیاً بیان مذهب هندویان مذهب اکثر هندو دین برآمده است و آن یکی از قدیم ترین مذاهب عالم است زیرا چنان که گمان می رود در ایام موسی یا قبل از آن بر قرار گشته در هندوستان جاری و اشتهار یافته پیروان آن الان در عدد از متابعان محمد قدری زیاده هستند و گذارش آن ازین قرار است که در آوان قدیم بخوبی که هندویان در کتب خود شان نقل می کنند برهمن که بزرگترین خدایان ایشان است در صفت انسان بر زمین آمده مردم را تعلیم داده و هدایت کرده است نهایت در حقیقت الامر برهمن شخصی بوده که مذهب ایشان را در آن زمان برپا نموده است و تعلیمات و کلمات برهمن از طریق تواتر بایام بعد رسیده و یاصه نام مردی از علمای هند که تخمیناً هزار و دویست سال قبل از ظهور مسیح یعنی چند مدت پیش از عهد داود بوده آنها را جمع آوری کرده در چهار کتاب ثبت و ضبط نموده است لکن بنا بر اخبار دیگر و یاصه فقط پنخ یا شش صد سال قبل از مسیح بوده است و هندویان کتب مذکوره را که در زبان سنسکریت که زبان قدیمی آن اهل است مرقوم گشته وید می نامند علاوه اینها شش شاسترو هژده پوران نیز دارند که هندویان آنها و اینهارا بحمیعیها کتب دینیّه خود می شمارند و درین کتب هم تعلیمات مذهب هندویان و هم آن نمازها و دعاها که در حین عبادت بایست خوانده و هم کیفیت قربانی ها و تکالیف و سائر عادات عبادات خلاف ایشان و گذارشات خدایان

و دیوتاهای آنها مسطور گشته اند و هرچندیکه بنابر تعلیمات کتب مزبوره هندویان بخدایان بیشمار قائل و بتپرست اند باز بخدای واحد تعالی نیز معتقد اند چنانکه اورا قدیم و مطلق و حاضر و اصل اصول و باعث و سبب کل دانسته پرابرهمه یعنی غیب الغیب و برهمه و رام و آتمه یعنی روح می نامند و از روی کتب هندو خدارا دو حالت است یکی نرگن و دوم سرگن نرگن آن است که گُن یعنی صفت ندارد و وقتی که خدا درین حالت باشد عالم معدوم است و این حالت او بیرون از تقریر و بیان است گویا حالتی است که با حالت خواب و نوم تشبیه توان کرد و در آن حالت نسبت باو نمی توان گفت که پاک است یا ناپاک صادق است یا کاذب قادر است یا عاجز دانا است یا نادان زیرا که بالکل نرگن یعنی از صفات عاری است و بهمین جهت اورا برهمه میگویند یعنی نه مذکر نه مؤنث بلکه مختلط است و سرگن آن است که صفات داشته باشد و این حالت در آن وقت بخدا رو میدهد که اراده خلق کردن دارد و آنوقت در خدا ماده تکوینیه جنبش و در برهمه قوت غضبیه در می آید در آن حال صفات ثلاثه که آنها را ست رچ تم نامند یعنی صداقت و محبت و غضب از او صدور می یابند و دنیا پیدا می شود آنگاه او در همه اشیا حلول کرده مثل شیر و شکر می آمیزد چنانچه دروید مسطور است که خدا در وقت خلق مخلوقات میفرماید که من واحد و لیکن بسیار خواهم شد باز دروید مرقوم گشته که همان یک خدا است که گاهی بشکل مزارع در آمده بر زمین زراعت می کند و آب شده آنرا سیراب می سازد و غله گشته همه مخلوقات را سیر مینماید قوت وضعف از او است و بس

در مَندَک اینشد آتیهون وید چنین بیان شده که آتش سر خدا است و مهر و ماه چشمان او و جهات عشره گوشهای او و وید کلام او و هوا دم او و مخلوقات عقل او و زمین پای او است و جان تمامی خلائق همان است و همه او است و اجر دهنده و اجر یابنده هر خیر و شر خود او است و او در

آدمیان و دیوتاهای و در هوم و بلدان بود و باش می کنند و بر آسمان مشی میفرماید ماهی شده در آب مخلوق میگردن نباتات گشته از زمین میروید سرچشمه شده بر کوهها بحریان در می آید جسم هوم و بلدان هم او است و باوجود اینهمه امور باز او نهایت قدوس و بزرگ است و باز در وید مرقوم گشته که جان و خدا متحد اند و برهه که اصل است یک است

الحاصل ضرور نیست که درین باب دلائل دیگر از کتب هندو بر آوریم زیرا که خلاصه وید و شاستر و پُران همین است که صرف یک برهه است و بس و غیر از او چیزی نیست غرض که نظر بر مضامین کتب مذکوره خدائی که نرگن است بالتّمام خارج از صفات و بیان است و هرگاه سرگن میشود پس همه او است

و درین صورت که هندویان چنانکه از کلمات مذکوره معلوم است بوحثت وجود قائل و خدا و عالم را یکسان می دانند هرچندی که بخدای واحد تعالی قائل اند باز نظر بآن تعلیم خلاف و باطل به بتپرستی فاحش افتاده بغیر از او بخدایان بسیار و کوچکتر از او اعتقاد دارند از قراری که در میان خدایان خود برهما و شیو و ویشنورا از سائر بزرگتر شمرده می گویند که پربرهه در ازل برهما را از ذات مغیب خود بصدور و ظهور رسانید و در برهه خالق گشته بوسیله آن عالمین را خلق نمود و بعد از آن ویشنورا که حافظ است و بعد از آن شیورا که تخریب و تجدید کننده است از خود بظهور آورد و بنابر ظن و زعم واحادیث ایشان خدایان مزبوره در آوان متدّده و زمان مختلفه باصور گوناگون در میان مردم بیان و نمایان گردیده چنانچه در کتب ایشان ذکر گشته که ویشن در وقتی در صفت انسان و ماهی و در وقت دیگر در صورت آدم و شیر و در آوان دیگر در صورت شخصی قصیر القامت و همچنین در اوقات دیگر باصور دیگر در عالم ظاهر و عیان گشته است و بهمین خدایان خلاف سجده و عبادت می کنند نه بخدای واحد حقیقی که از او نیز جزوی جزوی در کتب ایشان بیان گردیده و سواي اینها بچند

لک خدایان کوچک نیز که اشکال آنها را با صور غریب و عجیبه در بت خانهای  
 خود گذاشته اند قائل بوده آنها را پرستش مینمایند و قصد و غرض از گذاشتن  
 اشکال مذکوره این است که با آنها صفات خدای غائب را که پرابر همه است  
 یا صفت و صورت خدایان دیگر یا صورتی را که ویشن یا سایرین در آن ظاهر  
 گردیده اند بیان و تفصیل نمایند نهایت عوام الناس حتی اکثر اشخاص  
 خاص نیز همان شکلهای چوب و سنگی را خدایان خود دانسته عبادت می  
 نمایند و قطع نظر ازین بهمهر و ماه و انجم و آتش و بکاهنان خود که ایشان را  
 برهمنان میگویند و بدرویشان خود که جوگی می نامند و همچنین ببعضی  
 حیوانات مثلاً بگاو و فیل و میمون و شتر مرغ و درخت پیدل و تلسی و غیر  
 هم سجده و عبادت می کنند و در خصوص انسان اعتقاد ایشان این است  
 که روح آدمی بعد از مرگ باقی مانده هر کس جزای اعمال خود خواهد  
 یافت لیکن چون به تناسخ اعتقاد دارند پس آن تعلیم صحیح و حق را بدین  
 تعلیم باطل و خلاف باز آورده و خراب ساخته اند یعنی هندویان بدایر مضامین  
 کتب خود در آن گمان خلاف افتاده اند که گویا روح بعد از آنکه از بدن  
 مفارقت نموده تا اینکه مستوجب بخت بهشت خدایان گردد باید مدّت  
 چند قرن از بدنی بدنی نقل کند لهذا می گویند که کسیکه در ایّام این عمر  
 بدی کرده است تا آنکه روحش از آلودگی پاک گردد بعد از مفارقت بدن  
 انسانی بدین حیوانی نقل می کند چنانکه اگر درین عمر بدتر بوده ببدن  
 بدترین حیوانی حلول و اگر بهتر بوده ببدن حیوان بهتری دخول خواهد کرد  
 و کسیکه درین عمر مرتکب بدیهای بسیار و اعمال قبیحه گشته اولاً چند مدّت  
 در جهنّم عذاب بیخایت خواهد کشید تا بعد از آن ماذون تواند کشت  
 که باز بروی زمین آمده در بدن کرمی یا سگ و یا گربه ساکن گردد و بالعکس  
 کسی که درین عمر خوب رفتار و صادق بود بعد از وفات روحش در بدن  
 شخص خوب و عابدی قرار خواهد گرفت نهایت کسیکه جهت حرمت بتی  
 عمل مخصوصی بجا آورده یا مال و ملک خود را ایثار برهمنان نموده یا جهت

تخصیل نجات خود بخود عذاب و زجر بسیار رسانیده یا خود را در آب رود گنگا غرق یا در آتش حرق ساخته و یا اینکه مانند اینها عمل دیگر کرده باشد محض آنکس بعد از وفات بی تأمل با آسمان و بهشت یکی از خدایان خود رفته مدت هزاران هزار سال در آنجا بلذات جسمانی و مجازی عیش و عشرت خواهد کرد و چنانچه در کتب ایشان ذکر گشته بهشت برهها گویا چند صد فرسخ طول و عرض و اوج داشته لذات و جلال آن بیرون از تقریر و بیان است و اطراف بهشت ویشن زیاده از سی هزار فرسخ راه است و تمامی عمارتها و عمودها و نقشهای آن از طلا و جواهر اند و کسی که داخل آن گردد چندین هزار کنیز حوری و عرادها و تخت روانهای بسیار خوب و مزین و مریخ بجواهرات در آنجا باو داده خواهد شد و در آن بهشت احواض بسیار خوب و در اطراف آنها گلهای رنگارنگ خواهند بود لیکن بهترین بخت و مراتب اعلی را در آن نشأ محض آن جوگیان خواهند بافت که در ریاضت و خود رنجانی بمرتبه کمال رسیده اند و بخت ایشان این خواهد بود که چنانکه قطره بدریا همچنان ارواح ایشان بذات خدا غرق و متحد خواهد شد بنویکه در باب این مطلب در کتاب اینشد بدین دستور مسطور گشته که روح عارف و عابد بعد از مفارقت بدن نور گردیده و مانند برق به بهشت برهها صعود نموده دائماً با او متحد خواهد بود و در موقع دیگر همان کتاب مذکور است که روح شخص پاک بعد از مفارقت بدن باصل خود عود نموده و باز با آن نور اصل و غیر حادث اتحاد یافته با او متحد خواهد گشت خلاصه تعلیمات مذهب هندویان که ما بر سبیل اختصار اظهار ساختیم بدان سیاق است که گذشت نهایت بهر عاقل و عارف مکشوف و معلوم خواهد بود که تعلیمات مذکوره بالکلیه باطل و خلاف اند

چند وجه

اولاً هندو نیز چنانکه از کتب ایشان معلوم میگردد قائل اند که خدا یک است و بس و بمقتضای عقل نیز می باید که خدا از همه افضل و اعلی

واکمل باشد و آنکه از همه اعلی و بهتر است صرف یک خواهد بود نه بسیار و خالق صرف یک میتواند شد و بس زیرا که اگر کسی بگوید که خالق دو اند یا بسیار اند پس ازین مرحله ثابت می شود که هر واحد بانفرد آن طاقت و قدرت ندارد که همه اشیا را خلق کند بلکه باستعانت و استمداد یکدیگر دنیا را خلق کرده اند نظر برین هر فرد از آنها فرد کامل و خدای قادر و مطلق نخواهد بود و بندگی و عبادت صرف او را لائق و واجب است که از همه اعلی و اکمل و مالک و خالق کل باشد و انسان نیز صرف خدای واحد را با تمامی دل و جان خود عزیز و محبوب تواند داشت نه دوتا را زیرا که محبت ولی انقسام پذیر نیست و از آنجا که بندگی حقیقی و عبادت دلی بر محبت موقوف است لهذا آدمی محض معبود واحد را بصدقت و راستی بندگی و عبادت میتواند کرد چنانچه نوکر فقط خدمت یک آقا را بخوبی و درستی بانجام می تواند آورد پس آنکس که سواي خدای حقیقی و تعالی بدیگری اعتقاد دارد و دیوتاهارا پرستش میکند محبت دلی و اعتقاد حقیقی او از خدا برگشته است و در حالیکه او خدا را با همگی دل و جان خود دوست ندارد پس عبادت و بندگی خدای حقیقی از چنین شخص انجام نخواهد یافت

ثانیاً تعلیم تناسخ نیز تعلیمی است خلاف و باطل و آن بموجب اقوال هندو بدین کیفیت است که گویا روح انسان از قالبی بقلبی میگردد چنانچه بعد از مرگ روح آدمی گاهی بجسم انسانی و گاهی بجسم کرم و حیوانی پیدا میگردد تا بدین وسیله از گناه پاک شود مثلاً منو که یکی از علمای هندو است میگوید که هر آدمی که طلا از برهنه دزدیده باشد حین تولد دیگر بانگشتهای دستش مرض گھنی خواهد بود و هر که شراب بخورد سیاه دندان و آنکه بر دیگران تهمت کند کنده دهن و آنکه بخواندن وید استحقاقی ندارد و بخواند ابکم و کند زبان پیدا خواهد شد و هر کس که جامه بد زدن مبروص و اگر اسب بد زدن لنگ و اگر چراغ بد زدن نابینا و آنکه از راه شرارت

چراغ را بکشد یک چشم متولد خواهد گردید پس بر طبق اعمال تولد نخستین نادان و گنگ و نابینا و ناشنوا و بیدست و پا پیدا می شوند تا در روبروی مردمان صحیح و تندرست حقیر و ذلیل نمایند باز در شاستر هندو مرقوم است که مردمان بسبب گناه تولد نخستین خود را نه صرف بیدست و پا و نابینا و غیره بلکه در قالب جانور و درخت و نباتات و غیره نیز متولد می شوند مثلاً در شاستر منو مسطور گشته که هر کس که غله را که هنوز از خوشه بر نیامده است بد زدد در قالب موش تولد خواهد یافت و اگر آب را بد زدد در قالب غوطه خوار و اگر روغن چراغ را دزدی کند در پروانه و اگر آهوا بسرقه برد بدن گرگ و اگر میوه بد زدد در بدن میمون و اگر مال پندت بد زدد در بدن نهنگ یا در مثل آن تولد خواهد یافت و آنکه جواهر بد زدد پس صدها هزارها دفعات بصورت نباتات گیاه و گل و گلبن و غیره مصور گشته متولد خواهد شد بلکه آنچنانکه گناه کرده اند خفیف یا شدید همچنان تولد خواهند یافت و مردم خشنماک و عیب گیر در قالب شیر و مردمان شهوت پرست و متابعان خواهشهای بد در جانوران مردار خوار و در زشت ترین کرم ها تولد خواهند یافت و در اگنی پُران مسطور است که کسیکه از ولادت انسانیّه محروم و بهرچور شده در مخلوقات دیگر تولد یافت بعد هشتاد و یک تولد ها باز در جسم انسانی متولد می تواند شد

الحاصل مطالب مذکوره بدیهی البطلان اند زیرا که صفت علم یکی از صفات لازمه روح است و محال است که روح از صفات لازمه خودش یعنی از علم و غیره عاری و خالی باشد لیکن با وجود این هندو اقرار می دارند که آدمی از تولد های سابقه خود هیچ خبری ندارد و در حالتی که روح در بدن جانور یا در نباتات حلول کرده از صفاتش نه علم باقی مانده نه صفت دیگر پس از کجا باو معلوم خواهد شد که قبل ازین تولد داشته است یا در فلان جانور روح آدمی است و اگر هندو دعوی می کنند که این معنی از کتب ما بما رسیده و ثابت گردیده است پس بر آنها لازم



و واجب است که اول حقیقت کتب خود را ثابت و مدلل کنند و این معنی که کتب هندو از خداوند تعالی نیستند ما بعد بیان خواهد شد خلاصه محال است که علمیت که صفت ذاتیه روح است از روح محو و منفک گردن بلی در روح بچه علم ظاهر نیست بلکه در آن پوشیده می ماند چنانکه درخت در تخم لیکن هرگاه که درخت از تخم بدرآمده پس محال است که باز در آن پوشیده و مخفی گردن همچنین غیر ممکن است که علمی که بعد از ایام طفولیت در روح ظاهر و پیدا شده باز زائل و نابود گردن بلکه آنچه آنکه روح باقی و غیر فانی است همچنان علمیت و دیگر صفاتش نیز باقی و پایدار اند

باز هندو می گویند که روح انسان بدین مطلب از قالبی بقالبی نقل میکند که سزای گناه بیدارد و از آلودگی گناه پاک گشته آخر الامر آن لیاقتی بهم رساند که باز در قالب انسانی تولد یابد مگر نمی دانند که روح در حالت بی علمی نه نیکی نه بدی تواند کرد و نه قابل سزا است نه لائق جزا زیرا که اینهمه موقوف بر آنست که روح از اراده و احکام الهی واقف باشد و بداند که نیک چیست و بد کیست و سزا و جزا چه چیز است چنانچه سابقا بیان گشته است و در حینی که روح از بدن جدا شده بدن نه نیکی نمیتواند کرد نه بدی زیرا که بدن از علم خالی است و ازین جهت افعال مذکوره از جانوران شدنی نیست باز هندو اقرار دارند که آدمی بسیار خور بعد از مرگ در خوک و مردم خشناک و قاتل در شیر پیدا خواهد شد پس سوال لازم می آید که آیا روح در خوک پاک و در شیر حلیم و نرم خواهد گردید حاشا و کلا پس بدیهی است که تعلیم تناسب بالکل باطل است و در انجیل هم بوضوحی تمام بیان شده که آدمی صرف یکبار متولد می شود و یکبار می میرد بگویند که در آیه ۲۷ باب ۹ نامه عبرانیان مرقوم گشته که بر مردم یکبار مردن و بعد از آن جزا یافتن مقرر است

ثالثاً آنچه تعلیم آنکه است که هندو بنابر آن میگویند که روح آدمی

وقتی که از ناپاکی و آلودگی گناه پاک گشته آخر الامر بذات الهی عود می کند و چنانکه قطره در دریا همچنین بذات آمیخته در آن فنا و نابود می شود این نیز تعلیم خلاف و خیال باطل است زیرا که آدمی در باطن خودش خود را وجودی خاص میداند و تقاضای دلش طالب بخت ابدی و لازوال است چنانکه دل انسان به بخت و سعادت چند روزه راضی و ساکت نمیگردد و ظاهر است که خدای تعالی این تقاضا را بهمین مطلب در روح آدمی ثبت کرده است که رفع شود و روح آدمی مالک بخت جاودانی گردد لیکن در حالیکه روح انسان مانند قطره در ذات خدا وصل و فنا شود پس آن تقاضا ابداً انجام نخواهد یافت نظر برین آشکار و یقین است که روح بهیچ وقت نیست و نابود نخواهد شد بلکه همیشه باقی خواهد ماند و همین مطلب در اکثر از آیات تورات و انجیل بیان و عیان گردیده است و بجهت تحصیل بخت ابدی نه اتحاد ذاتی بلکه اتحاد و موافقت و مطابقت اراده انسان با اراده الهی لازم و ضرور است و بس

رباعاً این دعوی هندو که آتما یعنی روح در انسان و حیوان یکسان و خود خدا است خلاف عقل و عادت است زیرا کاری که آدمی آنرا می تواند کرد جانور در کردن آن عاجز است و امور خداوندگار از انسان خاکسار صورت پذیر نمیگردد چنانچه حیوان مثل انسان ناطق و گویا و کاتب و ذی علم نمی تواند شد و انسان مانند خدا قادر و عالم نیست بلکه برگ گاهی را هم بوجود نمی تواند آورد پس بجهت طریق می توان گفت که در خدا و در انسان و در جانوران همان یک روح بوده باشد اگر بالفرض در همه آنها همان روح می بود پس در آنها اتحاد افعال و اعمال هم لازم آمدنی حالانکه چنین نیست لهذا ظاهر و آشکار است که روح جانور دیگر است و روح انسان دیگر و روح خدا ماسوای این هر دو و فیما بین هر یک از آنها تفاوت آسمان و زمین است

اگر هندوین خواهند گفت که روح خدا در انسان و حیوان در ماده جسمیه گرفتار شده کمزور و ناتوان گشته است پس ازین صادر میگردد که معاذ الله ماده از خدا توانا و زورآورتر و خدا نسبت باو در زور و توانائی کمتر است این چنین دعوی خود مهمل و لاطائل و محال و باطل است و اگر روح آدمی و روح خدا همان یک روح بوده باشد پس لازم می آید که هر شر و بدی که از انسان بعمل می آید فعل خود خدا باشد بدین قرار که نمود بالله خدا در دزد دزدی و در زانی زنا و در خونریز خونریزی میکند بدیهی است که این چنین اعتقاد کفر محض خواهد بود و اگر بر حسب عقیده هندو فاعل کل افعال مخلوقات و روح تمامی ذی حیات خود خدا است و بس پس هندو چرا مردم بدکار را سزا میدهند و در بنی نوع بشر شرافت و ذالت را اعتبار کرده کتاسان و غیره را از برهمنان بدتر و ناپاک و از دیگران رذیل و ادنی میدانند و بجهت بیم و امید از دوزخ اعتقاد وهراسی داشته پرستش و عبادت می کنند زیرا که اگر روح انسان خود خدا است پس چگونه بدوزخ خواهد رفت بدیهی است که خدا خود را بدوزخ نخواهد انداخت و هرگاه آدمی خود خدا بوده باشد پس چرا عبادت و پرستش خواهد کرد آیا خدای تعالی عبادت خود یا پرستش و بندگی دیگران خواهد نمود لهذا پرستش است که این قول هندو که روح همه مخلوقات خود خدا است بالکل باطل بل کفر کلّی است بلی انسان نظر بر علم باطن خودش خود را مخلوق و بنده خدا می داند و ازین سبب است که عبادت و بندگی خالق تقاضائی است از تقاضاهای ولی که در همه افراد بشر ظاهر و آشکار است و بنابر آن همگیان عبادت و بندگی خدا را بر خود لازم و واجب میدانند

خامساً اینکه اوتارهای هندو اوتار خدا و صادق نیستند از افعال آنها ظاهر و آشکار است زیرا که خدا پاک و مقدّس است و محال است که در او شرّ بوده باشد یا او بدی بکند درین صورت می بایست که اوتار برحق نیز همین

صفات داشته باشد لیکن اوتارهای هندو بقاری که از کتب ایشان ظاهر و ثابت است شر و بدی هر قسم را مرتکب گشته اند مثلاً در حق برهما در پُران بیان شده که او بدمست بوده است و در مطیسیا پُران مرقوم است که او یعنی برهما تا مدت صد سال مصطلح دیوتاه با دختر خود زنا کرده است و در پرانهایی دیگر مسطور است که او بسبب زنا و افعال بد خود ملعون شد و پرستش او موقوف گردید

و در حق وشن در پدم پُران مذکور است که او خود را بشکل و شباهت جلندر در آورده با زن او زنا کرد و باز جهت فریفتن زنی دیگر خود را بشکل درخت ساخته و دیگر اعمال قبیحه کرده است و شیو یا مهادیو در قریه شیوپور با زنی فاحشه زنا کرد و روبروی اتری منی رشی برهنه برقص در آمد بدین سبب اتری منی بر او دعای بد و ملعونش کرد و بهمین جهت لنگ او فرو افتاد و در پدم پُران گفته که شیو سر پسر خود برید

و در حق رام پسر دسرتیه در والمیک مرقوم است که تراومنی او را بد دعا کرد چرا که او بسیار جنگها و فتنه و فسادها برانگیخته و برهمنان کثیرا قتل کرده بود و نسبت بکُشن که او را بر حسب مضمون بعض شاستر اوتار پیورن برهمه میگویند در بعاگوت چنین نوشته است که او با زنان شهر گوگل زنا کرد و جامه های زنان متهر را برداشته بر درخت کدم برفت شیرو ماست بدزدید از گاندر راجه کنس جامه ها بظلم بستد و او را بکشت و دیگر راجه کنس را نیز قتل کرد و زن این کوس بایس را بزبردستی در نزد خود داشت همچنین افعال و اعمال اوتارهای هندو در کتب ایشان بسیاری مرقوم اند نهایت ظاهر و هویدا است که مرتکبان چنین افعال اوتار خدا نمی توانند شد زیرا که محال است که خدا گناه یا فعل بدی بکند و این ادعای بعض اشخاص که خدا هر چه خواهد می تواند کرد اگرچه حق است لیکن درین صورت که شر و بدی و گناه با ذات و اراده مقدسه او مخالفت کلی دارد پس او آنها را نمی خواهد و نمیکند بل نمی تواند کرد فلذا همه این اوتارها

کاذب اند و برهما و وشن و رام و کشرن بجز اینکه آدمی و راجه بوده اند دیگر هیچ فضیلتی نداشتندی وای برمتاخرین هندو که از راه نادانی و گمراهی آنها را دیوتا قرار داده پرستش و عبادت آنها اختیار کرده اند

سادساً اینکه وید و شاستر و پُران از جانب خدا نیستند خود از مضامین و مطالب آنها ظاهر و ثابت میشود بدین نحو که اولاً در کتب مذکوره نوشته است که عالم خدا است و خدا در همه کس فاعل و ناطق است درین صورت همه آن شر و بدی را که از مردم بوقوع می آید بر خدا ثابت و پاکی و تقدّس و عدالت الهی را باطل میکنند ثانیاً در آن کتب کسانی را که زنا و دزدی و فریب و دروغگوئی و هر قسم شرارت کرده اند اوتار خدا گفته و برای پرستش و عبادت تصاویر آنها و دیوتاها حکم شده است ثالثاً کتب مذکوره با بیان و تحمید اعمال قبیحه و افعال شنیعه دیوتاها و اوتارها معتقدان و مطالع کننده گان را بدی می آموزند و آنها را بر ارتکاب گناه آماده می کنند چنانچه این معنی از آن اشلوکهای نا مناسب و نالائق یعنی از فقراتی که بکثرت در آن کتب مذکور و مسطور اند صادر و صاف ثابت و مبرهن میگردد مثلاً در کتاب کلارنو یک اشلوک هست بدین مضمون که کسانی که بالذوام در تصوّر برهما می مانند آخر الامر نجات و مغفرت آنها بسبب صحبت زنان می باشد قتل کردن صواب است و شراب خوردن اولی آنکه بظاهر بهرشت یعنی ناپاک است در باطن شده یعنی پاک است و در کتاب شیام رهس اشلوک بدین معنی است که شهوت و گوشت ماهی و شراب و صحبت زنان همین پنج چیز اند که تمامی گناهان را زائل میکنند رابعاً در آن کتب اختلافات بسیار است مثلاً در بعض پُران مرقوم است که برهما و وشن و مهیش یعنی شیو از بطن آدشکتی پیدا شده اند و آدشکتی بعد از زائیدن آن هر سه را شوهر خود گردانید و در یگاوت مسطور است که از ناف وشن کلی بر شگفت و از آن کل برهما پیدا شد و در پُرانهای دیگر مذکور است که از آدشکتی ماده و تخمی پیدا شد که از آن وشن پدر

شیو برآمد باز در مطبسیا پُران گفته است که برهما شیورا خلق کرد و در نارویه پُران که برهما ووشن و شیو از ناراین بوجود آمدند بدین نحو که از جانب راست او برهما و از چپ وشن و از وسط شیو برآمد و در لنگ پُران مسطور است که برهما ووشن مع زنان خود از شیو پیدا شدند بدین طریق که شیو از برمهاند صدور یافته و به پیرایه شکل و صورت در آمده از جانب چپ خود وشن و لکشمی را و از جانب راست برهما و سرستی را پیدا کرد و در پدم پُران گفته است که آن کسانیکه می گویند که دیوتاهای دیگر مثل برهما و مهادیو و غیره با ناراین یعنی وشن برابر اند این چنین کسان دروغگو و کاذب اند باز در اکثر مقام رام و کرشن را اوتار وشن گفته مگر برعکس آن در وشن پُران کرشن را اوتار پورن برمهه نوشته و بموضع دیگر کرشن را اوتار یک صوب وشن نامیده است و باوجود این در برمهه دیورت پُران در کرشن جنم کهند مذکور شده که روزی وشن از راه تفاخر میگفت که منم خدای همه کرشن این را شنیده آنرا بخلق فرو برد

و نسبت بخلق دنیا در بعض مقام مرقوم شده که برهما دنیارا پیدا کرد و در مواضع دیگر مذکور است که وشن و باز نوشته که کالی خالق دنیا است باز در لنگ پُران گفته است که شیو و در برمهه دیورت پُران که کرشن دنیارا بوجود آورد و از مقامات دیگر معلوم می شود که مُنی و دیوتاهارا نیز در خلقت دنیا مداخلتی هست و در همان کتاب یک اشلوک بدین مضمون است که آنکس که اورا در پُران رودر و شیو گفته اند هنگام خلقت مخلوقات شکست یعنی پرکوت را که قبل از مخلوقات در شیو وصل و شیوروب بوده است با آنچنان نگاه بدید که او بوجود آمد در آنوقت از پرکوت مہانت یعنی غرور پیدا شد و از اوسه گونه آهنگار یعنی غصه پیدا شد از ساتک آهنگار دیوتا و از راجس آهنگار حواس عشره و از تلمس آهنگار عناصر خمسہ بوجود آمدند و این همه مجتمع شده برمهاند پیدا شد و در برمهه دیورت پُران در برمهه کهند مسطور است که از دست راست کرشن وشن بوجود آمد و از

دست چپ او شیو و از نافش برهما و این هر سه پرستش او کردند و همچنین نسبت بکم و کیف خلقت دنیا و هم نسبت بامور دیگر در کتب هندو اخبار مختلفه بسیار یافته می شوند مثلاً

بعض شاستر بجلت لحم میدهند و بعضی از آن منع میکنند و در اکثر پرانها از شراب و کباب امتناعی رفته و نوشته است که هر کسی که در کل جگ اینهارا بخورد و بنوشد آنکس ملکش یعنی بسیار ناپاک خواهد گشت لیکن از پیاکوت صاف ظاهر است که کرشن که در ابتدای کل جگ بوده است او و اولاد او و تمامی باشندگان دوارکا شراب می خوردند بلکه روزیکه میان ایشان نا اتفاقی و مجادله اتفاق افتاده بود همه ایشان بدمست بودند و در دهرم شاستر چنین مرقوم است که جانورانی که گوشت آنها را می خورند و خورندگان آنها هر دو از برهما پیدا شده اند نظر برین خوردن گوشت جانوران بطریقی که در شاستر مرقوم است هیچ گناهی نیست و در همان شاستر یک اشلوک هم بدین مضمون است که اگر گوشت را اول نذر و قربان دیوتاه کرده بعد بخورند هیچ معصیت نیست و جانورانی که یک سم دارند و آن چهار پایان و پرندگان که شناخته نمی شوند نباید خورد و بمقامهای دیگر همان شاستر مسطور است که بر حسب حکم شاستر گوشت خوردن و شراب آشامیدن و با زنان صحبت کردن هیچوجه گناه نیست باز در همان شاستر مرقوم است که برهمنان را خوردن گوشت خارپشت و حریا و کرفس و نهنگ و شغال و خراطین و خرگوش و غیره روا است و در متاکهشرا اشلوک بدین مضمون است که از جمله جانورانی که پنج ناخن دارند پنج جانور را میتوان خورد و آن پنج این است سیدها و کوه و کشف و خارپشت و خرگوش و ماورای اینهارا نباید خورد و از ماهیان دریا صرف سه قسم ماهی یعنی سینه و تندک و روهورا و دررگ وید در او هیای سوم سمهیا بقران کردن گاو حکم شده است و در ادھیای دوم همان سمهیا مذکور است که آنکس که جانوران را قربان میکند مثل فلک بخشنده خوشی میگردد و رگ گپتو در

ست جُگ بسبت قربان کردن گاو شهرت یافت و در یک قربانی که بشوامتر نامی آنرا کرده بود برهمنان ده هزار گاورا نوش جان فرمودند  
 خامساً در آن کتب این چنین گذارشات هم بسیار یافته می شوند که با علوم دنیوی بالکلیّه برخلاف اند چنانچه در باب احوالات دنیا و علم مهیئت و غیره دروید شاسترو پُران اکثر غلطیها است مثلاً در آن کتب مندرج است که کوه سمیر در وسط ارض کوهی است سه لک میل بلند و بسطری بیخش بقدر شصت و چهار هزار میل و پهنائی قلّه اش بیکصد و بیست و هشت میل و بر فراز آن وشن شبو اندراگتی یم و دیگر دیوتاها سکونت دارند و باطراف آن کوه کوههای دیگر هستند که بر هر یک از آنها درختان اند که هر درخت چار هزار و چار صد میل باندی دارد لیکن باوجود آنکه حال تمامی روی زمین بخوبی بضبط و تحقیق در آمد باز از آن چنان گوه و از اینچنین درختان در هیچ جا بر روی زمین سراغ و نشانی یافته نشد باز مرقوم است که بیخ آن کوه بقدر شصت و چهار هزار میل بقعر زمین رسیده است مگر از روی علم ریاضی ثابت و مدلل است که قطر زمین از چار هزار میل هم چیزی کم است و هر گاهیکه بهیچ قطعه از قطعات ارض کوه مذکور یافته نشد پس بهشت و برمه لوک و غیره کجا

باز در مارکندی پُران و در سری بهاگوت مرقوم است که هفت دریا یعنی دریای شور و دریای شیر و نیشکر و دریای شراب و دریای روغن و دریای شیر و دریای دوغ و دریای آب شیرین پیرامون کوه سمیر واقع شده اند حال آنکه این هفت دریا نیز در عالم موجود نیست بلکه معتقد انش در خندن و هم افتاده و بدریای واهمه مستغرق شده اند و از علم هیئت بپایه ثبوت رسیده که زمین مدور است و در پُرانها نوشته که بطور میدان بصورت کل گول است

باز از علم هیئت ثابت میشود که زمین بحکم خدا معلق آویزان است لیکن در بعضی پُران مسطور است که بر پشت کشف و در بعضیها که بر



سرمار نهاده شده است و محیط زمین در حقیقت دوازده هزار و چهار صد و سی و چهار میل است مگر در پیران دو صد کژوژ یعنی دو پدم میل نوشته شده در این صورت آنها از سر منزل حقیقت لکها فرسنگ دور افتاده اند باز از روی هئیت بعد آفتاب از زمین چار کژوژ و هفتاد و پنج لک میل ثابت میگردد اما در پیران صرف چار لک میل مرقوم شده باز بعد قمر از زمین یک لک و بیست هزار میل است لیکن در پیران هشت لک میل گفته است

خلاصه این گذارشات شاستر هندو بمقابله علم هئیت و غیره صاف غلط و غیر واقع اند و علم هئیت آنچنان علم کامل است که سفر خشکی و تری از روی آن کرده میشود حتی اگر علم هئیت نبودی آمدن انگریزان به هندوستان مشکل می بود و همین علم است که شاسترهای هندورا کذیب میکند

باز در وید مذکور است که آفتاب از آتش و ماه از آفتاب و باران از ماء و برق از باران پیدا می شود لیکن از روی علم ثابت و متحقق است که برق از برهم خوردن دو ابر پیدا می شود و ابری که باران از او پیدا میگردن زیاده از سه میل از زمین بلند نیست و ماه از زمین یک لک و بیست هزار میل دور است

پس کتبی که در آنها این چنین گذارشات خلاف و باطله بیان شده و از اخلافت فاحش مخلوت باشد و بدکاران را در آنها اوتار خدا گفته و خدا را اصل شر قرار داده باشد چگونه کتب حق و من الله خواهند بود و اگر آن کتب را کتب حق فرض کرده شود پس پاکیزگی و تقدس و عدالت و قدرت الهی جمیعها باطل خواهند شد نهایت در حالیکه نفی صفات مذکوره از ذات الهی محال و نا ممکن است فلذا ظاهر و یقین است که کتب دین هندو باطل و ناحق و محض ساخته و نوشته مردمان اند و بس وجهت اینکه آن قدر مردم بچنان تعلیمات باطله اعتقاد نموده بضاللت فاحش افتاده اند

قلب هر رحم دلي و رقیق القلبی بترحم آمده تأسف و دریغ خواهد خورد و چنانکه تعلیمات ایشان نقص کلی دارد همچنان آن وسائل که هندویان بنابر مذهب خود گمان دارند که عفو گناه و نجات را بدان وسائل تحصیل خواهند نمود تماماً ناقص و خلاف اند بکوی که ذکر خواهد گشت

از جمله وسائلی که هندویان امید عفو و نجات را بآن بسته اند نماز و تکالیف ایشان است که جهت تمجید و تحمید بتها و خدایان خود بجای می آورند و نمازهای ایشان نمازهای فریضه یومیّه و عیدها و نمازهای سنتی اند که کیفیت هر یک از آنها با تکالیف مخصوصه آن در کتب ایشان امر و بیان گشته است و بایست که اکثر نماز و تکالیف را برهمنان ایشان بعمل آرند از این قرار که برهمنان در وقت صبح و شام شعری متضمن تمجید برهما در حضور بتهای ایشان می خوانند و هنگام ظهر گلهای نذاری کنند و در روز دوم ایام البیض بت را در آب گنگا می شویند و تکالیف دیگر این است که در وقت نماز در حضور بت بر روی خاک نشسته طرفین خود را گاه گاهی با مرافق می کوبند و پیشانی خود را می مالند و رخسار راست خود را می زنند و مانند اینها حرکتهای غریبه دیگر نیز می کنند و آن قدر نماز و تکالیف دارند که اگر کسی خواهد که تمامی آنها را با تمام رساند باید که نزدیک تمامی روز مشغول آنها گردد یعنی در هر شبانه روزی هفت نماز با تکالیف مخصوصه و محینه دارند و آنها را پوجا می گویند و اوقات نمازهای مذکوره بدین ترتیب است مثلاً نماز نخست را در صبح و سه نماز دیگر را از صبح الی ظهر و یکی را در وقت ظهر و یکی را بعد از غروب آفتاب و آخری را در نصف شب می گذارند و قاعده نمازهای مذکوره چنین است که اولاً بت را بآب و شیر و غسل می شویند و بر او خاکستر و فضله گاو می مالند و بعد در پیشش چلو و گلهای می گذارند و بحور کافور می نمایند و سونا زده می رقصند و در اثنای نماز خم گشته و سبجده نموده باز می ایستند و سواي این پوجای واجبّه نمازها و طهارتهای سنتی نیز بسیار دارند که هر هندوی باید در هر روز بجا

آرد تا عفو گناهان را حاصل و رضامندی خدایان خود را بحال خود شامل سازد و نوعی از آن نمازها نمازی است که آنرا مندرا می نامند و طریقه گذاردن آن بدین نحو است که حروفات معینۀ مثلاً حروف بار یاوا و سائرین را مکرراً باواز بلند خوانده چنان اعتقاد دارند که آنها را معافی عالی و باطنی بوده تقریر آنها باعث حصول خوشنودی و شفقت خدایان ایشان خواهد بود و ضابطه نماز دیگر این است که نام رام را که یکی از خدایان ایشان است مکرراً بگویند و می گویند که شقیترین گناه کاری بدین وسیله بی شک و شبه نجات خواهد یافت

و بجهت پاک گشتن از گناه خواندن وظیفه گایتري را بتکرار و بکثرت از همه امور عبادت مفیدتر میدانند چنانچه در باره گایتري در شاستر منو چنین مرقوم است که پنذت صرف بخواندنش و بس نجات خواهد یافت خواه ما بقي نکالیف مذهب خود را بجا آرد خواه نه و ویدرا همان کس می داند که لفظ اول گایتري را که لفظ اوم است دانسته است باز در شاستر مذکور شلوك بدین مضمون است که برهمن که مدّت سه سال هر روز گایتري را بخواند پس آن برهمن برمه روپ یعنی بر شکل و صورت برمه خواهد گردید بنحوی که در هوا و آسمان هیچ گناهی و صفتی اثر نمی کند او نیز همچنین پاک و مطهر خواهد شد و باز یک اشلوك بدین مضمون نیز هست که اگر برهمن تنها در خلوت یا بر لب دریا نشسته گایتري را مدّت یک ماه هر روز هزار بار بخواند از گناهان عظیم خلاص و نجات خواهد یافت چنانکه مار پوست خود را گذاشته صاف می برآید او نیز صاف و پاک خواهد بود در سوریه ناراین اپنشد مرقوم است که هر که مقابل خورشید نشسته گایتري را می خواند از خوف و بیم نجات می یابد آفت و بلایش رَد و هر آنچه ناپاک است مثل طعام حرام و شراب و صحبت خراب برای او حلال و روا می شود پس این عجیب گایتري یا ابن چنین قوّت و قدرت چه چیز است بدان که همین چند الفاظ است که در اشتک سوم ادهیای چهارم رگ وید مرقوم

است یعنی اوم بیوم اکاش سورگ ما برروشنی عظیم آفتاب دل می بندیم او دل مارا رهنمائی کند فقط و لفظ اوم که کلمه تعریف و توصیف است و الفاظ بهر بهوه سوه که دیاهرتی یعنی کل صفات نامیده می شوند در شروع گایتِری بجهت کاملیت آن داخل می کنند پس همین گایتِری هست که در حق آن در اسکند پران مسطور شده که بخوی که هیچ شهری در عالم هم رتبه شهر کاشی نیست همچنین در وید هیچ یک امري و منتر افضل و ادلی از گایتِری نیست

و در نماز آنها طریقه دیگر این است که نام رام را بتکرار بر زبان می‌رانند و اعتقاد و اقرار دارند که اگر کسی بسیار گنهگار هم باشد باز بلا شبهه بدین وسیله نجات خواهد یافت و همچنین بتکرار نام وشن نیز آدمی از گناه پاک می شود چنانکه هندوان می گویند که والِمک نام شخصی نهایت رهن و غارتگر بود و آنقدر برهمنان را کشته که خُم کلان از زَنار برهمنان مقتول بر کرده بود لیکن در هنگام کشتن لفظ مار مار یعنی بزَن بزَن می گفت که اگر آن را مقلوب خوانند، رام رام می شود پس او بهمین جهت همرتبه برهما گردید و در بهاگوت مسطور است که اجامل نام شخصی بود بسیار گنهگار قاتل گاو و برهمن و شراب خوار و تمامی عمر خود بمعصیت و شرارت بسر برده چهار پسر داشت از ابخمله یک پسرش بناراین موسوم بود چون اجامل را اجل در رسید بشتن تشنگی سه دفعه پسر خود را بخواند که ناراین ناراین ناراین مرا آب بده بعد مُردنش پیادگان جم یعنی مالک دوزخ او را بدوزخ می بردند که پیادگان وشن باستخلاص او در رسیدند در میان پیادگان جانبین جنگی عظیم واقع شد آخر الامر پیادگان وشن غالب آمدند و اجامل را به بهشت بردند پیادگان جم بخشم در آمده نزد مالک خود رفتند و جامها و سلاحهای خود ببایش انداخته بگفتند که ما نوکری تو نمی کنیم زیرا که در متابعت تو رسوائی و بی عزّی ما می شود جم چترکیت نامی پیشکار خود را حکم کرد که دفتر بدین ام دفتر را دیده گفت که اجامل بسیار گنهگار بود چندانکه گناهانش را

حساب نمی توان کرد آنگاه جم دوان دوان به بهشت رفت و از شیو استفسار مآجرا نمود او گفت اگرچه اجامل گنگار شدید بود فاما حینی که اجاش در رسیده شه بار نام ناراین بر زبان برد بدین جهت از دوزخ نجات یافته داخل بهشت شده است

و بعضی از هندویان جهت تحصیل نجات نذر نیز می کنند که ما دام الحیات در هر روز چند ساعت مشغول این گونه نماز گردند که اسم خدائی را که مخصوص خود و باو پناه جسته اند در تسبیح حساب نموده چند هزار دفعه تکرار می کنند و از جمله انواع و اقسام نمازهای ایشان یکی این هم هست که کتب دینی خود را با آواز بلند می خوانند و هر چندی که معنی و مطالب آنرا نفهمیده باشند باز این گونه تلاوت را ثواب کلی حساب می کنند

و وسیله دیگر که بنابر مذهب خود تحصیل عفو گناه را متعلق بآن می دانند زیارت و طهارت آب گنگا است و گنگا رود بزرگ هندوستان است که از وسط ولایت بنگاله می گذرد و هندویان رود مزبور را منزّه و معزز دانسته و داشته مانند یکی از خدایان خود آنرا پرستش می نمایند و بآن گلهای و میوه ها قربان می آورند و چنان گمان دارند که آب آن آدمی را از تمامی گناهان پاک می سازد و نمازها و تکالیفی را که در کنار آن بجا می آورند ثواب کلی می شمارند چنانکه در کتب ایشان مذکور گشته که هر کس که در گنگا غسل کند گناهان هزار عمر را از خود رفع ساخته است و دیگر در آنها مسطور است که بمجرد ذکر و یاد آوری یا نظر و لمس آن گناهان فاحشه نیز عفو و رفع می شوند فلذا مریضان و رنجوران خود را بکنار گنگا می برند که از آب آن بایشان بخوراند و در حالت نزع در میان آن می گذارند و در روزهای عید و اوقات مقررّه هزاران هزار کس از اماکن نزدیک و دور زیارت رود مذکور می آیند تا در آن غسل کرده و در اثنای غسل کلماتی را که مشتمل است بر اینکه بغسل در آب گنگا عفو و رفع می شود خوانده از تمامی گناهان خود پاک گردند

و اگر غسل در آب مذکور نزدیک شهرهای بنارس و اله آباد یا در سائر زیارتگاهی که در کنار گنگا واقع است بعمل آید دیگر زیاده ثواب و قوت دارد زیرا که فصیلت و عزت شهر اله آباد را چنانکه در کتب ایشان مذکور گشته در آن مرتبه می دانند که هر کس که در شهر مذکور بمیرد به بهشت خواهد رفت و در باب پاکي شهر بنارس در کتب مذکور چنین مسطور است که هر گناهی که از آدمی در بیرون شهر صدور یافته چون داخل آن گردد عفو می گردد و همچنین گناهی که در اندرون شهر بصدر رسیده باشد با زیارت اطراف خارجه آن عفو و محو می شود و نظرباین در هر سال گروه بسیار و انبوه بی شمار از هر طرف هندوستان زیارت شهرهای مذکور می آیند و زیارتگاهی دیگر که در میان هندویان شهرت گلی دارد بت خانه شهر جگنآتهه است و شکل غریب و هیئت عجیب جگنآتهه در آن بت خانه است که در روز عید آن بت را بر عراده بزرگ نهاده چند صد نفر آن را بیرون کشیده در شهر و اطرافش می گردانند و چون حاضر گشتن درین عید را بسیار ثواب می دانند فلذا هزاران هزار کس بجهت عید از اطراف و اکناف زیارت آنجا آمده بت مذکور را عبادت می کنند و سوای اینها زیارتگاهی دیگر نیز دارد که چون ذکر آنها باعث تطویل کلام می گشت بهمین قدر اکتفا رفت

و هندویان بخدایان و برهمنان خود قربانیها نیز عرض می کنند که بدین وسائل رضامندی آنها را بخود شامل و عفو و نجات را حاصل نمایند و کیفیت آن ازین قرار است که بخدایان خود گلهای ایثار نموده آنها را با اینها مزین می سازند و در نزد آنها اکل و بسرشت و ثمرات می نهند که بعد برهمنان می خورند و همچنین برای بعضی بتان خود در ایام عید بزها و جاومیشان و گوسفندان قربان آورده ذبح می کنند و علاوه برین بجهت مردگان خود قربانی گذرانیده مجلسها برپا می کنند و بر سبیل قربانی برهمنان گلهای ایثار کرده میوها و لباس و نفوذ و اجناس و اموال و املاک می بخشند و در باب همین مطالب

در کتب شاستر که چند جلد و محتوي بر تفصيل و تفسير کتب ويد اند  
چنين ترقيم يافته که کسي که بر برهمني که چهار کتاب ويدرا خوب دانسته  
و فهميده باشد یک گلهء گاو سرخ به بخشد آمرزش تمامی گناهان خود را  
حاصل کرده داخل بهشت وشن خواهد گرديد و در موضع ديگريکي از همان  
کتب گفته شده است که هر آنکه در حضور بت گنگا در روز عيد نزول آن  
با انجام تکليفاتي که در کتب شاستر مسطور و مقرر است دهی را ببرهمنان  
عطا کند آن کس تمامی ثوابهاي که وابسته کل قربانيها و زيارتها است خواهد  
يافت و شخص بخشنده بعد در یک زميني که ببرهمنان تحشیده است سالهاي  
بي احصي بخت و لذت بهشت وشن را خواهدديد و چشيد و بغير از قربانيهاي  
مذکوره بعضي هندويان اين عمل نيز مي کنند که اطفال خود و خود را نيز به بتان  
خود قربان مي گذرانند و نظر باین که گویا این امر از قراري که در کتب ایشان  
ثبت گشته ثواب عظيم و فراوان دارد پس بعضي از زنان بچه نخستين خود را  
قبل از تولد بجهت فديءه بتي نذر مي کنند و هنگامي که طفل مذکور بسن  
دو و سه مي رسد مادرش او را بکنار گنگا يا رود ديگر که آنرا نيز منزه دانسته  
باشند آورده و او را تغسيل کرده با ي رحمي تمام بآب انداخته غرق مي  
کند و روزي شخص انگلس وقتي که در کنار رود گنگا سير مي کرد زني راديد  
که باین امر غم اندوز جگر سوز مبادرت مي ورزیده بچهء خود را که به بتي نذر  
نموده بود بروم مذکور انداخت و چون طفل بيچاره في الفور غرق نگشته بیک  
صالي چسپيد مادر سنگين دل نا مهربانش از راه ي رحمي بميان آب رفته  
بچهء خود را از صال جدا کرد و بدست خود درمیان آب غرقش نموده باز  
کشت و همچنين کسان بالغ خود را نذر گنگا کرده و کوزه از ريگ يا از آب  
پرساخته و آنرا از گردن يا عضوي ديگر آویخته خود را بآب مي اندازند و در  
آن غرق مي شوند تا چنانکه گمان مي برند بدین طريق نجات يافته بي تامل  
داخل بهشت خود گردند و شخصي ديگر انگليسي روزي در نزديک شهر  
الهاآباد ديد که شانزده دختر هندو با چند برهمن در کشتي نشسته بآن طرف

رود گذشتند و با کوزه‌های از گردن آویخته بمیان آب رفتند و در آب آن قدر مکث نمودند که کوزه‌ها از آب مملو گشتند بعد از آن دختران مزبور با ابتهاج و مباحثات حضار خود شان را در آب غرق ساختند و همچنین بعضی از هندو بجهت تزیید حرمت و عزت بت و تحصیل نجات خود را بزیر چرخ عراده‌های بت جگنآته که ذکر آن گذشت انداخته مذم و مضحک می گردند و در بعضی ولایات هندوستان معتاد است که زنی که شوهرش بمیرد خود را نیز با شوهر خود می سوزاند و این عمل را ثواب بسیار شمرده برهمنان می گویند که ثواب و تفصیلت چنین قربان یی حد و نهایت است و در رگ وید و مهابهارته و برهه پرا و شاسترهای دیگر مرقوم است که بسبب سستی شدن یعنی سوخته شدن با لاش شوهر خود گناهان زائل می شوند چنانچه در آنها نوشته است زنی که با شوهر خود می سوزد لاش شوهر را از دوزخ آتچنان کشیده می آرد که مار گیر مار را از سوراخش بدر می کشد و بعد تا زمانی که مدّت ثوابش تمام نشود زن با شوهر در بهشت می ماند و هر زنی که با شوهر مرده خود می سوزد خاندان خود و شوهر خود را پاک می کند اگرچه شوهرش قاتل برهمن و ناشکر گذار و کشنده دوست خود باشد لیکن بسبب سستی شدن زن تمامی گناهان شوهر و زائل می شود زن را بهتر از سستی شدن ثوابی نیست و باز در کتاب متاکهشرا اشلوک بدین مضمون است که زنی که با شوهر خود در آتش می سوزد آن زن سه پشت مادر خود و سه پشت پدر خود و سه پشت شوهر خود را پاک می کند و بطوری که گرد جانور گیرنده و خورنده مار است و مار را از سوراخش بر آورده بحلق فرو می برد همچنین زنی که با شوهر خود سستی می گردد شوهر را از جهنم بر آورده با او عیش و کلام می کند و زنی که بدین مواعید خلاف فریفته گشته بسوختن خود راضی گردد با میت شوهر خود بمکان معینه که در آتجا بجهت سوزاندن هیزم حاضر نموده اند آورده می شود بعد از آن هیزم را بترتیب چیده با نمازها و ادعیه و تکالیف بسیار مرده و زنده را بلایی هیزم گذاشته پسر بزرگ



او یا یکی از اقربایش آتش را می افروزد و مابین اینکه برهمنان و حصار سورنا و طبل نواخته فریادهای بلند می کنند که مبادا جزع و فرج و فریاد فغان آن فقیره را بشنوند او با زحمات بی پایان در آتش سوزان سوخته می شود اتفاقاً روزی شخص انگلس در جائی که تدارک سوزانیدن بیره زنی را آماده کرده بودند حاضر گشته با زن مذکوره گفتگو نمود که بلکه رای او را از آن عمل فاحشه کدورت انگیز و ملالت آمیز منکرف سازد زن بدبخت جواب داده گفت که این نصیب و قسمت من است که از گردش فلک برای من تقدیر گشته تغیر آن محال است و گفت که این دفعه هفتم است که سوخته می شوم یعنی هندوبان را گمان آن است که روح هر آنکس که از قالبی بقالبی نقل کرده خود را هشت دفعه سوزانیده است درین صورت در عالم باقی بعظیم ترین بخت و با ذات برمه بدرجه اتحاد خواهد رسید درین حال آیا چه کس را تاب و توان است که از خواندن و شنیدن گذارشات مسطوره متوحش و مضطرب نگردد و از چندین قربانیهای غیر مرضیه و نالائقه تعجب و تحیر نکند آه شیطان مردم را بچه مرتبه فریفته و مسخر ساخته که چنان خیال و گمان می کنند که گویا قربانیهای مزبوره مقبول خدا و باعث نجات آنها خواهند بود و چون قبح و زشتی و ناسزاواری قربانیهای مسطوره در انتهای مراتب است پس پادشاه انگلس در تمامی ولایات هندوستان که در تحت فرمان آن دولت اند حکم جاری نمود که هیچ کس خود را نذر و قربان بت نکند و یا دیگری را در آن امر شنیع ترغیب و اعانت ننماید

نهایت بنابر گمان و تعلیمات اهل هند بهترین و افضل ترین وسائل نجات تدبیر و تفکر در امورات الهی است با ریاضات و خود رنجانی یعنی بروفق ظن علمای هند تعلیم آنها این است که اصل شر از هیولی و بدن است و می گویند که روح آدمی ذره از ذات خدا و نظرباین محال است که مرتکب گناهی تواند گشت بلکه گناه و بدی انسان مجرد از جسم است و همان

علاقه که روح با بدن یافته علت تمامی رنج و لذت او است لهذا جد و جهد هر عارف باید همین بوده باشد که علاقه روح و بدن راست و قطع کند تا بدان سرچشمه نور و بخت که بسبب حجاب بدن از آن دور و مهجور گشته عود و بازگشت نماید و بجهت انجام این عمل باید که آدمی سرگریبان تفکر کشیده در بحر عالم فکر غوطه در او چنان مد هوش گردد که تمامی افکار و خواهش باطنی رفع و فراموش و حس ظاهری نیز از قبیل غم و شادی و زحمت و لذت زائل و بر طرف شود و در کتاب اینشد در باب این مطلب مسطور گشته که طریقه مستغرق در یابی تفکر و غور گشتن بدین وجه است که آدمی کنج عزلت را گزیده بر زانوها و پاها یا بهر نوعی که می خواهد نشسته و نه روز نه بدن خود را محکم بسته و نفس را با هستگی کشیده مشعل را در فانوس بدن خود از صدمه هر باد متحرک بدین طریق محفوظ دارد تا فانوس بالتمام نور گردد و در موضع دیگر همان کتاب گفته شده است که باید عابد کامل روح خود را از هر فکر و خواهش باطنی و از تاثیرات حواس خمسۀ ظاهری محفوظ و مسدود داشته آرامی و تسکینی تمام در انتظار تقویر درونی خود باشد که در آن حال چنانکه صبح از شب دیجور همچنان فی الآخرة در درون او نور طلوع خواهد نمود و در آن صورت بخوبی که در موقع دیگر کتاب مزبور مذکور است بر همه مانند برق باو دخول و حلول کرده در قلبش شعله آتش را بظهور خواهد رسانید و آطمه در میان آن خواهد بود و کسی که بدین مرتبه رسیده است از تقلیدات فریب عالم مجازی رهایی و مانند باز دام گشته آزادی یافته بذات متحد می گردد پس برای حصول و وصول مرتبه عدم احساس باطنی و ظاهری که هندویانش معرفت کلی و کمال پاکی میداند بعضی از ایشان به بیابان رفته در میان بیشه و بعضی چند سال کنج خلوت را اختیار نموده در حجره می نشینند و دیگری نذر کرده سالها هیچ حرف نمی زند و دیگری یک یا دو بازوی خود را بلند ساخته آن قدر نگاه می دارد تا خشک می گردد و دیگری در آفتاب ایستاده هر روز در

اطراف و نزدیکی خود سه چهار جا آتش می افروزد بمرتبه که اندکی می ماند که بریان شود و دیگری از پوست گردن خود حلقه های آهنی گذرانیده و خود را از آنها آویخته جهت حرمت بت و ثواب خود او را مقدار یک ربع الی یک ساعت بباد می جنبانند و در بعضی اوقات شخصی غنی فقری را مستأجر می سازد که این در عوض او زحمت مذکور را بکشد و شخص غنی ثواب این عمل را بی درد آن تحصیل نماید و دیگری بر تختی که میخهای آهنی از زیر آن ببالا گذرانیده اند می خوابد و دیگری بطریق دیگر بخود رنج و زجر می رساند که بدان وسیله هم عفو گناه و نجات و هم در میان خلق حرمت و شهرت عابدی را جهت خود تحصیل نماید از آن جمله برهمنی که خود را از پاهای خود بشاخ درختی آویخته و آتشی در زیر سر خود افروزانیده بود بشخص انگلس که سبب آن زجر را از او سوال نموده چنین جواب داد که صاحب سبب این زجر و رحمت آن است که بدین وسیله از آتش جهنم خلاصی یابم و تخمینا چهل سال قبل برین در شهر بنارس جوگی بوده که بسبب خود زنجانی بسیار در تمامی هندوستان اشتهار یافته بود و گذارش او بدین منوال است که چون ده ساله شد آغاز نذر و زیارت نموده مدت ده سال بر روی خارها خوابید و بعد بعزم زیارت مصمم گردیده زیارتگاههای هندوستان را زیارت نمود و در زاویه بسیار بدی منزوی گشت و در را بسته نذر کرد که دوازده سال در آن مانده توبه کند در آن اوقات از بدی و رطوبت حجره بدنش مقروح گشته کرم افتاد بعد از انقضای یک سال رای آن ولایت ترخم نموده فرمود که در زاویه اش را کشوده جایش را بهتر سازند جوگی مذکور ازین امر رنجیده و خشمناک گردیده برای گفت که ای بد ذات چرا مرا در نذور ریاضتهای پر ثواب مضطرب می سازی تمامی نفرین من بر تو باد و تو محض بدین شرط از نفرین من خلاصی خواهی یافت که نیت و ریاضت مرا امتحان کرده مجال دهی که ثوابی بهتر ازین تحصیل کنم یعنی باید که در یاداش این امر برای من تختی بسازی که میخهای

آهني از پائين ببالاي آن گذرانیده باشند تا بتو معلوم سازم که از بشر چه قدر بري و اعلايم را ي از نفرين جوگي که اورا شخصي عابد و کامل و مقدس مي دانستند ترسيده لابداً موافق خواهش او تخت مزبور را ساخت جوگي مذکور از طريق نذرو رياضت متجاوز از سي سال بر آن مي خوابيد و انگليسي ديگر در يک کوچه شهر کلکته جوگي را ديد که بر روي پوست پلنکي نشسته بازو هاي خود را بر بالاي سر نگاه داشته بود که خشک و بي حرکت گرديده ناخن انگشتانش چون چنگل باز دراز گشته بودند و نظر بآنکه از کثرت نشستن پايبايش نيز خشک گرديده از رفتار باز مانده بود لهذا اورا مردم از مکاني بمکاني مي بردند و باسم عابد کاملي مشهور گشته خلق گرد او جمع آمدندي و بهترين اطعمه و ثمرات را آورده بوي دادندي و جوگي ديگر در وقتي عزم زيارت نموده از ته کفش ميخهاي آهني سر ببالا گذرانیده پوشيد و زيارت رفت در اثناي راه ميخها پاهاي اورا کوفته و مجروح ساخته از کثرت درد و زحمت و از شدت رنج و روان گشتن خون بسيار ضعف بر او غالب آمده گاه گاهي در بين راه مي نشست بعد از چندي اتفاق افتاد که روزي بجمعي رسيد که در سايه درختي نشسته شخص انگليسي بايشان وعظ مي داد و در همان وقت که شخص واعظ اين کلمات مسيح را که خدا جهان را آن قدر دوست داشت که فرزند يگانه خود را ارزاني فرمود که تا هر کس که بر او ايمان آورد هلاک نشود بلکه زندگاني جاويد يابد بيان و تفسير مي نمود جوگي مذکور نشسته و بسخن او گوش هوش فرا داشته از عنايت الهي بر وي چنان تاثير کرد و بمرتبه مقبول طبعش افتاد که کفشها را کنده و از خود انداخته گفت که همين است آنچه مرا لازم بود و از واعظ مذکور در تعليمات انجيل زياده متعلم گشته مسيحي شد

خلاصه وسائلی که هندويان بنا بر مذهب خود گمان دارند که بدان اسباب نجات خواهند يافت اينها يند که مذکور گشته درين صورت هر صاحب معرفت و رحم دلي که آنها را خواند و شنود هر آئينه بر حال آن گمراهان

وادی ضلالت برحم و رافت آمده افسوس و دریغ خواهد خورد که انسان بعثت مکر و فریب شیطان بجه مرتبه بظلال و ظلمت غرق و گرفتار گشته که مردم بسیاری بوسائل مذکوره امید نجات بسته پنداشته اند که بذور و زجرهای مزبور خود شان را از ورطه خطرناک باز خواست گناه و عذاب جهنم خواهند رها نمود لهذا بعد از آنکه خبر احوال مذکوره اهالی هند مسموع اهل فرنگستان گردید سلسله جناب همان رحم و رافت مسیحیان حقیقی آن ولایات گشته از ممالک انکاس و نمسه و غیره بمیان ایشان واعظان رفته سبیل حق و طریق نجات را که در انجیل اظهار گردیده بآنها بیان ساخته اند و بدین وسیله هزارها کس از اهل هند و عطا انجیل را استماع نموده بیاری باری تعالی از جاوه ضلالت خود رو برتافته و بسبب ایمان بیسوع مسیح نجات و استراحت درونی یافته بخت حقیقی و ابدی را تحصیل کرده اند

ثالثاً ذکر مذاهب اهالی مملکت چین ذکر مذاهب آن اهل و بیان آن وسائل را که بنابر طریقه ایشان عفو گناه و نجات وابسته آنها است مختصراً بیان خواهیم نمود بدین تفصیل که اهل چین در ولایات وسیعی که در سمت شرقی آن طرف هندوستان واقع است ساکن اند و مملکت آنها نه بذات قوت و زور لیکن در عدد نفوس بزرگترین ممالک عالم است زیرا که اعداد ایشان تخمیناً سه هزار لک که قریب سه مرتبه از تمامی متابعان محمد مضاعف است و هرچندی که از ایام قدیم در علوم و صنائع بدرجه کمال و بمرتبه ماهریت کلی رسیده اند لیکن بحسب مذهب مانند هندویان بظلمت بت پرستی گرفتار و منقسم بسته ملت اند و اگرچه در آوان سلف چنانکه از کتب ایشان فهمیده می شود خدای واحد تعالی را شناخته اورا شنکطی یعنی حاکم علی الاطلاق و طیسین یعنی آسمان گفته بر او عبادت نموده اند نهایت الحال به یقینی نمی توان گفت که معرفت الله حقیقی چنانچه از نوح و اولادش بسایر ملل سلف بایشان نیز رسیده بود در میان آنها تا بچه وقت صاف مانده و در آن زمان بچه درجه علم

الهی رسیده بودند زیرا که در کتب ایشان در باب این مطلب خبر صحیحی نیست و باوجودیکه در کتب قدیم آنها که شوقینک و شیقینک مسمی گشته و از جمله کتب خمسة دینیّه ایشان اند بعضی کلمات ثبت و مسطور اند که دلالت بر قدرت و علم خدای تعالی می کنند لیکن از مطالب و مضامین همان کتب معلوم و آشکار می گردن که در عصر قدیم در میان اهالی چین بت پرستی انتشار و اشتها یافته عبادت خدای حقیقی بر طرف و بر کنار کرده بودند و من بعد آن چنان که می گویند نخستین معلّم ایشان شخصی فوجی نام بوده که در آیام قدیم در میان ایشان خروج کرده بود نهایت در باره او در کتابهای ایشان خبر صحیح و معتبری یافت نمی شود و شش صد سال قبل از مسیح قانکفوتشه نامی پیدا گشته معلّم آنها گردید و بقراری که از کتب آنها معلوم و واضح می گردد شخص مذکور احادیث و تعلیمات قدیم را که تا عصر او باقی مانده بودند فراهم آورده و اصلاح داده با ازدیاد خیالات و تعلیمات خود در دو کتاب کونیو و شون قینک نام ثبت و ضبط ساخته است و در کتب مزبوره جهت نیک رفتاری و خوش اخلاقی و حسن آداب نصائح بسیاری مسطور گشته و همچنین نصیحت داده است که اطفال نسبت بوالدین و دیگری نسبت و شخصی دیگر چگونه باید رفتار کنند و بچه طریقهها باید که پادشاه رعایت ولایت بکند و حاکم انتظام دیوان و عدالت نماید باوجودی که در امور دنیوی نصائح و تعلیمات نیک و مفید داده و مقرر کرده فلّا در باب معرفت الله و بیان صفات و اراده و اوامر الهی شمه در کتب خود اظهار نموده و در خصوص بقای روح آدمی و روز قیامت و جزای اعمال و جهنّم و بهشت جزئی صراحت بیان و بجهت حبّ خدا و پاکی قلب خبری و نصیحتی نگفته و طریقی اظهار و عیان نساخته است که آدمی بدان وسائل عفو گناه و رضامندی خدا و نجات ابدی را حاصل نماید خلاصه در خصوص مطالب عمده مذکوره در کتب او هیچ خبر واضح و صریح یافت نمی شود بلکه در

بعضی مواضع آن بمطالب مزبوره اشاره مخفی رفته است و بس و بنابر این نه آن که قانکفوتشه اهالی چین را بامورات الهی و بخت عالم جاودانی بلکه بامورات عالم فانی دلالت نموده و آسمان را خدا دانسته صفات و اموراتی را که می بایست بخدای واحد حقیقی منسوب سازد بآن نسبت داده است فلذا بت پرستی را که پیش از او و در ایام او در میان چینیان شیوع داشته بر نداشت بلکه فرمود که بخدایان پدران خود سجده و عبادت نموده محض در نیکی و پسندیدگی سلوک ظاهری سعی باشند درین صورت از چنین تعلیمات و احکام برای انسان که جهت تعبد ابدی و بخت اخروی خلق گشته چه فیض و نفعی خواهد بود بلکه بوسیله آنها نه قلبش آرامی و نه از عقوبات گناه نجات خواهد یافت و باوجود این باز اکثر اهل چین بر او اعتقاد و متابعت نموده او را نه تنها معلم و پیغمبر خود می شمارند بلکه بسجده و عبادتش نیز اقدام می نمایند و هرچندی که مطیعان او آن بت پرستی را که در میان ایشان عادت است ظاهراً قبول می کنند نهایت اکثر ایشان نه به بتها و نه بخدای حقیقی قائل اند بلکه در حقیقت لامذهب بوده حتی بسیاری از آنها بوجود خدا و بقای روح و قیامت و روز جزا هم معتقد نیستند

و در ایام قانکفوتشه شخصی لااوتشه نام نیز در میان ایشان خروج نموده مذهب طاعو را بنا نهاده و بنحوی که متابعان آدمی گویند با معجزات متولد گشته تمامی عمر را در کنج عزلت بسر برده اکثر تعلیمات خود را بر سبیل تمثیل بیان ساخته است و هرچندی که درین مذهب نیز بخدای واحد تعالی اشاره رفته لیکن چون تعلیمات آن به بت پرستی دلالت می کند فلذا شعاع آن نور حقیقی باز منطقی گشته تابعانش در ظلمت مانده اند و اعتقاد این ملت که بحسب العدد کمتر از ملت قانکفوتشه اند بدین طریق است که بسه خدای بزرگ و بجز اینها بخدایان بی شمار قائل و بارواح شریر و حکم و تاثیر آنها بر آدم نیز معتقد اند و می گویند که روح آدمی بعد از

مفارقت بدن باقی مانده در عقبی جزای مستوجبه را خواهد دید و نظر بطریقه ایشان باید که انسان جهت تحصیل نجات نفس و هوا و هوس خود را مغلوب ساخته حسنات را بعمل آورد و می گویند که طاعو که عبارت از واجب الوجود است خارج از خیال و تقریر است و کسی که خواهش حصول مرتبه بخت کامل و وصول اتحاد دارد لازم آن است که ریشه هوا و هوس دروفرا قطع و رفع گردانیده و از مال و ملک دنیوی دست کشیده مشغول هیچ باشد و ایام خود را چنان بگذارد که گویا در عالم نیست

و مذهب سوم که در چین مشهور گشته مذهب بوده است و بوده شخصی معلی بوده که چند مدت قبل از مسیح در یکی از ولایات هندوستان خروج نموده مذهبی برپا کرده است که اندک موافقتی بمذهب برهما دارد و مذهب مذکور در هندوستان سیما در ولایاتی که در اطراف آن واقع اند اشتهار و پیروان بسیار یافته چنانکه عدد ایشان الآن چندین لک زیاده از امت محمد اند و شخصی فو نام که یکی از متابعین آن مذهب بوده تخمیناً در سنه ۱۰۰ مسیحی مذهب بوده را در میان چینیان وعظ و بیان نموده بسیاری از آنها معتقد مذهب مزبور گردیده اند و تعلیمات آن نیز مانند سائره بت پرستی فاش هدایت و دلالت می کند بکوی که در بت خانهای خود بشکل بوده سجده و عبادت نموده اعتقاد و اقرار دارند که خدا در بوده در صورت بشری نمایان گشته است و سواي شکل بوده در بت خانهای خود بتهای دیگر نیز بسیار و بخدایان بزرگ و کوچک اقرار دارند لیکن عالمان و کاهنان ایشان عالم را خدا دانسته و بتعلیم خلاف وحدۃ الوجود معتقد گردیده می گویند که خدا و عالم از حیثیت اصل یکسان است و مانند هندو بتعلیم خلاف تناسخ نیز قائل بوده تقریر می نمایند که روح انسان بعد از آن که مدتها از قالبی بقالبی خواه بابدان حیوانات و خواه بابدان انسان نقل کرده باشد آخر الامر بمرتبه آرام کلی رسیده و بذات اتحاد یافته معدوم خواهد گردید یعنی مردم باز بآن ذات و نفس کلی که از آن



خروج نموده ذره از آن اند عود کرده مانند قطره در آن غرق خواهند شد و این مرتبه را درجه اعلا ترین بخت و در غایت عظیم تر از بخت بهشت خود حساب می کنند و نظر بتعلیمات مذهب مذکور وسائل نجات اینها یند که آدمی هوا و هوس قبیح را مغلوب ساخته برهنمای عقل و انصاف رفتار کند و قطع نظر ازین در گوشه نشسته عزلت و سکوت را اختیار نماید و هر خواهش را از درون خود قطع نموده بمرتبه عدم احساس باطنی و ظاهری رسید و در حینی که آدمی باین درجه ااصل و مانند سنگ بی حس و حرکت گشته باشد در آن حال بنا بر زعم ایشان با علا مدارج کمال رسیده بآن بخت اتحاد که زیاده از بخت بهشت خود می دانند فائز خواهد گشت و بهشت ایشان از قراری که می گویند چنین است که گویا باغ بسیار بزرگ و وسیع و خوش و نعیمی بوده درختان آن از طلاست و مرغان خوش الحان طلایی بر شاخهای نشیمن گزیده بآواز نرم و دلربا نغمه سرایی می کنند و هوایش عطریز و آب آن که از وسط باغ می گذرد ماء الحیات و شراب طهور است و در آنجا هیچ تاریکی راه ندارد بلکه دایماً روز روشن است و چگونگی جهنم این است که آن کسان را که بآنجا می اندازند پاره پاره کرده با آتشی از میان بریده در دیگهای سرخ شده بریان می کنند و ایشان در آنجا عذابها و زجرهای بی حد و نهایت خواهند کشید تا باز بر زمین آمده آغاز نقل قالب کنند بهر حال هرچندی که اهل چین سه فرقه بوده هر یک از آنها تابع یکی از مذهب ثلاثه مزبوره اند اما چون هیچ یک از آنها در عادات عبادات و آداب ظاهری بت پرستی استحکام و ثباتی ندارد لهذا اکثر عادات و تکالیف عبادات ظاهری در میان هر سه ملت مطابق و موافق اند یعنی آن عاداتها از جانب پادشاه ایشان مقرر و صدور گشته اهل مزبور بنا بر آنها به بتان خود سجده و عبادت می نمایند از این قرار که در روزهای مخصوصه و روز عید بخدای آسمان و در روزهای دیگر بخدای زمین و در روز دیگر بخدای بحر و در روز دیگر بخدای جنگ و در روز دیگر

بارواح عناصر اربعه و در سائر روزها بخدایان دیگر با تکالیف و نمازها قربانی گذرانیده سجده و عبادت می کنند و اکثری ماورای خدایان مذکوره خدایان مخصوصه نیز دارند که آنها را پناه و امیدگاه خود ساخته هر روز در وقت غروب آفتاب سجده و عبادت می نمایند و قربانیهای که در ایام عید به بتهای خود می گذرانند گوشت و طعام و میوه و گلها بپیش از عید پرهیز و روزه نگاه می دارند و غسل کرده رخوت خود را تبدیل می کنند تا جهت انجام عید پاک و منزه بوده باشند و بعد از آن که قربانیهای مذکوره را با نمازهای مقرر به بتان خود عرض کردند خودشان آنها را می خورند و انواع و اقسام عیش و نشاط و لذات و انبساط مجازی را در آن عیدها بعمل می آورند و ماورای قربانیهای مذکوره نمازهای معینه نیز دارند که در حضور صورت و شکل بتان خود می گذارند و کندر بخور می کنند و بر زمین افتاده جبهه را بخاک می سایند و در پیش آنها چراغها می افروزند و بجهت حرمت بتان کاغذ زرمی سوزند و در وقت عبادت مانند اینها دیگر چیزها بجا می آورند که شاید بدین وسیله عفو گناهان و رضامندی خدایان خودشان را بر حال خود شامل و نجات را حاصل نمایند لیکن این که با چنان وسائل که بت پرستان مذکوره امید نجات را بر آنها بسته اند ابداً نجات حاصل نمی توان کرد بهر عارف و عاقل معلوم و آشکار است و ما نیز همین فقره را بر سبیل اختصار درین موقع ثابت و مدلل خواهیم ساخت

از مطالبی که تا حال در باب مذاهب مزبوره مسطور و بیان گشته معلوم و مفهوم می گردد که تمامی آن وسائل که در ضمن تعلیمات آن مذاهب جهت تحصیل عفو و نجات بیان و اظهار گشته بر چهار قسم اند قسم اول نمازها و تکالیف و طهارت و زیارت و روزه و قربانیها قسم دوم نذر و ریاضات و خود رنجانیها قسم سوم نیک رفتاری و حسنات قسم چهارم گوشه نشینی و مستغرق بحر غور و تفکر گشتن است و اگرچه لرومیته نداشت که در رد این گونه وسائل نجات کلامه ثبت و مسطور سازیم زیرا هم از آن که سابق برین در

خصوص گناه و عفو آن بیان و ثابت نموده ایم و هم از چگونگی تعلیمات و عادات مذاهب بت پرستان از قراری که گذشت بهر صاحب معرفت حقیقت جو بالکلّیه واضح و آشکار خواهد بود که وسائلی که در مذاهب مزبوره جهت نجات ذکر گشته بالتّمام باطل و خلاف اند نهایت بعثت آنکه فقره مذکوره دیگر زیاده توجیه و توضیح یابد در این موضع بر سبیل اختصار بذکر و اظهار کلمات چندی مبادرت خواهیم ورزید بدین تفصیل که علّت آن که بت پرستان می پندارند که با وسائل قسم اوّل و دوم گناه عفو و نجات حاصل می گردد همین است که چون خدای حقیقی و مقدّس و عادل را نشناخته اند فلذا کمّ و کیف گناه چنان که سابقاً بیان گشته بر ایشان پوشیده و پنهان است یعنی آنها باوجود عقل و کمالی که بعضی از ایشان در علوم و امور دنیویّه دارند باز بآن مرتبه معرفت و فهم نرسیده اند که محلّ صدور گناه باطن و قلب انسان را دانسته دریافت کرده باشند که گناه مخالفت درونی انسان است با اراده الهی و غرور و هوا و هوس بد و خواهش و افکار نالائقه که شاخ و برگ آن است گناه و مکروه و منفور خدا اند بلکه گمان برده اند که گناه چیز ظاهری و مصدر آن بدن انسان است نظر باین چنان تصوّر می کنند که گناه با نمازها و غسلها و زیارتها و نذوز و ریاضتها و غیرها عفو و رفع و نجات حاصل می تواند گشت و حال آنکه محال است که با اینها ناپاکی درونی انسان پاک و قلب آدمی از تیرگی هوا و هوس قبیحه صاف و خواهش و مراد او نیک و با اراده الهی موافق و مطابق گردد زیرا بهر کس واضح و روشن است که با گذاردن نمازهای چند و با غسل و طهارتها و روزه و زیارتها قلب و هواس بد آدمی بخیر و خوبی تغئیر و تبدیل نمی یابد و شخص بدکار و بی انصاف و بد خو بعد از فیصل و انجام تمامی اینها باز در همان صفات و سلوک بد که قبل داشته خواهد ماند و شخص ناپاک قالب ابدیّ مقبول خدای مقدّس نخواهد گشت و بخت و نجات را نخواهد دید قطع نظر از این آیا بجهت طریق گمان می توان برد که اعمال مذکوره در

حضور خدای عادل و مقدّس پاداش و کفّاره تمامی آن گناهان بیشمار که آدم در عمر خود کرده می توانند گشت و حال آنکه وسائل مذکوره بدی و تقصیری را که از کسی نسبت بشخصی دیگر وقوع یافته در نزد مردم و حضور هر حاکم رفع و ساقط نمی سازند فلذا اظهار و هویدا است که آنها در حضور خدای مقدّس و عادل و حاکم علی الاطلاق باعث آمرزش گناهان و موجب نجات نخواهند بود و چنانکه با نمازها و طهارتها و غیرهما همچنان بوسیله نذر و ریاضت و خود رنجائی نیز عفو گناه و نجات حاصل و میسر نمی گردد زیرا در این صورت که گناه نه از بدن بلکه از باطن یعنی از خواهش و افکار و هوا و هوس فاسد و قبیح انسان صادر می گردد پس چگونه ممکن است که آدمی بنذرهای و ریاضتها و خود رنجائیها خود را از گناه پاک و درون خود را از آلودگیها مصفا سازد بلکه از آنها محض این صادر می تواند شد که در بعضی اوقات مانع ارتکاب عمل گناه ظاهری آدمی گردند و الا گناه باطنی هرگز با آنها رفع نخواهد شد و قلب انسان بوسیله آنها از خواهش و شهوات قبیحه پاک نخواهد گردید چنانکه از گذارشات جوگی مذکور نیز آشکار است که باوجودی که مشغول انجام نذر و خود رنجائی و در آنها مستحکم بوده باز درونش از آتش خشم و غرور خالی نگشته بر رائی که می خواست در باره او محبت و مراعاتی نموده باشد خشمناک گشته بر او نفرین کرد چنانچه اگر بالفرض مریضی خود را بزند یا بوجه دیگر بخود رنج و زحمت رساند بدین وسیله مرضش خفیف و رفع نخواهد گشت بهمان قسم محال است که با دوائی نذر و ریاضت و خود رنجائی مرض درونی آدمی روی بهبودی نهاده گناه عفو گردد و چنانکه دزد یا قطاع الطریق یا بد کرداری خود را با ریاضت و رنج و زحمت از باز خواست لائقه نمی تواند رهناید همچنان واضح و مبرهن است که ریاضت و خود رنجائی هرچندی که در انتهای مراتب بوده باشد باز در حضور پروردگار عادل و مقدّس پاداش و کفّاره گناه نخواهد گردید و کسی را از باز خواست آن خلاصی نخواهد بخشید و نظر باین که محض خداوندگار عالم و عادل بگناه

مواخذة خواهد کرد و مخلوقی را در این امر عظیم مدخلیت و قدرتی نیست  
 لهذا آن کس که باز خواست گناه خود را خود کرده ریاضت و زحمت می کشد  
 نه آن که بدین وسیله ثوابی بعمل آورده بلکه مغروری گلی نموده مرتکب گناه  
 فاحشه گشته است و چون آن کس اوقات و قوت‌هایی را که می بایست محض  
 بر وفق اراده و احکام الهی صرف کند بذایر رای و خواهش خود به مصرف  
 رسانیده لهذا گناه خود را مضاعف ساخته است پس جان خود را فدیة  
 گناه ساختن در مرتبة قتل نفس و گناه عظیم است و آن که در خصوص قسم  
 سوم که عبارت از حسن سلوک و حسنات است و بعضی از بت پرستان  
 بذایر تعلیمات خود آنها را وسائل و باعث نجات می دانند در مقصد اول  
 این فصل مفصلاً بیان و ثابت گشته که هیچ وجه امکان ندارد که حسنه پاداش  
 و کفارة گناه و باعث نجات گردد لهذا از اثبات آن فقرة در این موضع می  
 گذریم و آن که قسم چهارم که عبارت از عزلت و مستغرق بحر غور و تفکر گشتن  
 است بهر کس که خدای حقیقی را شناخته و بمرتبه معرفت الله حقیقی  
 رسیده معلوم است که بدین وسائل عفو گناه و نجات را حاصل نمی توان  
 نمود حتی اگر در این باب اندیشه دقیق بعمل آید عقل صحیح نیز در یافت  
 خواهد نمود که بوسائل مزبوره دستگاری حاصل نمی گردد زیرا که گمان مزبوره  
 علمای هند و چین مبني بر تعلیم خلاف وحدة الوجود است و چون نظر  
 بمضمون آیات کلام ربّانی و دلالت عقل صحیح انسانی تعلیم مذکور خلاف  
 محض است لهذا وسائل نجاتی که بر آن مبني گشته نیز خلاف و باطل  
 است و این مدّعا بدیهی و آشکار است که باید انسان با خدای خود رابطه  
 و علاقه بیابد زیرا تا آنرا نیافته و تحصیل ننموده است هر آئینه در این جهان  
 و در آن عالم ناجی و یخپیار نمی تواند گشت نهایت علاقه مزبوره نه بدین  
 وجه است که گویا چنانکه قطره بدریا روح آدمی نیز بذات الهی عود نموده  
 معدوم گردد زیرا که انسان جهت بقا خلق شده بذایر این روحش خواه در  
 حالت نیک بختی و خواه در حین بدبختی ابدالآباد موجود و باقی خواهد بود

بلکه علاقه مذکوره بدین مضمون است که اراده انسان با اراده الهی چنان موافق و متحد شود که محض آن چیز طلبد و خواهد که مطابق اراده خدا باشد و خوشنودی و عنایت الهی بدین وسیله یوماً فیوماً دیگر زیاده شامل حالش گشته صاحب بخت گلی و مالک جلال بی منتیهای دار بقا گردد لیکن تا بدان درجه علاقه رسد لازم آن است که پیش از همه گناهش عفو و رفع و درونش از ناپاکی گناه پاک شود پس بهر کس که طالب نجات خود باشد لازم بل واجب است که درین باب تفکر و غور نماید و کسی که سر بجیب تفکر کشیده در خصوص ذات پاک الهی و حالات درونی خود فکر درست نموده است هر آئینه گناهان و ناپاکی قلب او و افکار و هوا و هوس بدی که در باطنش مستور و مخفی اند بر وی آشکار و معلوم خواهند گشت و اگر تعصب خلاف را بر کنار انداخته و چشم انصاف خود را با غبار مغروری باطنی تیره و تار نساخته است بی شک و شبه خواهد فهمید که خدای مقدس او را با همگی آن ناپاکی و گناهان که وی را حاصل است قبول نخواهد فرمود بلکه بعثت آنها از خدای تعالی دور و مهجور گردیده مورد بازخواست لائحه خواهد گشت پس نتیجه غور و تفکر حقیقی این خواهد بود که انسان بوسیله آن از ناپاکی درونی و گناهان خود خبردار و طالب و راغب عفو و رفع آنها گردد نه آنکه باعث عفو گناه و حصول نجات خلاصه بالتمام واضح و آشکار است که عفو گناه و نجات را بوسائل مزبوره حاصل نمی توان نمود و آیا بجهت نحو امکان دارد که بت پرستان باوجودی که خدای حقیقی را نمی شناسند باز چنان وسیله و طریقی را بهم رسانند که موجب رضامندی خداوندی و باعث تحصیل نجات باشد

مخفی نماند که وسائل عفو گناه و نجات سائر مذاهب و ملل بت پرستان نیز از جمله همان وسائل مسطوره اند از این قرار که آنها یا همان وسائل یا یکی یا بعضی از آنها را جهت تحصیل نجات مذکور ساخته اند و تعلیمات و عادات عبادات ایشان نیز یا موافق مذاهب فوق الذکر یا بدتر از آنها

اند چنان که بعضی طوایف ایشان بمرتبه بادیه پیمای دشت گمراهی و ظلمت گردیده اند که شیطان و ارواح شریرا نیز پرستش و ستایش می نمایند و بعضی از آنها هیچ طریقه و مذهبی و عبادت معینه نداشته عمر خود شان را مانند حیوانات لا یعقل می گذرانند لهذا از احوالات و عادات زشت و اقبیح طوائف بت پرستان نیز واضح و یقین می گردد که مذاهب و طرق ایشان نه آنکه احوال آنها را بهتر و خوشتر و بجاده نجات و رسیدگاری هدایت نموده بلکه بدتر و ذلیل تر و از خدای حقیقی دور و مهجور و مستغرق در بای ضلالت ساخته است در این صورت که بطلان و خلاف وسائل نجات مذکور گشته مذاهب بت پرستان بیان و ثابت گردید روی توجه را بدین محمدی آورده خواهیم دید که چه وسائل نجات در آن بیان و عیان گردیده است

### مقصد سوم

مشمول است بذکر وسائلی که بذابر تعلیم دین اسلام

عفو گناه و نجات وابسته آنها است \*

اهل محمدی نظر بمضمون قرآن و سائر کتب خود مقرر و معترف اند که انسان در حضور پروردگار گناهکار و بعثت گناه مستوجب غضب و عواذ خداوندی قهار گشته و تا آن عفو و آمرزیده نگردد هر آنکه بجهنم انداخته خواهد شد نظر باین چنان که در ادیان سائر ملل همچنان در دین محمدیه نیز عمده تر مطلب و تعلیم همین است که باید آدمی بیک وسیله و طریقی عفو گناه و رضامندی خدا و بخت حقیقی و ابدی را تحصیل کند و وسائلی که بذابر دین محمدی عفو گناه و نجات بواسطه آنها حاصل می گردد بر دو قسم اند قسم اول ثواب و حسنات و طهارت و غسل و نماز و روزه و زیارت و تلاوت قرآن یا بعضی سور آن و قسم دوم برحمت الهی معتمد و امیدوار گشتن

و توبه و ایمان و شفاعت محمد است چون بمجموع امتان محمد واضح و روشن است که سؤالی که جهت تحصیل نجات در قرآن و کتب احادیث خود شان ثبت گشته و سؤائل مذکوره اند پس از ثبوت این مرحله روی بر تافته عزم خود را مصمم بر تفصیل آنها ساختیم ازین قرار

آنکه و سؤائل قسم اول است هر کس که اینها را با آن و سؤائل که در مذاهب بت پرستان بیان و ثبت گشته مقابله نماید بزودی خواهد دید و دانست که اینها نیستند مگر سؤالی که بت پرستان نیز امید نجات خود را بر آنها بسته اند در این صورت هر آنچه سابقاً بجهت استدلال بطلان و سؤائل مذاهب بت پرستی مسطور داشته ایم بدین و سؤائل دین محمدیه نیز راجع و بطلان اینها نیز با آن بوضوح و ثبوت می رسد یعنی سابق برین بیان و مدلل گشته که حسنات چون از جمله واجبات اند لهذا ثوابی نداشته و باعث عفو گناه و نجات نمی تواند گردید و همچنین در آن موضع به ثبوت پیوسته که برای هیچ کس امکان ندارد که زیاده از واجبات بعمل آرد و چون نفس اماره بر انسان از طفولیت غالب و خواهش و اراده او مخالف اراده الهی گشته کناهگار است و بهمین علت قوت روحش ضعیف یافته پس این مرحله نیز برای هیچ کس ممکن نیست که واجبات را بی نقص و تصور بانجام رساند لهذا هیچ بشری نیست که احکام و اراده الهی را چنان بجا آورده باشد که در تمامی عمرش هیچ تجاوز و گناهی از او صادر نگشته باشد بلکه چنانکه در اکثر آیات مبینات کتب مقدسه بیان گردیده تمامی مردم در حضور خدای تعالی قاصر و گناهکار اند از آن جمله آیات ۱۲ و ۲۳ باب ۲ نامده باهل روم اند که در آنها چنین مرقوم است که همه گمراه شدند و همه بیگانه گشتند هیچ کس نیست که نیکوکار باشد یک کس هم نیست تمامی گناهکار و در ستایش خدائی قاصر اند و سعدی نیز بهمان مطلب که آدمی گناهکار است و برای او غیر ممکن که چنانکه باید و شاید واجبات را بانجام رسانیده از عهده عبادت بدر آید مقرر بوده در دیباجه گلستان گفته است بیت از دست



و زبان که برآید \* کر عهده شکرش بدر آید \* بنده همان به که از تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد \* ورنه سزاوار خداوندیش \* کس نتواند که بجا آورد \* عاکفان کعبه جلالتش بتقصیر عبادت معترف که ما عبدنا تک حق عبادتک و اصفان حلیه جمالتش بتکبر منسوب که ما عرفناک حق معرفتک و همچنین در یکی از قصائد فارسیه خود در مقام مناجات می گوید \* فرد \* کردی تو آنچه شرط خداوندی تو بود \* ما در خور تو هیچ نکردیم ربنا \* درین حال آن گمان خلاف که گویا انسان را آن تاب و توان می باشد که زیاده از واجبات بعمل آورده برای خود ثوابی تحصیل می تواند کرد باطل و عاقل است و ادعای مزبور را محض آن کس خواهد کرد که در خصوص کیفیت واجبات و عبادات الهی فکر صحیح و دقیق نکرده و بکم و کیف آنها بدرستی نرسیده باشد بلی اگر چنانچه بآدمی فقط بعضی یا چندی از اعمال حسنه واجب بودند و اگر می بایست که خدا را بقدر مقرر و تا مرتبه معینه دوست داشته عبادت نمایند در آن صورت گمان می رفت که شاید آدمی از مرتبه مذکوره گذشته زیاده از واجبات را عامل و ثوابی را حاصل نماید لیکن در این حال که باید آدمی در تمامی عمر خود خدا را بقدر امکان دوست داشته بعبادتش اقدام نماید و مسیح نیز اشاره باین نموده چنان که در آیات ۳۰ و ۳۱ باب ۱۲ مرقس مسطور است فرمود که آن خداوند را که خدای تست با همگی دل خود و همگی جان خود و همگی خیال خود و همگی توانائی خود دوست دار و آشنای خود را چون خود پس چه کس زیاده بر آن که باو واجب و لازم است می تواند کرد یا کدام شخص در نزد خدا چنان ثوابی را کسب خواهد نمود که کفاره گناه و باعث نجاتش گردد بلکه همگی مردم چنانکه سابقا بیان گردیده در حضور پروردگار مقصر و گناهکار اند لهذا بثواب و حسنه معتمد بوده امید نجات را بر آنها بستن زهی خیال خام و اندیشه خلاف و باطل است و همچنین وسائل دیگر که از قبیل نمازها و طهارت و غسل و روزه و زیارت و غیره باشند باطل و هیچ امکان ندارد که عفو

گناه و نجات وابسته آنها باشد بنحوی که در اواخر مقصد گذشته بیان و ثابت گردیده است و همین مدعا از آن سخنان نیز مفهوم می شود که از قول امام زین العابدین در ورق ۲۱۸ کتاب حق الیقین مسطور گشته که یا الهی اگر بگیرم بسوی تو تا بیفند پلکهای چشمهای من و آن قدر فغان و ناله کنم که صدایم قطع شود و بایستم عبادت تا پاره پاره شود پاهایم و رکوع کنم از برای تو تا فقرات پشتم از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا حدقه‌های من بر کشد و خاک زمین را بخورم در طول عمر خود و آب خاکستر بیاشامم تا آخر روزگار خود و ترا یاد کنم در خلال این احوال تا زبانم مانده شود پس نظر خود را بلند نکنم بسوی آفاق آسمان از شرم تو مستوجب نشوم باین اعمال محو یک گناه از گناهان خود را و اگر خواهی آمرزید مرا در وقتی که مستوجب مغفرت تو شوم و عفو خواهی کرد از من در هنگامی که مستحق عفو تو گردم پس این هرگز واجب نخواهد شد از برای من باستحقاق و نه من اهل آن خواهم شد بر سبیل و جوب زیرا که جزای من در اول معصیتی که ترا کردم آتش جهنم بود مخفی نماند که حدیث مرقوم بخلاف ضد آن احادیث آمده که مضمون آنها مشتمل بر بیان ثواب نماز و روزه و زیارت و غیرها است نهایت کسی که اندکی از احادیث مخبر باشد از این مرحله تعجیبی نخواهد کرد زیرا که احادیث مختلف یکدیگر بسیار اند و این که محمدیان گمان دارند که عفو گناه را بوسائل مذکوره حاصل خواهند کرد از همان وجه است که مانند بت پرستان بکیفیت گناه بدرستی نرسیده و آنرا نفهمیده سببش می انگارند و آنرا محض ظاهری می شمارند و نظر باین چنان می پندارند که گناه چون لکه بآب شسته و برداشته می شود چنان که مومنان بسبب غسل و طهارت و نماز و روزه از ناپاکیهایی گناه پاک می گردند یعنی کیفیت گناه که مخالفت اراده انسان با اراده و احکام الهی و بنابر این از قراری که در فصل گذشته مفصلاً بیان و مدلل گشته نه محض عمل بد بلکه هر فکر قبیح و هوا و هوس ناشایسته نیز گناه است این مرحله بر امت محمد پوشیده

و مخفی مانده بمرتبه که خواهش و نیت و فکر بد را هیچ گناه حساب نمی کنند چنانکه در ورق ۱۷۷ جلد ثانی حیات القلوب بدین نحو مکتوب گشته که خدا محمداً ندا کرد که هر که از امتان تو گناهی را قصد کند و بجا نیاورد بر او نمی نویسم و اگر بجا آورد یک گناه بر او می نویسم و هم چنین در صفحه ۲ ورق ۸۰ کتاب عین الحیوة از امام جعفر منقول است که محمد گفته که چون بنده اراده حسنه می کند اگر آن حسنه را نکرد بمخص آن نیت خیر خدا یک حسنه در نامه عمل او می نویسد و اگر بجا آورد ده حسنه در نامه عملش می نویسد و چون اراده گناهی می کند اگر بجا نیاورد بر او چیزی نمی نویسد و اگر بجا آورد تا هفت ساعت او را مهلت می دهند و ملک دست راست که کاتب حسنات است بملک دست چپ که کاتب سیئات است می گوید تعجیل مکن و زود منویس شاید که حسنه بکند که این گناه را مخو کند زیرا که خدا می فرماید که بدرستی که حسنات سیئات را بر طرف می کند یا شاید استغفاری کند که گناهش آمرزیده شود و از همین بی خبری که از کیفیت گناه و واجبات ایشان را حاصل است این صادر گشته که در آیات قرآن ذکر یافته که بعلت حسنه و صدقه و نماز گناه عفو و آمرزیده می شود و در اکثر احادیث نیز بطول و تفصیل ترقیم گردیده که نماز و روزه و تلاوت و سائر ثواب عظیم داشته باستصواب آنها تمامی گناهان عفو و آدمی بی شک و تردید بهبهشت خواهد رفت مثلاً چنانکه از قول امام جعفر در صفحه ۲ ورق ۱۱۵ کتاب عین الحیوة مرقوم است که هر که دو رکعت نماز بگذارد و بداند که چه می گوید یعنی قرائت و اذکاری که می خواند متوجه معانی آنها باشد چون از نماز فارغ شود بر او گناهی نمانده باشد و همچنین در ورق ۱۸۹ کتاب مذکور از قول علی مسطور گشته که هر که چهار یک شبی نماز کند یا یک شب تمام را گاه بد نماز و گاه بتلاوت قرآن و ذکر خدا اشتغال ورزد تمامی گناهانش عفو و ثواب بسیار باو عطا گشته حق تعالی بملائکه خواهد فرمود که او را در بهشت ساکن گردانید و در

صفحه ۲ ورق ۴۹ و ورق ۵۷ کتاب تحفیه محمد ابراهیم اصفهانی ذکر گشته که تسبیح فاطمه افضل تسبیحات و نماز جعفر طیار را فصیلت بسیار است چنانکه هر کس آنرا بخواند و این را بجا آورد از قراری که در حدیث است باعث عفو و رفع تمامی گناهان و موجب دفع هفتاد نوع از انواع بلا یا می شود و در اوراق ۲۰۷ و ۲۰۸ کتاب عین الحیوة متضمن بر همین مطلب از امام جعفر سه حدیث منقول است که هر کس فلان سور قرآن را فلان قدر بخواند و یا بقرات یکی از آنها مداومت نماید خدای تعالی تمامی گناهانش را عفو و شفاعت او را در باره دیگران قبول فرموده او را بی حساب داخل بهشت خواهد گردانید و در صفحه ۲ ورق ۲۰۹ کتاب مذکور از امام محمد باقر منقول است که هر که سوره حم مؤمن را در هر شب بخواند حق تعالی گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و ایمان را از او سلب ننماید و آخرت او را بهتر از دنیا گرداند و در ورق ۲۱۱ از جعفر منقول است که هر که سوره سال سائل را بسیار بخواند حق تعالی در قیامت از هیچ گناه او سوال ننماید و در صفحه اول ورق ۲۱۵ همان کتاب از قول امام جعفر منقول است که هر کس سوره قل هو الله احد را صد مرتبه بخواند گناهان بیست و پنج سال او را خداوند عالمیان می آمرزد و در بهشت درجه عالی خواهد داشت و در صفحه ۲ همان ورق از علی منقول است که محمد گفت که هر که در وقت خواب سوره قل هو الله احد را بخواند گناه پنجاه سال او آمرزیده شود و در ورق ۲۲۱ همان کتاب از امام جعفر منقول است که هر که در شبانه روزی چهل گناه کبیره کند و کلمات استغفاری که در موضع مذکور مسطور گشته بخواند البته حق تعالی گناهان مزبور را بیامرزد و همچنین در ورق ۲۲۵ همان کتاب باز از امام جعفر منقول است که هر که بعد از نماز عصر هفتاد مرتبه استغفار کند حق تعالی هفت صد گناه او را بیامرزد و اگر او هفت صد گناه نداشته باشد باقی را از گناهان پدرش بیامرزد و اگر پدرش هم آن قدر گناه نداشته باشد از مادرش و گرنه از گناهان برادرش و گرنه از گناهان خواهرش و همچنین

باقی خویشتن هر که باو نزدیکتر باشد و بیضاوی نیز در تفسیر خود در اخیر اکثر سوره‌های قرآن حدیثی آورده است بدین مضمون که مطالع کننده این سوره فلان ثواب خواهد یافت و فلان فلان عدد گناه باو بخشیده خواهد شد و ایضاً در ورق ۴۵ کتاب مزبور از امام جعفر منقول است که محبت محمد و اهل بیتش گناهان را می ریزد چنانچه باو تند برگ را از درختان می ریزد و در ورق ۳۷۰ جلد دوم کتاب حیات القلوب از قول محمد چنین مکتوب است که کسی که مرا بسیار دوست دارد اگر در او خصلتهای بد و اعمال قبیحه باشد باز خدا او را می آمرزد و ایضاً در صفحه ۲ ورق ۱۰۵ همان کتاب از قول محمد منقول است که در روز قیامت زیاده از هزار فقام که هر فقامی هزار هزار کس باشد از امتان او برپشته‌های چادر فاطمه چسبیده از آتش جهنم نجات و بسوی بهشت راه خواهند یافت بهر صورت آنچه مشتمل بر عفو گناه در طی احادیث بیان گشته بدین وجوه است و از مضامین همین احادیث تماماً واضح می گردن که راویان و قائلان احادیث مذکوره از کیفیت گناه چه قدر بی خبر بوده و آنرا محض چیز ظاهری دانسته سهل می شمارند چون از قراری که در احادیث مزبوره گفته شده که محض بتقریر هفتاد دفعه کلمات استغفار هفت صد گناه عفو و بخواندن سوره قل هو الله احد گناهان پنجاه سال امرزیده می شود و بد کرداری بمحض محبت محمد و دوستی آتش بی شک و شبهه بهبهشت خواهد رفت پس کسی که معتقد احادیث مسطوره بوده باشد آیا در باره گناه در خوف و تشویش بوده از آن دوری خواهد جست حاشا بلکه بی محابا مرتکب گناه و در صدد انجام هوا و هوس نفسانی خود خواهد بود زیرا که با خود خواهد گفت که بعد از انجام آنها یا در حین سکران موت نیز سوره مزبوره را خوانده یا استغفار کرده از مواخذه گناهان خود رهائی و نجات خواهم یافت نهایت ریشه میل و هوس گناه با نیشه این گونه تعلیمات از مرزعه درون انسان کنده و آدمی با آنها بهتر نخواهد گردید بلکه بامید تعلیمات مذکوره بالعکس بدتر و بلجه گناه زیاده مستغرق

خواهد شد لیکن چون ممکن نیست که خدای مقدس از یک طریقی بگناه اعانت کند لهذا واضح است که احادیث مزبوره و سائر که مانند اینها یند موافق اراده الهی نبوده حق نیستند و از مضامین احادیث مذکوره این فقره معلوم و مفهوم می گردد که گویا عفو گناه بنابر تعلیم مذهب محمدی بیپاک گشتن قلب هیچ نسبتی ندارد چنانچه در حالتی که درون انسان تغئیر و تبدیل نیافته و بعد مانند سابق میل و هوس بدی و خواهش نالائقه را در باطنش داشته پرورش دهد باز بسبب انجام نمازها و زیارت و تلاوت سور قرآن گناهانش عفو و آمرزیده می شود و حال آنکه واضح است که کسی که قلبش مبدل و خواهش و اراده او از بدی و گناه دور و مائل خیر و خوبی و راغب اراده الهی نگشته عفو گناه و نجات خود را نیز نیافته و مقبول درگاه الهی نگردیده است زیرا چگونه امکان دارد که کسی که میل و محبت گناه و هوس بد را مانند قبل در درون خود داشته و روح و قلبش بدین محبت و خواهش ناپاک و مدتس گشته مقبول خدای مقدس باشد اگر احياناً ممکن می بود که شخص ناپاک مقرب درگاه خداوندگاری توانستی گشت هر آئینه همان قرب بعثت ناپاکی درونش بجهت او عذاب جهنم می شد فلذا واضح و روشن است که باید تحصیل عفو گناه از چنان طرق و وسائل بوده باشد که بسبب آنها هم بازخواست گناه بخشیده و هم درون آدمی پاک کرده شود و آدمی را بدان خواهش و هوس آرند که گناه را قبیح دانسته از آن دوری نگذرد چوید بنابر این کسی که بدرجه تحصیل عفو گناه رسیده باید که بعد از آن گناه را دیگر دوست نداشته افکار و هواش بد را بدرون خود راه ندهد بلکه بهمگی قلب خواهشمند هر نیکی و احسان و بتمامی قوت در انجام اراده الهی ساعی و جاهد بوده باشد پس وسائلی که این تغئیر و تبدیل را بانجام نرسانند و آدمی را از گناه دور و بخدا نزدیک و درونش را پاک نسازند هر آئینه عفو گناه نیز بآن وسائل حاصل نمی گردد و چون محال است که قلب انسان بوسیله غسل و طهارت و نمازها و تلاوت سور قرآن

و غیر هم صاف و پاک و باطن آدمی از بدی بخوبی تغیر یابد لهذا بدون شک و شبه در کمال یقینی واضح است که عفو گناه ابداً بدین وسائل حاصل نخواهد گشت چنانکه این مراتب در مقصد گذشته نیز بیان و ثابت گردیده است

و آنکه وسائل قسم دوم که عبارت از اعتماد و امید برحمت الهی و توبه و ایمان و شفاعت محمد و امامان بوده باشد معلوم است که در اکثر آیات قرآن اظهار و بیان گشته که خدا رحمن و رحیم و غفور و تواب است و نظر بوفور مرحم خود گناه هر کس را که بخواند آمرزیده او را مقبول خود می سازد بلی این که دریای رحمت الهی بی پایان و رحمت یکی از صفات ثبوتیه اوست بدیهی و ظاهر چنانکه اگر کسی آن را انکار کند کافر و منکر خدا است لیکن نظر بآن که تابعان محمد بنابر مضمون آیات قرآن گمان می برند که گویا خدا تقاضای عدالت خود را منظور نداشته بمحض رحمت گناه را عفو و یکی را مورد مرحمت ساخته ایمان را باو عنایت و او را مقبول درگاه خود می سازد و آن دیگری را مشمول مرحمت نفرموده بی ایمانی و عذاب جهنم را قسمت و مقدر او می گرداند در این حال از چنین خیال بتقدس و عدالت نقص وارد گشته و رحمت بر عدالت تفوق و زیادتی یافته آنرا باطل و زائل می کند نهایت چون در ذات ذو الجلال الهی و در صفات او هیچ نقصی راه ندارد و هم محال است که صفتی از صفاتش نسبت بصفت دیگر ضعیف و کمتر باشد بلکه تمامی آنها مانند ذات مطلق و بی انتها یند پس خدا چنان عملی را هرگز نخواهد و نمی تواند کرد که ضد و نقیض یکی از صفات ذات ذو الجلالش بوده باشد لهذا خدا تقاضای عدالت را از نظر انداخته بمحض رحمت گناه را عفو نخواهد فرمود بلکه در آن حال که تقاضای عدالتش انجام یابد یعنی بمجرد آن که جهت گناه چنان پاداش و کفاره حاصل گردیده باشد که تقاضای عدالت را بانجم رساند در آن وقت خدا بنابر مرحمت خود گناهان قبول کنندگان کفاره مذکور را عفو و ایشان را مقبول

خود خواهد ساخت و الا فلا درین صورت صرف از رحمت امید عفو و نجات داشتن زهی خیال محال و فکر باطل و خلاف است از قراری که همین فقره در مقصد اول این فصل مفصلاً بیان و مدلل شده است و در همان موقع نیز اظهار و ثابت گشته که توبه هم پاداش و کفاره گناه نمی تواند بود و بدان علت عفو گناه حاصل نخواهد گشت پس درین موضع از ثبوت این مرحله روی برتافته باظهار همین کلمات اکتفا می نمائیم که چون بنحوی که سابقاً مذکور گشت گناه بی کفاره مقبول درگاه الهی عفو نمی گردد و خود توبه آنچنان کفاره نیست لهذا واضح و آشکار است که تنها بتوبه عفو گناه حاصل نمی شود بلکه این امر در آن حال ممکن است که شخص توبه کننده چنان کفاره را که تقاضای عدالت الهی با آن انجام یابد حاصل و قبول کرده باشد و چون محمدیان نیز این مدعا را دریافت نموده اند که خدا بمحض رحمت و توبه گناه را عفو خواهد فرمود بنابراین شفاعت محمد را بمیان آورده نظر بمضمون آیات قرآن و احادیث ادعا نموده می گویند که تا کسی معتقد اسلام و قائل شفاعت محمد نگردد هرآنکه خدا گناهش را عفو و او را مقبول خود نخواهد ساخت و بر همینها اعتماد و اطمینان کلی داشته آنها را عمده ترین وسائل عفو و نجات می دانند چون وسائل مذکوره ماورای وسائلی اند که در مذاهب بت پرستی ذکر گشته و هم غیر از آنها باند که عقل دلالت بر آنها می کند پس واجب و لازم است که در این موقع بتامل و دقت تمام متوجه آنها گردیده بر سبیل تفصیل آنها را تشخیص دهیم بدین سیاق که آن که ایمان است عبارت از آن است که بتوحید و نبوت محمد و بقیامت و روز حشر و دیوان و بهشت و دوزخ معتقد و مقّر باشند نهایت چون در طری این ایمان کفاره دنیوی بیان و مذکور نگشته که آدمی بآن ایمان آورده و آنرا قبول نموده در حضور خدای عادل و مقدس عفو گناه تحصیل کند پس امکان ندارد که شخص گناهکار با ایمان مذکور عفو و نجات یابد چنانکه مدیون را بسبب علم از طلبکار خود و بدکرداری را بعثت



آگاهی از حاکم خود تسلی و امید آزادی و خلاصی حاصل نمی گردد بلکه صرف در آن صورت رهایی و تسلی خواهد یافت که بدرستی فهمیده و دانسته باشد که فلان کس شفیع من است که مرا از دین و مؤاخذه می تواند و خواهد رها کند همچنان علم بخدا و بس بجهت اطمینان قلب انسان و تحصیل نجات کفایت نمی کند زیرا در صورتی که خدا خدای مقدس و عادل است پس محال است که آدم ناپاک و گناهکار را قبول نماید بلکه از خود دور و مهجور ساخته بنابر تقاضای عدالت او را مورد بازخواست لائقه و مستوجب خواهد گردانید و چون خود انسان را آن استطاعت و توان نیست که خود را از گناه و بازخواست آن رها کند در این حال علم از خدای مقدس و عادل و ایمان بر او محض خوف آدمی را بیشتر و بیم بازخواست الهی را زیاده تر خواهد نمود بلکه علم از خدا و ایمان بر او در آن صورت باعث تسلی و نجات آدمی خواهد گشت که در طبق آن ایمان چنان شفیع و کفاره نیز بوی اظهار و بیان گشته باشد که در حضور پروردگار عادل و مقدس پاداش گناهان او بوده بوسیله قبول کردن آن آمرزش همه گناهان خود و آزادی از تمامی عقوبات را تحصیل نموده صاحب نجات و بخت ابدی گردد نهایت در دین اسلام یا در قرآن بجهت چنان کفاره هیچ سخنی و خبری نیست و خود محمد هم مصدر چنان امر و عملی نگشته که در حضور خداوندگار مقدس کفاره ذنوب و باعث عفو و رفع گناهان متابعان خود بوده باشد لهذا محمد را شفیع و باعث نجات دانستن امر خلاف و باطل است و اگرچه نظر بمضامین اکثر احادیث محمد شفیع کل مردم و در مطایب آنها بطول و تفصیل مذکور و بیان گشته که از محمد هیچ گناهی ظهور و صدور نیافته بلکه معصوم و در درجه کمال و بهترین کل مخلوقات و علت ایجاد عالم است و خدای تعالی در روز حشر بجهت پاس خاطر او الطاف و اشفاق خود را شامل حال امتش فرموده شفاعت او را در باره هر کس قبول خواهد فرمود چنانکه شخص گناهکار را بنابر شفاعت و التماس محمد فی الفور از جهنم اخراج

نموده داخل بهشت خواهد گردانید باوجود همه اینها باز امکان ندارد که محمد شفیع گناهکاری گردد زیرا قطع نظر از آن که احادیث بمرتبه مختلف یک دیگر اند که آنها را حجت قاطع نمی توان ساخت نقیض آیات قرآن و قول خود محمد نیز می باشند که بنا بر آن خودش بگناه خود معترف بوده پس در صورتی که محمد گناهکار است دیگر چگونه امکان دارد که شفیع گناهکاران باشد و آیات قرآن که دلالت بگناهکاری محمد نموده مطلب مزبور از مضمون آنها معلوم و ثابت می گردد اینها است چنانکه در سورة الضحی مسطور گشته که و وجدک ضالا فهدی یعنی و یافت ترا گمراه پس هدایت کرد و همچنین در سورة المؤمن مرقوم است که استغفر لذنبک و سبح بحمد ربک بالعشی و الا بک یعنی از برای گناه خود طلب عفو نما و برت خود شام و صبح حمد کن و در سورة القتال مذکور گشته که استغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات یعنی برای گناه خود و برای مومنان و مومنیه ها طلب استغفار نما و همچنین در سورة الفتح نوشته شده است که انا فتحناک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر یعنی اینک ما بتو فتح نمایانی بیان کرده ایم که خدا گناه ماضی و مستقبل ترا عفو نماید و هرچندی که بعضی علما و مفسرین جهت ثبوت گمان خود که گویا از محمد گناهی بوقوع نه پیوسته از راه تعصب میگویند که گناهینکه نظر بمضمون آیات مزبوره خدا بمحمد عفو فرموده نه آنکه گناهان خود او بلکه گناهان امتش اند لیکن خلاف تفسیر مزبوره از مضمون و ضوابط خود آیات مسطورة واضح و آشکار است زیرا که ضمیر لفظ ذنبک که در آیات دوم و سوم ثبت گشته بمحمد منسوب و مرجوع است نه بامت او و ثبوت این مطلب که گناهان گذشته و آینده که نظر بمضمون آیه آخر خدا بمحمد عفو فرموده نه آنکه گناهان امت بلکه گناهان خود او بوده از احادیث آتیّه نیز بواضحی تمام حاصل می گردد چنانکه در صفحه ۲ ورق ۷۵ جلد دوم کتاب حیاة القلوب از قول امام جعفر مکتوب است که محمد شبی در خانه ام سلمه بدعا مشغول

گشته می گریست و می گفت که خداوند مرا بر مکردن هرگز بسوی بدی  
هرچندی که مرا از آن نجات داده درین اثنا ام سلمه بوی گفت که چون  
خدا گناه گذشته و آینده ترا آمرزیده است چرا چنین می گوی و می  
گری و همچنین در صفحه ۲ ورق ۷۷ همان کتاب از امام محمد باقر منقول  
است که محمد شبی نزد عایشه بود و عبادت بسیار می کرد عایشه گفت  
چرا این قدر خود را تعب می فرمایی و حال آنکه حق تعالی گناه گذشته  
و آینده ترا بخشیده است گفت که ای عایشه آیا بنده شکر کننده خدا  
نباشم و ایضاً در ورق ۳۰۱ همان کتاب مذکور گشته که محمد بامتان خود  
خطبه خوانده بعد از حمد و ثنای حق تعالی مردم را نصیحت داده در اواخر  
آن بگناهان خود مقرر بوده مکرر فرمود که خداوند مرا و امت مرا بپارز  
و فرود که طلب آمرزش می کنم از خدا از برای خود و از برای شما  
و همچنین در مشکاة المصابیح در کتاب صلوٰۃ در باب سجود مرقوم است که  
ابو هریره گفت قال کان النبی یقول فی سجوده اللهم اغفر لی ذنبی کله دقه و جلّه  
و اولّه و آخره و علانیّه و سرّه یعنی که محمد در سجود خود می گفت که  
خدایا تمامی گناهان مرا به بخش چه صغیره و چه کبیره چه اولّه و چه آخره  
و چه ظاهر و چه پوشیده و در همان کتاب مذکوره در کتاب اسماء الله تعالی در  
باب استغفار و التوبه از بخاری روایت است که ای هریره گفت که قال  
محمد انی لاستغفر الله و اتوب الیه فی الیوم اکثر من سبعین مرّه یعنی محمد  
گفت که بدرستی من از خدا استغفار می کنم و توبه می کنم هر روز زیاده از  
هفتاد دفع و دیگر در همان موضع از مسلم روایت است که محمد گفت که  
انی لاستغفر الله فی یوم مائتہ مرّه یعنی بدرستی که من در هر روز زیاده از  
صد دفعه از خدا استغفار می کنم و دیگر در همین کتاب در باب الاستعاذه  
مسلم از قول عایشه روایت کرده که محمد گفت اللهم اغسل خطایائی بماء  
الثلج و البرد و نق قلبی کما ینقی الثوب الابيض من الدنس و باعد بینی و بین  
خطایای کما باعدت بین المشرق و المغرب یعنی ای خداوند بشو گناهان

من بآب سج و برد و قلب مرا پاک کن چنانچه لباس صفید از چرک پاک می کنند و گناهان من از من چنین بعید کن چنانچه شرق از مغرب بعید است و اگرچه از احادیث مذکوره و آیات قرآن و از رفتار و کردار محمد که کم و کیف آن در کتاب میزان الحق مفصلاً بیان گشته گناهکار بودن محمد بطریق مذکور به ثبوت نمی رسید و اگر بالفرض در هیچ موقعی سخنی گفته نمی بود که محمد گناهکار است باز در باب این مطلب هیچ شک و تردیدی روی نمی داد زیرا که محمد بشر بوده مانند سایر مردم تولد یافته است و سابق بر این بیان و مدلل گشته که بنابر مضامین آیات کتب مقدسه موافق تدبیر عقل صحیح تمامی مردم در حضور خداوندگار قاصر و گناهکار اند و در این صورت که محمد گناهکار بوده یقین و آشکار است که آن مرتبه و منزلت ابداً ندارد که شفیع المذنبین تواند گشت آیا چه نحو امکان دارد که شخص گناهکار گناهکاری را برهاند و در حضور پروردگار شفیع او بگردد زیرا چنانکه محال است که مدیونی ضامن مدیونی گشته دین او را ادا سازد همچنان امر مزبور نیز صورت امکان ندارد چنانکه آیات ۷ و ۸ زبور ۱۴۹ شاهد این مدعا است چنانچه تحریر کشته که بهیچ وجه کسی برادر خود را فدیة نتواند کرد و دیت خود را نیز بخدا نتواند داد و همچنین مسیح اشاره بهمین مطلب در آیه ۲۶ باب ۱۶ متی فرموده است که آیا چه چیز را آدمی بعوض جان خود خواهد داد در این حال که آدمی بنابر قول مسیح مالک چیزی و صاحب آن استطاعت و توان نیست که جان خود را برهاند پس بچه وجه ممکن خواهد بود که آدمی جان دیگری را رهابنده از گناه خلاصی بخشد فی الجمله اگرچه محمد بالفرض پیغمبر حق نبی بوده باشد باز بعلمت آنکه بشر است چنانکه بجهت سایر مردم از برای او نیز ابداً محال است که در حضور خدای مقدس شفیع گناهکاری یا باعث عفو و رفع یک گناه شخصی گردد زیرا هیچ بشر و مخلوقی بلکه هیچ فرشته را نیز آن مرتبه و قدرت و آن کاملیت و جرأت نیست که در میان خدای مقدس و عادل و بندگان عاصی

و قاصر میانجی و شفیع و سبب نجات ایشان گردد و چون بیان و ثابت گشت که محمد را آن مرتبه و حد نیست که شفیع آدمی گردد لهذا واضح است که امان را نیز آن مرتبه و شان میسر نخواهد بود چنانکه بآنها امیدوار و معتمد بودن نیز باطل و خلاف است بنابر آن هیچ لزومیت ندارد که جهت ثبوت این مطلب سخنی ثبت و ذکر نمائیم و این مدعا که شک کلی حاصل بلکه غیر ممکن است که محمد پیغمبر حق بوده باشد در باب سوم کتاب میزان الحق با دلائل قاطع و براهین ساطع بمقام بیان و ثبوت رسیده لهذا ذکر و ثبوت آن مطلب را در این اوراق لازم نشماریم خلاصه از فقراتی که الی الحال در اظهار ورود آن وسائل نجات که در دین محمدیه مذکور گشته اند مسطور و مدلل ساخته ایم بالتمام واضح و لائح است که آنها نیز مانند وسائل مذکوره مذاهب بت پرستی باطل و خلاف اند چنانکه هیچ کس بدان وسائل عفو گناهی را حاصل نخواهد کرد و مقبول درگاه الهی و مالک نجات حقیقی و نامتناهی نخواهد گشت در این حال اگر تو ای مطالعه کننده وسیله دیگر را تحصیل نمائی هر آئینه در گناه خود مانده بغضب پروردگار و هلاکت ابدی گرفتار خواهی شد نهایت خدای رحمن و رحیم و پروردگار غفور و کریم را حمد و شکر بی حد و احصی باد که نظر بکثرت مرحمت و الطاف بی نهایت خود چنان وسیله و کفاره را که هر کس که آن را قبول کند از تمامی گناهان خود خلاصی خواهد یافت و رضامندی الهی شامل حالش گشته صاحب بخت حقیقی و ابدی خواهد گردید برای تو و من و هر کس حاضر و مهیا ساخته است و همین وسیله و کفاره را بیاری حضرت باری در مقصد آتیه بیان و عیان خواهیم ساخت

## مقصد چهارم

مشمول بر ذکر و اظهار وسائلی است که جهت تحصیل

عفو گناه و نجات در انجیل بیان گشته

پوشیده نماند که چنانکه مضمون آیات انجیل و تعلیمات آن نسبت  
بقرآن و کتب دینی بت پرستان در مرتبه انتها بهتر و اعلا است همچنان  
وسیله نجاتی که در آن بیان و عیان گشته بر وسائل سائر ادیان تفوق کلی  
و برتری فراوان دارد یعنی در سائر مذاهب بنحوی که مذکور شده همان  
وسائل بیان گشته که عقل نیز بر آنها دلالت می کند و آن وسائل که ماورای  
اینها در آن مذاهب بیان شده بطریقی اند که اگر کسی درباره آنها اندک  
تأمل و تفکری بعمل آرد فی الفور یقین و معلومش میگردد که تمامی آنها  
باطل و خلاف اند زیرا که هم مناقض تقدس و عدالت سبحانی و هم مخالف  
انصاف و عقل انسانی اند و هم قلب آدمی را صاف و منزه نمیکردانند فلذا  
آدمی باستصواب آنها عفو گناه و نجات ابداً تحصیل نمی تواند کرد چنانچه  
این مرحله سابقاً مفصل بیان و مدلل گشته است لیکن آنکه وسیله مذکوره  
انجیل است هم موافق عدالت و رحمت الهی و هم مطابق پاک گشتن  
قلب و رفتار انسان و هم بمرتبه عالی است که عقل ابداً آنرا نمی توانست  
دریافت کرد بلکه محض خدای قادر و رحیم را آن قوت و قدرت است  
که آنرا مهیا و بیان سازد پس آن وسیله نجات نه عقل را آن قوت و قدرت  
و نه یکی از حکما را آن حکمت و فطانت بود که آنرا پیدا و بیان کنند  
و ذکر آن نه در مذاهب بت پرستان و نه در قرآن یافت می شود آنرا خدا  
در انجیل مقدسه بنابر رحمت و محبت غیر نهایت خود جهت هدایت  
بندگان بیان و عیان فرموده است چنانکه مذکور خواهد شد لیکن قبل از

بیان آن اظهار مطالب و کلمات چندی را مناسب مقام دانسته بتحریر آن مبادرت می ورزیم از این قرار

که در آیات کتب مقدسه عهد عتیق و جدید چنانکه سابق بر این گذشت واضحاً مذکور و بیان گشته که تمامی مردم در حضور پروردگار عاصی و گناهکار اند بنحوی که هر کس هم در باطن خود بسبب افکار و خواهش قبیحه و هم در ظاهر باعمال ناشایسته و ترک اوامر الهی بمعصیتهای بیشمار گرفتار است و علاوه بر این در کتب مزبوره بوضوحی تمام بیان گشته که گناه بدترین و صعبترین بلاها و بمرتبه نقیض و مخالف خدای مقدس و در حضورش چنان زشت و قبیح است که شخص گناهکار هرگز مقبول درگاه خداوندگار نمی تواند گشت بلکه بعزت گناهان خود دایماً از قرب حضور الهی دور و مهجور و بغضب الهی و هلاکت ابدی مقید و گرفتار خواهد بود چنانکه در آیه ۱۸ باب اول و آیات ۸ و ۹ باب ۲ نامه باهل روم مرقوم است که غضب الهی ظاهر است از آسمان بر مجموع بی دینی و ناراستی مردم که ایشان حقیقت را با شرارت باز می دارند و خشم و غضب و عذاب و عقوبت بر هر نفس بشری زبان کار مقرر است و همچنین در آیات ۲۷ و ۳۱ باب ۱۰ نامه عبرانیان مسطور و بیان گشته که برای کسی که بورطه خطرناک گناه گرفتار شده چیزی نمانده است مگر انتظار هیبت ناک جزا و غیرت آنشی که محاصمان را فرو خواهد گرفت و بدستهای خدای حی گرفتار گشتن بغایت هولناک است و در آیه ۱۰ باب ۳ نامه بگلتیان ثبت است که ملعون باد هر کس که ثابت نباشد در تمامی نوشتههای شریعت تا آنکه همه را بجا بیارد و همچنین در آیات ۱۰ و ۱۱ باب ۲ نامه یعقوب مکتوب گشته که اگر کسی تمام شریعت را نگاه دارد و یک جز او را سهل انگار همه را مقصر شده است از آن رو که آن کس که فرمود زنا مکن نیز فرمود که قتل مکن پس اگر تو زنا نمائی لیکن قتل کنی از شریعت تجاوز نموده یعنی چون یک گناه هم که آدمی عمداً و طوعاً مرتکب آن گشته از

تجاوز اراده الهی که مجموعه شریعت است بصدور رسیده پس یک معصیت هم در حضور خدا تجاوز تمامی شریعت خواهد بود و نیز مبرهن است که کسی که عمداً و طوعاً از یک امر الهی تجاوز نماید هر آئینه چنان کس به مجرد حصول علت و فرصت از حکم دیگر نیز بلکه از تمامی احکام تجاوز خواهد ورزید بلی نظر بمضمون هدایت نمون آیات کتب مقدسه گناه مرتبه در حضور خداوندگار قبیح و ناگوار است که یک گناه هم آدمی را بغضب الهی گرفتار می سازد و نتایج و مواخذه آن چنان سخت و شدید اند که او را مستوجب هلاکت ابدی می گردانند چنانچه حضرت آدم بسبب یک گناه بغضب الهی گرفتار گشته و از بهشت بیرون انداخته شده بود بنابر این در آیات کتب مذکوره بواضحی تمام ذکر گشته که هیچ کس بهیچ وجهی از مواخذه و عقوبات گناهان خود خلاص و نجات حاصل نمی تواند ساخت از قراری که در آیه ۱۶ باب دوم نامه بگلتیان واضح و بیان گشته که مردم از اعمال شرعی عدالت نمی یابند بدین عبارت که هرچندی که آدمی تمامی احکام محکومه و مرقومه شریعت الهی را بانجام رساند باز در نزد خدا چنان عدالت و ثوابی نخواهد داشت که کفاره گناهش تواند بود یا بخدا لازم آید که در ادای آن او را بخود قبول کرده در عوض آن نجات و جلال آن عالم را باو بدهد بلکه اگر احیاناً آدمی تمامی اوامر و مناهي الهی را بجا آرد باز زیاده بر آن که بوی واجب است نکرده و نظر باین نیز در نزد خدا ثوابی نخواهد داشت چنانکه مسیح در آیات ۹ و ۱۰ باب ۱۷ لوقا فرموده که آیا کیست آنکه ممنون شود از غلام که آنچه فرموده است بجا آرد مظنه ندارم و همچنین است شمارا چون آنکه مقرر شده است کنید بگوئید که ما بندگان بی منفعت هستیم زیرا که آنچه بر ما واجب بود کردنش همان را کردیم و در آیات ۷ و ۸ زبور ۳۹ مسطور گشته که بهیچ وجه کسی برادر خود را فدیة نتواند کرد و دبت خود را نیز بخدا نتواند داد زیرا که فدیة جان ایشان کران است و تا به ابد موقوف است و همچنین در آیات ۳۶ و ۳۷ باب هشتم



مرقس خود مسیح فرموده که اگر انسان تمامی دنیا را جمع نماید و نفس خود را تلف سازد چه فائده بجهت وی خواهد داشت یا آنکه انسان چه چیز بعوض جان خود خواهد داد پس انسان مالک چیزی نیست و هرگز مصدر چنان عملی نمی تواند گشت که بوسیله آن عفو گناه را تحصیل نماید و اگرچه تمامی چیزها که او را میسر است بدهد و همگی آن اعمال را که بر آنها استطاعت دارد بانجام رساند باز با مجموع آنها عفو گناه و نجات خود را حاصل نمی تواند ساخت و بنابر معنی این و سایر آیات کتب مقدسه تماماً واضح و آشکار است که توبه و انابه نیز کفاره گناه و سبب نجات ابداً نخواهد بود بلکه نظر بمضمون هدایت نمون آیات کلام خدا توبه و انابه فقط در آن حال مقبول درگاه الهی و سبب عفو و نجات می گردد که وابسته ایمان بکفاره و نجات یسوع مسیح باشد چنانچه من بعد مذکور و بیان خواهد شد بلی گناه را از خود دفع و مواخذه آن را رفع ساختن در قوه هیچ بشری نیست زیرا که کفاره ذنوب چنان گران بها است که انجام آن باحادی از بشر ابداً امکان ندارد و چون خدا بنابر تقاضای تقدس و عدالت نمی خواست و نمی توانست که گناه را بی کفاره مقبول عدالت خود عفو فرماید چنانچه این فقره سابقاً مدلل گشت و از آیات کتب مقدسه نیز که مذکور ساختیم و خواهیم ساخت واضح و روشن است و خدا بنابر وفور مرحمت خود نخواست که بنی نوع بشر در قید گناه مانده هلاک گردند لهذا نظر بکثرت رحمت و عنایت بی غایت خود جهت بندگان گناهکار علاج و چاره دیده کفاره حاضر و مهیا نمود یعنی کلمه ازیله که از ازل نزد خدا و خدا بود و عبارت از مسیح است مجسم گردیده در میان آدمیان قرار گرفت چنان که در آیات اول الی ۳ باب اول یوحنا مسطور است که بود در ابتدا کلمه و آن کلمه خدا بود و همان در ابتدا نزد خدا بود و هر چیز بواسطت او موجود شد و بغير از و هیچ چیز از چیزهایی که موجود شده است وجود نیافت و در آیه ۱۵ باب اول نامه بقلسیان و در آیه ۳ باب اول نامه

بعبرانیان چندین مرقوم و بیان گشته که او (یعنی مسیح) روئیت خدای غیر مرئی است و پیش از همه مخلوقات متولد شد و او تابش جلال و سکه وجودش بود و همگی اشیارا بجبریان قوت خود متحمل گشته گناهان مارا بنفس خود محو نمود و در آیه ۱۴ باب اول یوحنا ترقیم یافته که آن کلمه مجسم شده در میان ما قرار گرفت و تجلی او را ما دیدیم و آن تجلی بود که شایسته یگانه پدر بود و پیر از مهربانی و راستی بود و توجیه این مقال که کلمه ازلیه مجسم گشت این است که بدن انسانی را مانند لباس بخود قبول نموده به یسوع مسیح مسیّی گشت و بحسب صفت ظاهری چون سائر مردم انسان بود چنانچه در آیات ۲ و ۷ باب ۲ نامه باهل فیلیپی مسطور است که چون او تمثال خدا بود و تساوی با خدا را تعدی ندانست لیکن خود را پست نموده مثال بندگی را گرفته در صورت خلق بدیدار گشت و هرچندی که مسیح از حیثیت صفت ظاهری مانند سائر مردم بوده باز در گناه با آنها شباهتی و شراکتی نداشته بلکه از گناه و خطا بالمره عاری و بری و در کمال پاکی و درجه اکملیت بوده است بذا بر این آن بدن نیز که کلمه یعنی پسر خدا مانند لباس بر خود قبول نموده مانند ابدان سائر مردم موجود نگشته است بلکه بروجه اعجاز بدون پدر از بطن مطهر مریم تولد یافت و این مرحله که مسیح بی گناه و در کمال پاکی و در مرتبه الوهیت است از آیات مبینات انجیل بواضح تمام آشکار و یقین می گردد از آنجمله در آیه ۴۶ باب ۸ یوحنا خود مسیح بیهودیان می فرماید که کیست از شما که مرا بگناه ملزم کند و همچنین در آیه ۲۲ باب ۲ نامه اول پطرس مسطور است که او گناه نکرد و در دهانش تقلب یافت نشد و در آیه ۱۵ باب ۴ و آیه ۲۶ باب ۷ نامه بعبرانیان مرقوم و بیان گشته که یسوع مسیح در هر امر مشابه ما بود جز در گناه و اینچنین کاهن بزرگ مارا شایسته است که معصوم و بی ضرر و ناآلوده و از گناهان متنفر و رفیع تر از آسمانها باشد و در آیات ۳ و ۹ باب ۲ نامه بقلسیان تحریر یافته که همگی خراین دانش

و بینش در مسیح مستتر است زیرا که در وی مسکن می نماید تمامی الهیت از روی جسم و در آیه ۶ باب ۱۴ و آیه ۲۳ باب ۸ و آیه ۹ باب ۱۴ یوحنا خود مسیح فرموده است که من راه راستی و حیاتم هیچ کس نزد پدر بغیر از وسیله من نمی آید شما از تحتانی هستید و من از فوقانی هستم شما از این جهان هستید و من از این جهان نیستم آن کس که مرا دیده است پدر را دیده است و ایضاً در آیات ۳۰ و ۳۸ باب ۱۰ یوحنا گفته که من و پدر یک هستیم بدانید و باور کنید که پدر در من است و من در او و همچنین در آیه ۵ باب ۹ نامه باهل روم مرقوم است که مسیح خدای فوق همه است مبارک باد تا بابد آمین لهذا مسیح در میان تمامی مردم آن شخص وحید و فرید است که بی گناه و خطا و در علی مدارج پاکي و اکملیت و در مرتبه الهیت بوده و در این حال که او نه تنها صفت بشریت بلکه بنابر باطن صفت الهیت نیز داشته است پس محض او را و بس آن قوت و قدرت و آن رتبه و منزلت بوده که کفاره مقبول درگاه الهی را حاصل ساخته و در میان بندگان گناهار و خدای عادل و مقدس میانجی و شفیع گردد فلذا از عین محبت بی نهایت خود که در ماده گناهگران داشته بازخواست مستوجه آنها را بر خود قبول نموده بعوض آنها زحمات بسیار و بی شمار کشید و بدست یهودیان مصلوب گشته با درد و محنت و رنج و مصیبت زیاده از حد و حصر بالای صلیب مرد و مدفون گشته در روز سوم از قبر قیام نمود و چهل روز بعد از آن در نظر و حضور شاگردان خود با آسمان صعود فرمود از قراری که این گذارشات در بابهای اواخر مثنی و لوقا و یوحنا و در باب اول اعمال حواریان مفصلاً مرقوم و بیان گشته است و یسوع مسیح بعثت همین زحمات و مرگ پاداش گناه و کفاره مقبول درگاه الهی را حاضر و بندگان گناهکار را از بازخواست مستوجه و عقوبت جهنم خلاص و آنها را مقبول خدا و مالک بخت حقیقی و ابدی ساخته است و اینکه مسیح زحمات و مرگ مذکور را نه بعثت عاجزی

و ناتوانی از یهودیان کشیده و دیده بلکه محض از راه محبت موفوره خود  
جهت نجات مردم بر خود قبول نموده است از اکثر آیات کتب مقدسه  
واضح و معلوم می گردد از آن جمله در آیات ۱۵ و ۱۸ باب ۱۰ یوحنا خود مسیح  
فرموده که من جان خود را برای گوسفندان می نهم بر گذاشتنش اختیار دارم  
و اختیار دارم که آن را باز گیرم و همچنین در آیه ۱۱ باب ۱۸ یوحنا و در آیات  
۵۳ و ۵۴ باب ۲۱ متی خود مسیح بطرس گفته است که آیا پیاله که پدر  
بمن داده است من آنرا نیاشام آیا تصور می نمایی که الحال استطاعت  
آن ندارم که بپدر خود استغاثه نمایم که زیاده تر از دوازده جوق از ملائکه حاضر  
گرداند لیکن در این صورت بچه نهج آن نوشتها که می گوید چنین واقع  
شدن ضرور است کامل خواهد گشت پوشیده نماند که تا یسوع مسیح  
میانجی و شفیع گناهکاران توانست گشت می بایست که هم صفت  
بشریت و هم صفت الوهیت داشته باشد یعنی صفت نخست جهت  
شفیع گناهکاران لازم بود تا مانند یکی از آنها گردیده و باز خواست گناهان  
ایشان را در مقام آنها کشیده تقاضای عدالت را بانجام رساند و بسبب زحمات  
و مرگی که در عوض آنها بر خود قبول نموده عفو گناه و نجات را جهت ایشان  
حاصل و مهیا سازد و صفت ثانی جهت آن رتبه و منزلت بر او لازم بود که  
نظر بآن در نزد خدای عادل و مقدس میانجی و شفیع گناهکاران توانست  
گردید و زحمات و مرگش که در عوض ایشان بر خود قبول نموده و کشیده  
است چنان قدر و قیمت و مرتبه و منزلت داشته باشد که در حضور پروردگار  
پاداش و کفاره گناهان تمامی مردم و باعث عفو و نجات همگی گناهکاران  
تواند گشت لهذا اگر مسیح فقط در مرتبه بشریت می بود هر آئینه مانند  
سائر مردم و پیغمبران هرگز آن قدر و منزلت نمی داشت که کفاره ذنوب را  
حاصل نموده شفیع گناهکاران و باعث نجات ایشان گردد و در آن صورت  
از او نیز امید نجات داشتن باطل و خلاف می بود پس چون مسیح هم  
در صفت الوهیت و هم در صفت بشریت بوده محض بدان طریق این

امر عظیم صورت امکان پذیرفت و این فقره که یسوع مسیح فی الحقیقت صفات مذکوره را داشته و بخود نسبت داده است در کتاب مسیحی بمفتاح الاسرار مفصلاً بیان و مدلل گردیده و در بطون کتاب مزبور این نیز بیان گشته است که مسیح بچه وجه پسر خدا خوانده می شود و او را بچه عبارت در مرتبه الهیّت بابست دانست پس اگر ترا ای مطالعه کننده در باب این مطلب غبار شکی بر صفحه قلب نشسته باشد خواهی که آن را زائل ساخته در معنی مطلب مزبور غور رسی نمائی لازم آن است که کتاب مذکور را مطالعه فرمائی و چون مطالب فوق الذکر در آن کتاب بوضوحی تمام به ثبوت رسیده است لهذا عنان کمیت قلم را از بیان و ثبوت آن در صفحات این اوراق باز کشیدیم

الغرض وسیله عفو گناه و تحصیل نجات که جهت گناهکاران از خدا مقرر و مهیا و در انجیل بیان و هویدا گشته همان زحمات و مرگ یسوع مسیح است چنانکه هر کس که بمسیح ایمان آرد و کفاره او را قبول نماید تمامی گناهانش عفو و برای خاطر مسیح رضامندی الهی شامل حالش گشته مالک بخت حقیقی و ابدی خواهد شد بنحوی که مطلب مذکور از آیات کتب مقدسه واضح و آشکار است از آن جمله در آیات ۱۹ و ۲۱ باب ۵ نامه ۲ باهل قرننس چنین مسطور گشته که خدا در مسیح بوده دنیا را بسوی خود برمی گرداند و خطایای آنها را بر آنها نمی گیرد زیرا آنکس را که گناه را نشناخت در راه ما کفاره گناه قرار داد تا آنکه ما نفس عدالت خدائی در وی شویم و یحیا در خصوص مسیح از قراری که در آیه ۲۹ باب اوّل یوحنا مرقوم یافته گفته است که اینک برّۀ خدا که گناه خلق جهان را رفع می کند و همچنین اشعیا نبی که هفت صد سال قبل از مسیح بوده در خصوص بیان کفاره و نجات حاصل شونده بوساطت مسیح در آیات ۴ و ۵ باب ۵۳ کتاب خود چنین خبر داده و گفته است که فی الحقیقت او بیماریهای ما را برداشت و غمهای ما را حامل شد ما دانستیم که معذب و زده شده

خدا و مضروب است او بسبب گناهان ما مجروح شد و برای خبائث ما عقوبت یافت سیاستی که سلامتی ما از آن حاصل شد بر او بار کردند و از جراحتهای او ما شفا یافتیم و در آیه ۱۳ باب ۳ نامه بگلتیان مرقوم و بیان گشته که مسیح ما را از لعنت شریعت فدیه گردیده است که بجای ما مورد لعنت شد از آنجا که نوشته شده که ملعون است هر کس که از دار آویخته شده است و خود مسیح چنانکه در آیه ۲۸ باب ۲۰ و در آیه ۲۸ باب ۲۶ متنی مسطور است برحمت و مرگ خود و بنجائی که بدان استصواب جهت گناهکاران بایستش حاصل کرد اشاره نموده چنین فرموده که فرزند انسان برای مخدومی نیامده بلکه بجهت خادمی و از بهر آن که جان خود را فدای خلق بسیاری نماید و خونس بجهت آمرزش گناهان بسیاری ریخت خواهد شد و در آیه ۱۸ باب ۳ نامه اول پطرس تسطیر یافته که مسیح در راه گناهان و عادل در راه ظالمان یکبار عقوبت کشید تا آنکه ما را بسوی خدا آورد و در آیات ۶ و ۷ باب اول نامه بافسسیان مذکور است که خدا بسبب مسیح ما را مقبول نمود در محبوب خود و در وی فدیه یافته ایم بعلت خونس یعنی آمرزش گناهان را از استغناي فضلش و در آیات ۱۸ و ۱۹ باب ۵ نامه باهل روم مرقوم است که چنانچه بیک خطا بر همه مردم حکم بالزام شد بهمان طور بیک راست کرداری (که عبارت از مسیح است) همه مردم را فتوی شده است تا منسوب شدن بعدالت زندگی که چنانچه بسبب معصیت یک شخص بسیار کسان گناهکار مقرر گردیدند بهمین طور بسبب اطاعت یک شخص بسیار کسان عادل شمرده خواهند شد و در آیه ۲۶ باب ۹ نامه بعبرانیان بیان گشته که مسیح در اواخر ظاهر گشت تا گناه را بقریائی خود ناچیز سازد لهذا در آیات ۱۸ و ۱۹ باب اول نامه اول پطرس مذکور است که می دانید که چیزهای فانی چون طلا و نقره رهائی نیافتید از اطوار باطل خود که بتواتر بشما رسیده بود بلکه بخون گران بهای مسیح که چون بزه بی عیب و بیداغ بود

حال از مضامین هدایت قرین آیات مسطوره بگلی واضح و یقین است که عقوبات و مواخذه تمامی گناهان را یسوع مسیح بر خود قبول فرموده و در عوض گناه گاران مورد زحمات گشته در بالای صلیب مرد و بعد از دفن از قبر قیام کرد و بهمین وسیله کفاره گناه ایشان را حاصل و انجام نموده و ایشان را از بازخواست کناه و عذاب جهنم خلاص ساخته شفیع و موجب نجات و بخت حقیقی و ابدی ایمان آورندگان گردیده است و مطلب اصلی از ظهور یسوع مسیح همین بوده که بجهت بندگان گناهگار تحصیل نجات نماید نه آنکه تعلیم و نصیحت دهد زیرا که انجام امر تعلیم و نصیحت بواسطت پیغمبران و حواریان نیز ممکن بودی چرا که خدا آنها را بجهت همین مطلب فرستاده بود لیکن این امر عظیم یعنی کفاره گناه را تحصیل کردن و گناهکاران را از هلاکت ابدی و عذاب جهنم خلاص ساختن و شفیع و باعث نجات ایشان گشتن بهیچ یک از پیغمبران و رسولان و فرشتگان ممکن نبوده بلکه محض بیسوع مسیح زیرا که او از مخلوق خارج و در کمال انتها و مرتبه الوهیت بوده آن قدر و منزلت را داشته است که شفیع و رها کننده سلسله انسانی گردد بنابر این ظهور مسیح و زحمات و مرگ و قیام و صعود او عمده ترین تمامی وقایع اتفاقی عالم است و با ظهور او انوار آفتاب اشفاق و الطاف الهی باز پرتو افکن ساحت احوال ساکنان عالم ظلمانی گشته و با قیام او دل مردگان وادی معصیت احیا و از مقابر هلاکت ابدی قیام نموده و عین الحیوة حقیقی برای ایشان روان و باب آسمان بر روی شان کشاده و مفتوح گشته حتی چنانکه از آیات کلام ربّانی مفهوم می گردد مرگ و قیام مسیح بنیاد و باعث تجدید و تجلیل تمامی عالم گردیده است نظر باین همگی پیغمبران در ایّام سلف در باره ظهور و نجات مسیح اخبار نموده مردم را باو امیدوار ساخته اند چنان که این مطلب بهر کسی که از کتب پیغمبران مذکور خبردار باشد واضح و در فصل سوم باب دوم کتاب میزان الحق نیز بیان و عیان گشته است

و نجات حاصل گشته با مسیح نه نجاتی است که محض مختص بعضی مردم یا چندی از ملل بوده باشد بلکه آب حیات است که از برای تمامی سلسله انسان در جریان چنان که هر کس از آن می تواند آشامید و زندگی یافت حتی بزرگترین گناهکاران را نیز میسر است که از آن نجات مستفیض و بهره ور گشته بسبب آن پاک و از بازخواست گناه خود خلاصی یابند بنحوی که از آیات کتب مقدسه مفهوم می گردد از آن جمله در آیات ۵ و ۶ باب ۲ نامه اول به تیموتئوس مسطور است که یک خدا است و در میان خدا و خلق یک واسطه است و او انسان یسوع مسیح است که خود را در راه همه فدیہ داد و همچنین در آیه ۷ باب اول نامه اول یوحنا مرقوم گشته که خون پسر خدا یسوع مسیح ما را از هر گناه پاک می سازد و ایضاً در آیه ۲ باب ۳ همان نامه ترقیم یافته که مسیح بجهت گناهان ما نه گناهان ما و بس بلکه همه جهان کفارت است و داود در آیات ۲ و ۳ زبور ۱۰۳ گفته است که ای جان من بر خداوند آفرین بخوان و تمامی نعمتهای او را فراموش مکن که او جمیع گناهانت را عفو می نماید و هر بیماری ترا شفا می بخشد و در آیه ۱۸ باب اول کتاب اشعیا پیغمبر ذکر گشته که خداوند می فرماید با وجود آنکه گناهان شما چون قرمز باشد باز مانند برف سفید خواهد شد و با وجود آنکه ارغوانی بوده باز مثل کرگ خواهد گردید و در آیه ۱۲ باب ۹ و در آیه ۱۴ باب ۱۰ نامه عبرانیان مرقوم و بیان گردیده که مسیح با خون خود یکبار بمکان اقدس برآمده (برای ما) قدیمه ابدی را یافت و بیک قربانی تا بابد کامل گردانیده است مصفا شوندگان را لهذا هر چه جهت نجات گناه گاران ضرور بوده تمامی آنها یسوع مسیح در عوض و برای ایشان کرده و بانجام و اتمام رسانیده است چنانکه لازم نیست که آدمی اول حسنه بکند و یا خود را اندکی صاف و از گناه پاک سازد تا بدین طریق در نجات مسیح شراکت بهم رسانیده بعد بوسیله آن نجات بالکلیه پاک و خلاص گشته قابل قرب حضور الهی گردد یعنی چون بهیچ وجه



ممکن نیست که انسان خود را از یک گناه هم پاک و یا باطن خود را اندکی صاف گرداند پس خدا آدمی را ماذون ساخته و امر نموده است که در همان حال که هست با همه گناهان و تمامی ناپاکی درونی خود بسر چشمه حیات نجات مسیح واصل گشته بوسیله آن از تمامی گناهان شسته و خلاص و از کل ناپاکی منزّه و مصفا گردد باین شرط و پس که نجات و شفاعت مسیح را قلباً قبول کرده و او را از صمیم قلب دوست داشته اطاعتش کند و نجات مذکوره بوسیله ایمان حاصل می شود چنانچه کسی که قلباً بیسوع مسیح ایمان آورده و او را فرزند خدا و در مرتبه الوهیت و میاجی و رهاننده خود و کل مردم دانسته و معتقد باشد که یسوع مسیح بازخواست گناه را کشیده و جهت خلاص و نجات گناهکاران زحمات و مرگ را بر خود قبول و بعد از دفن قیام نموده است آن چنان کس بوسیله همین ایمان در نجات مسیح شراکت بهم رسانیده عفو تمامی گناهان خود را حاصل و بوساطت مسیح مقبول حضور خدای تعالی گردیده و تمامی الطاف و اشفاق الهی شامل حالش گشته مالک بخت جاودانی و حقیقی می گردد بقراری که از آیات آتیّه انجیل واضحه معلوم می شود مثلاً در آیات ۱۶ و ۳۶ باب ۳ یوحنا مرقوم است که خدا آن قدر جهان را دوست داشت که فرزند یگانه خود را از زانی فرمود که تا هر کس بر او ایمان آورد هلاک نشود بلکه زندگانی جاوید یابد و آن کس که به پسر ایمان آورده است زندگانی جاودان دارد و آن کس که سخن پسر را نمی شنود زندگانی را نخواهد دید بلکه غضب الهی بر وی می ماند و همچنین هنگامی که مسیح صعود می نمود بشاگردان خود خطاب کرده چنانکه در آیات ۱۵ و ۱۶ باب ۱۱ مرقس مسطور است فرمود که بهمگی جهان رفته جمیع خلایق را باین مژده ندا نمائید که بر آن که ایمان آرد و غسل تعمید می نماید ناجی خواهد شد لیکن آن که ایمان نمی آرد بر او حکم خواهد شد و پولس حواری چنان که در آیات ۳۸ و ۳۹ باب ۱۳ اعمال حواریان مسطور است بیهودیان گفته که ای برادران معلوم باد شمارا

که بوساطت یسوع مسیح بشما بآمرزش گناهان خبر داده می شود و هر چیز را که در شریعت موسی شما از آن نتوانستید عادل شمرده شد بوساطت این شخص هر کس که ایمان آورد عادل شمرده خواهد گردید ایضا حواری مذکور بزندان بانی که سوال نموده گفت که مرا چه باید کردن که رستگار شوم از قراری که در آیه ۳۱ باب ۱۶ اعمال حواریان مرقوم است تقریر نمود که بر یسوع مسیح خداوند ایمان بیاور که تو و خاندانت رستگاری خواهید یافت و در آیه ۴۳ باب ۱۰ همان کتاب مذکور گشته که همگی پیغمبران بر یسوع مسیح شهادت دادند که هر کس که بروی ایمان آورد آمرزش گناهانش را باسم وی خواهد یافت و در آیات ۲۰ الی ۲۴ باب ۳ نامه باهل روم مرقوم است که چون بسبب اعمال شرعی هیچ بشری در نزد خدا عادل شمرده نخواهد شد بلکه بشریعت ثبوت گناه می شود اما حال عدالت خدائی در خارج از شریعت نمودار شده است و شریعت و پیغمبران شهادت بآن می دهند آن عدالت خدائی که بوساطت ایمان بر یسوع مسیح بر همگی و با همگی که ایمان می آورند می شود بنوعی که توفیری نباشد بعلت آنکه تمامی گناهکار اند و در ستایش خدائی قاصر پس مفت بکرم او بوسیله فدیه یسوع مسیح عادل شمرده می شوند و ایضا در آیه ۵ باب ۴ همان نامه مذکور گشته که آن کس که عمل بجا نمی آرد بلکه بر آن کس که بیدینان را بعدالت منسوب می کند ایمان می آورد همان است که ایمانش بعدالت منسوب می شود پس برای تحصیل عفو و نجات همان ایمان بمسیح و کفاره اش لازم است و بس نهایت این ایمان مانند ایمان دین محمدیه نیست که محض اقرار و تقریر کلمات چند و باور نمودن تعلیمات قرآن است و بمحبت خدا و پاکی درونی رجوعی ندارد ایمان مذکور ایمان قلبی است که هم بعلم از یسوع مسیح و هم بمحبت باطنی نسبت باو وابسته است چنانکه ایمان مسیحیه هم توبه و انابه حقیقی را در درون ایمان آورنده می انگیزد و هم شعله حب خدا را در مجمر قلبش

مشتعل ساخته هم خواهش و هوس و هم قوه انجم اوامر الهی را باو می بخشد زیرا که ایمان مزبور قوی است باطنی و الهی که بسبب مسیح و کفاره اش از عالم بالا بدرون شخص ریخته می شود و او را از گناه و خواهش بدی و حب دنیا دور و باطنش را تغئیر و تبدیل داده پاک و پرنور و سلوک ظاهریش را خوب و مرغوب می سازد بطریقی که قلبش از محبت الهی مملو گشته با بهجت و مسرت سالک طریق هدا و حافظ احکام خدا و مالک خوشحالی درونی و بخت حقیقی می گردد چنانکه در فصل آتیّه مفصلاً بیان و عیان خواهد گشت

در این صورت هر کس که فی الحقیقه بمسیح ایمان آورده باید دانسته و فهمیده باشد که در حضور پروردگار بجه مرتبه گناهکار و بعثت گناهان پیشمار خود لائق غضب قادر قهار و عذاب نار گردیده است و باید دانسته باشد که باطنش چنان ناپاک و مردار است که هرگز بخداوندگار مقدّس تقرب نمی تواند جست و آن قوت و توانا نیز ندارد که فی نفسه خود را از ناپاکی باطنی و از بازخواست مستوجبۀ گناهان خود خلاص و آزاد سازد و هم باید که از این احوال پر ملال درونی و بیرونی قلباً غمناک و نادم بوده غم و درد او همان باشد که از اراده و احکام خدای مقدّس و علّام که تمامی کرامات و نعمات را باو عطا فرموده آن قدر تجاوز و مخالفت ورزیده است و علاوه بر اینها باید دانسته و درک کرده باشد که گناهان او باعث و علّت رحمت و مرگ مسیح گشته که نظر بوفور مرحمتش بازخواست و عقوبات گناهان را در عوض او کشیده و چشیده او را از آنها آزادی بخشیده و نجات داده است فی الجمله تمامی اینها در ضمن ایمان حقیقی مندرج اند و کسی که مطالب مذکوره را دریافت ننموده و نفهمیده و در خود هنوز مشاهده نکرده است ایمانش هم ایمان حقیقی و قلبی نخواهد بود بلکه محض عقلی و تعلیمی و از ان ایمان حقیقی این نیّت و خواهش نیز صادر می شود که آدمی گناه را قلباً قبیح و شنیع و مکروه و منفور دانسته از ان دوری و کناره

می جوید و خدا را قلباً دوست داشته مطیع و منقادش می گردد زیرا که توبه حقیقی و مقبول خداوند ذوالجلال همان نیت و حال است و در هر اوقات وابسته ایمان حقیقی است بنوعی که اگر کسی از گناهان خود چنان ملالت و ندامت نداشته و نهال نیت و محبت و اطاعت خدا را در جویبار قلبش نکاشته و ثمره آنرا نچیده باشد هر آئینه چنان کس ایمان حقیقی را که تحصیل نجات وابسته آن است هنوز نیافته و اگر ادعای ایمان هم بکند ایمان او محض ایمان عقلی و ظاهری خواهد بود که آدمی را نه نجات می بخشد و نه درونش را پاک و مصفا و نه رفتارش را درست و موافق احکام الهی می سازد

و چون توبه حقیقی وابسته ایمان حقیقی است نظر باین توبه و ایمان در اکثر آیات انجیل و ابسته یکدیگر مسطور و بیان گشته چنانچه در آیه ۱۵ باب اول مرقس ذکر گشته که یسوع می فرمود توبه نمائید و باین بشارت خجسته اعتقاد آرید و در آیه ۴۷ باب ۲۴ لوقا خود مسیح بشاگردانش فرموده است که باید از اورشلیم آغاز شده ندا بتوبه و آمرزش گناهان در همه قبائل با اسمم کرده شود و پطرس حواری هنگامی که یهودیان سوال نموده گفته اند که آیا چه کنیم که نجات یابیم از قراری که در آیه ۳۸ باب ۲ اعمال حواریان مرقوم است بایشان جواب داده گفت که توبه کنید و هریک از شما با اسم یسوع مسیح بجهت آمرزش گناهان غسل بیابد که روح القدس را بانعام خواهید یافت و ایضاً در آیه ۲۱ باب ۲۰ همان کتاب پولس حواری چنین فرموده است که پیوسته با یهودیان و یونانیان در ندای توبه بسوی خدا و ایمان برخداوند ما یسوع مسیح مشغول بودم

نهایت آدمی را آن قوت و استطاعت نیست که ایمان و توبه مذکوره را فی نفسه خود اخذ و تحصیل نماید بلکه ضرور است که خدا باو عطا فرماید که آنرا نیز او بنابر کفاره مسیح بوسیله روح القدس در قلب هر کس که کلمات و اخبار انجیل را بگوش هوش نیوشیده و یا با تفکر مطالعه نموده

طالب حقیقت و نجات گردد بعمل خواهد آورد چنانکه از آیات آتیّه انجیل معلوم می گردد مثلاً در آیه ۱۳ باب ۲ نامه باهل فیلی مسطور گشته که خدا است که در شما تاثیر می نماید که تا برضا بخواهید و بکنید و هر عملی را بدون هنگامه و مجادله بجا آرید و در آیه ۲۹ باب ۶ یوحنا مسیح فرموده که کار خدا این است که بر آن کس که او فرستاده است ایمان آورد و در آیه ۲ باب ۱۲ نامه بعبریان مذکور است که یسوع مسیح بنا کننده و کامل سازنده ایمان است و در آیه ۱۷ باب ۱۰ نامه باهل روم مرقم گردیده که ایمان از شنیدن حاصل می شود و شنیدن از کلام خدا و همچنین ذکر گشته که توبه نیز عمل خدائی است در انسان چنانچه در آیه ۱۸ باب ۱۱ اعمال حواریان مسطور و بیان گردیده که پس خدا را سپاس نموده گفتند که بی شک که خدا بقبائل نیز توبه حیات بخش را کرامت کرده است و ایضاً در آیه ۳۱ باب ۵ همان کتاب تحریر یافته که یسوع مسیح را خدا پیشوا و نجات دهنده بردست راست خود بلند کرده است تا توبه و آمرزش گناهان را باسرایل عطا نماید

و چون چنانکه از آیات مبینات کتب مقدسه معلوم و یقین می گردد اراده ازل و مشیت لم یزلی برین قرار گرفته که هیچ کس هلاک نگیرد بلکه همگیان نجات یابند لهذا نجات حاصل گشته بواسطت مسیح بکافه خلایق نسبت و اختصاص دارد و مسیح نیز بشاگردان و تابعان خود امر نموده است که انجیل را بعموم طوائف بیان و معلوم سازند پس از اینها بالتّمام یقین می گردد که خدا در هر حال راغب و آماده است که توبه و ایمان مذکور را در قلب هر کس که مژده انجیل و نجات مسیح را شنیده طالب نجات باشد بعمل آرد و آدمی را بدین وسیله مشترک نجات مسیح و مالک بخت حقیقی و ابدی سازد لهذا توبه و ایمان عمل خدا است نه آنکه بی ایمانی نیز بلکه آن از خود انسان صادر می گردد زیرا که خدا بی ایمانی و هلاکت را بهیچ کس قسمت و مقدر نکرده و هیچ مخلوقی را بجهت طعمه آتش جهنّم

نیافریده که چنین گمان بدیهه ضدّ و نقیض عدالت و رحمت الهی است بلکه چون خدا انسان را فاعل مختار گردانیده پس او را آن قدرت و توان می باشد که حرکات باطنی را که خدا بواسطه روح القدس در درون او برمی انگیزد از خود رت کند و آنها را مغلوب و خاموش ساخته و از نظر اندازد و به مژده انجیل و خبر نجات مسیح متوجه نگردیده از آن ابا نماید و بدین نوع مانع ایمان و توبه گردد که خدا در او بعمل آوردن می خواهد زیرا که خدا آدمی را جبراً و کرهاً بایمان و نجات نمی کشد پس اگر کسی در بی ایمانی مانده بهلاکت ابدی و عذاب جهنّم گرفتار شود هر آینه تقصیر و عمل خود او است و پس چنان که مسیح نیز بهمین مطلب اشاره نموده در آیه ۴۰ باب ۵ یوحنا به یهودیان فرموده است که شما نمی خواهید بنزد من بیایید تا زندگانی بیابید و همچنین در آیه ۳۷ باب ۲۳ متی اورشلیم را که کنایه از یهودیان است مخاطب ساخته فرموده است که ای اورشلیم اورشلیم که کشنده پیغمبران و سنگسار کننده آنان که بتو فرستاده شده اند می باشی چند بار خواستم که فرزندان ترا چنانچه مرغ چوچهایی خود را در زیر بال خود جمع می نماید جمع نمایم و ابا نمودید و در آیه ۵۱ باب ۷ اعمال حواریان استغفار به یهودیان گفته است که ای گردنکشان که در دل و گوش نامختونید شما همیشه معارضه با روح القدس می نمائید آن چنان که پدران شما می کردند می کنید در این صورت هر آنکه بهلاکت و عذاب جهنّم گرفتار شود بعّلت تقصیر خود می شود نه بنابر قسمت و تقدیر پروردگار لهذا قول و تعلیم انجیل در این باب نیز تماماً موافق و مطابق رحمت و عدالت خداوند جلیل است نهایت در خصوص مطلب مذکور آنچه از مضمون قرآن مفهوم می گردد این است که خدا بعضی مردم را با ایمان و بعضی را بی ایمان خلق کرده چنانکه ایمان آنها بهیچ وجه باطل و بجهت اینها ابداً ایمان حاصل نخواهد گشت زیرا که خدا بی ایمانی را باینان مقدر و قسمت نموده ایشان را جهت عذاب جهنّم خلق کرده است چنانچه در سورة الاعمال ارقام

یافته که من یشاء الله یضلهُ ومن یشاء یجعلهُ علی صراطٍ مستقیم یعنی انکه را خواهد خدا گمراه کند اورا و هر کرا خواهد بکند اورا بر راه راست و همچنین در سورة الاعراف مرقوم گشته که من یمهد الله فهو المهتد ومن یضلل فاولئک هم الخاسرون ولقد درانا لجهنم کثیرا من الجن والانس یعنی هر کرا راه نماید خدا پس او راه یابنده است و هر کرا گمراه کند پس ایشان زبان کاران اند و بدرستی که آفریدیم ما برای دوزخ بسیاری از دیوان و آدمیان را و متضمن به بیان و ثبوت مطلب آیات مزبوره در صفحه ۲ ورق ۲۳۶ کتاب حق الباقین حدیثی از امام محمد باقر روایت گشته که حق تعالی آفریده است خلقي را برای ایمان که هرگز از ایشان زائل نمی گردد و آفریده است خلقي را از برای کفر که هرگز از ایشان زائل نمی گردد و خلقي را در میان این دو حالت آفریده است و بعضی از ایشان ایمان را سپرده است اگر خواهد تمام کند از برای ایشان تمام می کند و اگر خواهد که سلب کند از ایشان سلب می کند نهایت نظر بمضمون آیات مذکوره و حدیث مسطوره هم عدالت و هم رحمت الهی باطل می گردد و در این حال که این مرحله محال است پس واضح و مبهرهن است که قول آیات و احادیث مزبوره باطل و بی بنا می باشد

و اگر سوال رود که خدا بآن کسان که در تمامی عمر خود مزده انجیل و نجات مسیح را نشنیده و هم فرصتی نداشته اند که از آن مخبر گردند آیا بچه نوع و طریق بانها حکم خواهد کرد جواب این است که چون خدای عالم مطلب مزبور را در کلام خود بوضوح تمام بیان و اعلام فرموده لهذا جواب مسکتی نمی توان داد لیکن بهر شخص عارف این قدر واضح و یقین است که خدا بر ایشان ظلم نخواهد کرد بلکه نظر بعدالت خود جزای لائقه اعمال ایشان را خواهد داد و در این صورت که از علم معرفت حقیقی بآنها آن قدر داده نشده و احکام الهی بایشان چنان بیان و عیان نگشته که بآن ملل داده و بیان گردیده است که خدا پیغمبران خود را بنزد آنها فرستاده

کلام خود را بر ایشان ارزانی داشت پس مطالبه که از اینها خواهد کرد از آنها نخواهد کرد چنانچه مسیح نیز در آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ باب ۱۲ لوقا فرموده است که نوکری که خواهش مولای خود را دانسته بر وفق خواهش آماده ننموده و بجا نیاورده باشد بسیار تازیانه خواهد خورد و آن کس که ندانسته کرد اموری را که قابل تازیانه باشد قلیلی تازیانه خواهد خورد و هر کس که ویرا بسیار داده اند از او بسیار خواهند طلبید و آن کس که باو زیاده سپرده اند زیاده مطالبه خواهند نمود بلکه خدا بنابر شریعت و نور حقیقت که در انصاف و عقل ایشان ثبت و بیان فرموده نظر بانجام یا تجاوز آن بر ایشان حکم خواهد نمود چنانکه نسبت بهمین مطلب در آیه ۱۲ باب ۲ نامه باهل روم مرقوم است که آنانی که بغیر شریعت گناه کرده اند بر غیر شرع هلاک خواهند شد و کسانی که با شریعت گناه کرده اند از آن شریعت حکم خواهند یافت یعنی آنانی که از شریعت مرقومه کلام الهی بی خبر بوده از شریعت انصاف و عقل تجاوز نموده گناه کرده اند مورد مواخذة خواهند گشت اما نه مورد بازخواست سخت و شدید مستوجبه اشخاصی که باوجود خبرداری از کلام الهی باز تجاوز احکام نموده اند لیکن چون احدی نیست که در همه اوقات بر وفق تقاضای انصاف و عقل عمل و سلوک نموده باشد پس آنان نیز که بدون تقصیر و تغافل خود از کلام و احکام الهی بی خبر مانده بی تقصیر و گناه نیستند و در این صورت که گناهکار اند پس تا بمسیح ایمان نیاورند و بوسیله او نجات نیابند هر آنکه بغضب کردگار و عقوبت گناهان خود گرفتار خواهند گشت لهذا کلام مسیح که در آیه ۳۲ باب ۳ یوحنا مسطور گردیده از هر جهت حق و درست خواهد بود که می فرماید هر کس که به پسر ایمان آورده است زندگانی جاودان دارد اما آن کس که سخن پسر را نمی شنود زندگانی را نخواهد دید بلکه غضب الهی بروی می ماند خلاصه راه و حقیقت و حیات او است و بس و هیچ کس تحصیل قرب حضور حضرت ذوالجلال نمی تواند کرد جز بوسیله او یعنی هیچ کس نجات نخواهد یافت و مقبول نظر پروردگار



نخواهد گشت مگر بدین وسیله که قلباً بمسیح ایمان آورده بسبب کفّاره او از بازخواست و ناپاکی گناهان خود آزاد و پاک گردیده عدالت و تقدّس و ثواب مسیح شامل حالش گشته باشد و همچنین پیغمبران و متقیانی که قبل از مسیح بوده اند از قبیل آدم و نوح و ابراهیم و داود و غیرهم عفو گناه و نجات را محض بواسطه مسیح یافته اند و هرچندی که در آن آوان جهت ایشان امکان نداشته که از کفّاره و نجات مسیح صراحتاً و واضحاً مخبر و مطلع گردند چنانچه مردمان بعد از ظهورش مطلع گردیدند لیکن در باره او بازي خبر و بی ایمان نبوده اند بلکه خدا خبر ظهور مسیح و نجاتش را بآدم بعد از معصیت او از قراری که سابق گذشت و بعد بآبراهیم و یعقوب و سایرین داده بود و موسی و داود و تمامی پیغمبران حق که پیش از مسیح مبعوث گشته در باره مسیح و کفّاره و نجاتش خبر داده اند و هم قربانی‌ها و تمامی عادات عبادات که خدا در تورات به بنی اسرائیل امر نموده بقربانی که یسوع مسیح جهت عفو گناهان با بدن خود گذرانیده و بواسطه آن نجات حاصل ساخته است مرجوع بوده و اشاره کرده اند چنانکه این فقره بر واقفان و رسیدگان مضامین تورات و انجیل واضح و عیان است در این صورت هرکس که در آن زمان بوعدهای مذکوره گوش داده و بمطلب و مقصد عادات عبادات متوجّه گردیده و می رسید از رهاننده آینده و کفّاره و نجاتش مخبر و مستکسر می گشت و باو ایمان آورده امید خود را بر او می بست و بواسطه این ایمان عفو و نجات یافته مقبول حضور خدای تعالی می گردید چنانکه مسیح بهمین مطلب اشاره نموده در آیه ۵۶ باب ۸ یوحنا بی‌پروایان فرموده است که ابراهیم پدر شما بسیار خواهش مند بود که روز مرا به بیند پس دید و خوش وقتی کرد لهذا وسیله که متقیان و ایمان آورندگان قبل از مسیح با آن عفو و نجات یافته اند همان وسیله است که بعد از مسیح عفو و نجات متعلّق و وابسته آن است محض بدین تفاوت که قبل از ظهور مسیح بکفّاره و نجاتی که بایست رهاننده آینده برای

گناهکاران بانجام رسانند اعتقاد داشته اند و بعد از ظهورش بکفاره و نجاتی که  
 رهاکننده آمده بانجام رسانیده است ایمان و امید دارند  
 و ایضاً اگر سوال کرده شود که آیا بخدای قادر و حکیم ممکن نبود که  
 نجات سلسله بنی نوع بشر را بوسیله که ماورای زحمات و مرگ مسیح بوده  
 باشد بعمل آورد \* جواب \* بدیهی است که خدای قادر مطلق بهر چیز که  
 مشیتش قرار گیرد قادر و هیچ کس را یاری آن نیست که بحکمت و قدرت  
 بی انتهای او حد و سامانی مقرر کند لیکن هرچندی که خدا با ما سروی مختصر  
 و محدود نیست باز خود بخود محدود است بدین عبارت که خدا چنان  
 چیزی و عملی را ابداً نمی خواهد و نمی تواند خواست و کرد که ضد و نقیض  
 ذات ذوالجلال یا یکی از صفاتش بوده باشد پس در این حال که خدا نظر  
 برحمت بی منتهای خود رهایی و نجات آدمیان گناهکار را خواسته و مقرر  
 داشته ظاهر و مشخص است که انجام آن را محض بدان طریق و وسیله می  
 توانست خواست و مقرر کرد که هم موافق رحمت و محبت و هم مطابق  
 تقدس و عدالتش بوده باشد پس در صورتی که پروردگار نظر بحکمت خود  
 جهت انجام امر نجات ظهور و زحمات و مرگ مسیح را مصلحت دانسته  
 و مقرر داشته است از همین صادر می گردد که وسیله مذکوره سرآمد وسائل  
 نجات و آن طریق خاصی است که نجات گناهکاران محض بآن ممکن بوده  
 زیرا اگر وسیله بهتر از آن صورت امکان می داشت بایست در آن حال خدا  
 آنرا اختیار و مقرر کرده باشد والا بحکمت بحث وارد می شد لیکن چون  
 حاکم علی الاطلاق چنانکه از آیات مبینات کتب مقدسه واضح و یقین می گردد  
 زحمات و مرگ یسوع مسیح را وسیله عفو و نجات گناهکاران گردانیده لهذا  
 از همین مرحله به ثبوت می رسد که بهترین وسائل نجات آن است و پس  
 و کیست آنکه جسارت و گستاخی نموده در این باب با حاکم علی الاطلاق  
 در مقام بحث ایستاده وسیله نجات مقرر نموده او را رد کند بلی نجات  
 حاصل و حاضر گشته بوساطت یسوع مسیح سړی است از اسرار الهی که

عقل انسانی در درک و تفصیل کنه و کیفیت آن عاجز و حیران است نهایت چنانکه وجود و ذات الهی بعلمت آنکه بدرک و فهم در نمی آید باطل و زائل نمی گردد همچنان حقیقت امر مزبور نیز بعلمت عجز و قصور در آنکه عقل باطل نمی شود و هرچندی که عقل در استفهام کم و کیف نجات مسیح سرگردان است باز بهر صاحب فطانت هوشیار بآنندک تفکری آن قدر واضح و آشکار می گردد که وسیله مذکوره تماماً موافق و مطابق رحمت و عدالت الهی و نظر باین بالکلیه بخدای رحیم و مقدس شایسته و لائق است نهایت مجموع آن وسائل نجات که عقل و مذاهب بت پرستان و قرآن بر آنها دلالت می کنند چنانچه سابقاً مذکور گشته هم مخالف و منافی تقدس و عدالت الهی اند و هم درون آدمی را پاک و او را از بدی بعید و بخدا قریب نمی سازند لیکن با کفاره مسیح هم تقاضای رحمت و هم تقاضای عدالت انجام یافته و هم درون انسان از ناپاکی پاک و رفتار ظاهریش نیز خوب و درست می گردد یعنی در این حال که خدا گناه را بهیچ وجه عفو نفرموده مگر بدین طریق که یسوع مسیح بازخواست گناه را در عوض گناهکاران کشیده و بسبب زحمات و مرگ خود پاداش و کفاره گناه حاصل نموده است تقاضای عدالت چنان انجام یافته که چون بعلمت کفاره مسیح تمامی گناهان ایمان آورنده را عفو فرموده او را مقبول خود می سازد باز هیچ نقص و قصوری بتقدس و عدالت نمی رسد بلکه صفات مذکوره باستصواب همان وسیله نجات در انتهای مراتب بیان و عیان می گردد و چون مسیح نظر بوفور محبت خود زحمات و مرگ را بجهت گناهکاران متحمل گشته و طوعاً بخود قبول فرموده و بعلمت زحمات و مرگ غبار نقص و قصوری بر دامن رتبه و جلالتش ننشسته بلکه آن زحمات جسمانی و زمانی موجب نجات و جلال و بخت جاودانی کل ایمان آورندگان گردیده است پس نسبت بمسیح نیز جبری و بی عدالتی نبوده و در این حال که آدمیان خود را بهیچ وجه از مؤاخذه و عقوبات گناه نمی توانستند رهانید و خدا نیز بنابر تقاضای

عدالت گناه را بی کفاره عفو نمی توانست کرد و نظر بر رحمت خود نمی خواست که سلسله انسان مستغرق در بای هلاکت گردد لهذا از راه مراجع بی پایان و انطاف بیکران فرزند یگانه خود را که در مرتبه و جلال و ذات با او یک است ارزانی داشت تا فدای گناهکاران گشته بجهت ایشان کفاره حاصل سازد آیا از همین رهگذر معلوم و عیان نمی گردد که محبت و رحمت الهی نسبت به بندگان گناهکار در درجه کمال و خارج از تقریر و بیان است بلی رحمت و محبت خدا از کفاره و مرگ مسیح با مراتب زیاد مشاهده و عیان می شود نه آنکه از خالق و حفظ عالم و همگی نعمات و کرامات وافر الهی و همچنین تقدس و عدالت نیز بوسیله آن در انتهای مراتب زیاد مفهوم و مبرهن می گردد نه آنکه از غضب پروردگاری که بعضی اوقات در این جهان بر بدکاران نازل می شود حتی تقدس و عدالت و محبت و رحمت خداوندگاری بخوبی و درستی فهمیده نمی شود مگر بوسیله کفاره و نجات مسیح بخوبی که هر آنکه از ابن بی خبر و بی فهم باشد هر آنکه صفات مذکور را بدرستی و خوبی درک و فهم نخواهد کرد فلذا کسی که بنجات و کفاره مسیح ایمان آورده بکیفیت آن رسیده باشد به همین وسیله بآن نیت و قصد که بعد از ابن از گناه دوری کلی جست و تمامی امید و محبت خود را بخدا بسته قلباً مطیعش گردد زیاد راغب و کشیده می شود نه آنکه بتکریک تمامی نصائح و اوامر زیرا از همین رهگذر که خدا گناه را نه از راه دیگر بلکه محض بدین طریق عفو فرموده که بسوع مسیح که پاک و کامل و در مرتبه الوهیت است مؤاخذه آن را کشیده و پاداشش را با تمام رسانید بروی در انتهای مراتب زیاد از طرق دیگر آشکار و یقین من گردد که گناه در حضور خدا چه قدر زشت و قبیح و بجهت مرتبه ضد و مخالف ذات پاک او است و همین علم باعث آن می گردد که او گناه را قلباً شنیع و قبیح شمرده از آن دوری کلی جوید و جد و جهد ببلغ بعمل آرد که دیگر مرتکب گناهی نگردد و در صورتی که خدا نظر بمحبت بی انتها فرزند خود را جهت

نجات و استخلاص او بمعرض زحمات و مرگ انداخته آیا شخص ایمان آورنده را دیگر چه شک باقی می تواند ماند که خدا او را دوست نداشته طالب نجات و بخت او نیست و دیگر از چه راه متشکی می تواند بود که خدا در اثنای عسرت و زحمت نیز هر آنچه برای نجات و بخت او لازم و مفید است باو کرامت و عنایت نخواهد فرمود و در باره او بانجام نخواهد رسانید بدیهی است که در باب مطالب مسطوره چشم قلب کسی که باده محبت الهی را از قدح سرشار نجات مسیح قبول نموده و نوشیده است مخمور شک و شبه نخواهد گردید بلکه ببادزن نجات مذکور شعله انوار حب پروردگار در آتش کده قلب او مشتعل گشته امید و اعتقادش بخدا مستحکم گردیده بخوبی و خوشی مطیع احکام الهی خواهد شد الغرض اگرچه کفاره و نجات مسیح از جمله اسراری است که عقل در درک کم و کیف آن عاجز و حیران است لیکن بهر کس که در باره آن تفکر لازمه بجا آورده باشد آن قدر آشکار و واضح خواهد بود که وسیله مذکوره از هر جهت بخدای مقدس و عادل و رحیم لائق و سزا و بالکلی موافق و مطابق این مدعا است که آدمی از عقوبات مستوجبه گناه خلاصی یافته باطن او پاک و سلوک ظاهرش شایسته و خوب و پسندیده و مرغوب گردد خلاصه نجات یسوع مسیح دوائی است که خدای رحیم و حکیم آنرا از دار الشفای رحمت بی منتهای خود آماده و حاضر فرموده تا بقبول آن گرفتاران مرض مهلکه باطنی از درد و فجع درونی خود شفای عاجل و صحت کامل یابد و آب زندگانی و شجر حیات جاودانی است که اگر لب تشنگان بادیعه پر حرارت و هلاکت بیای صدق و ارادت بسر منزل تحصیل آن رسند عطش باطنی و جوع درونی خود را بالتامام رفع و دفع ساخته مالک حیات ابدی و بخت حقیقی خواهند گشت لیکن کسی که از مرض درونی خود بی خبر و از چگونگی آتش عطش و جوع باطنی مطلع و مستحضر نبوده روزگار خود را ببطالت صرف و عمر خود را در خواب غفلت تلف کرده است

هر آنکه جویای دوائی نجات و زندگانی و طالب غذای روح افزای روحانی نخواهد بود و برای چنان کس آن آب حیوان پنهان و مفتاح ابواب ملکوت آسمان نیز ناپیدا است و لیکن کسی که از مرض درونی خود حالی و مخیر گشته و جوع و عطش باطنی خود را حس و درک نموده بمسیح ایمان آورد و نجات او را قلباً قبول کند قوت و تأثیر نجات و فیض آن دوائی حیات بخش و خوشکواری آن آب حیوان را در درون خود دریافت خواهد نمود و با شوق تمام از آن آشامیده آرام و خوشحالی ما لا کلام را خواهد یافت از قراری که در فصل آتیّه نتایج بخت آور نجات مسیح را بیان و تفصیل خواهیم کرد

### فصل سوم

مبنی است بر بیان و تفصیل نتایج  
بخت آور نجات یسوع مسیح

فصیلت فیض و نتایج کفّاره و نجات مسیح چنان عمده و اعلی است که نه تنها بدین جهان بلکه بآن عالم نیز منسوب و مؤثر اند و همگی نتایج گناه را محو و رفع ساخته ایمان آورندگان را باز بآن مرتبه و جلال که بعثت گناه بر طرف شده می رسانند حتی ایشان را از آن نیز می گذرانند پس در حالتی که نتایج نجات بدین طریق است عقل قصیر انسان آنها را که مای درک و دریافت و اظهار و بیان نمی تواند ساخت بلکه کمال نعمت و برکت و جلّالی که مسیح با زحمات و مرگ و قیام خود بجهت نجات یافتگان حاصل نموده است محض در عقوبت بایشان تماماً بیان و عیان گشته موجب حمد و ثنای جدید و ابدی آنها خواهد بود در این صورت تمامی نتایج نجات را

مفصلاً بیان کردن خارج از قوت و جرأت بشر است بلکه بنده همان را بیان و تفصیل می تواند کرد که خدا در کلام خود ذکر و بیان فرموده لیکن تا سخن بطول نه انجامد بر سبیل اختصار بتفصیل آن مبادرت خواهیم ورزید

نتیجه نخستین کفاره و نجات مسیح عفو گناه است چنانچه کسی که قلباً بمسیح ایمان آورده و نجات او را قبول نموده است تمامی گناهانش عفو و آمرزیده و محو و بخشیده می شوند و چون همین مدعا در فصل گذشته از آیات کتب مقدسه بیان و مدلل گشت پس در این موضع از ثبوت آن گذشته بتحریر کلمات چند که مشتمل بر تفصیل کیفیت عفو گناه بوده باشد اقدام خواهیم نمود یعنی نظر بمضامین آیات انجیل در عفو گناه پنج مطلب مندرج است اولاً عفو و رفع بازخواست ثانیاً تحصیل رضامندی و لطف خدا ثالثاً تحصیل قوت و حیات باطنی و حب الهی رابعاً رهائی از تسلط گناه و شیطان و خامساً حصول امید یقین بخت و جلال ابدی است حال مغرض از عفو مواخذه گناه هم عفو و رفع بازخواست دنیوی و هم خلاصی از عقوبات و عذاب اخروی است یعنی بنابر آنکه در فصل اول این اوراق بیان و ثابت گشته واضح و مبرهن است که تمامی درد و محنت و مرض و زحمت و مرگ نیز نتیجه و بازخواست گناه اند لیکن اگرچه نتایج و بازخواستهای مذکوره بتحصیل عفو در اکثر اوقات تماماً رفع و ساقط نمی شوند چنانچه شخص ایمان آورنده نیز بتحت حکم و تاثیر آنها می افتد باز جهت او بازخواست نیستند بلکه موجب نصیحت و تربیت و حرکت خواهند بود که پدر اسمائی او بدان جهات او را از حب و علاقه دنیا باز داشته و دور ساخته جهت بخت و جلال عقی زباده حاضر و مهیا می سازد و چون این را دانسته و دریافته است پس در اثنای زحمتهای و محنتها نیز مسرور و خرم بوده از مرگ هم باکی نخواهد داشت بعلمت آنکه مرگ وی را از تمامی دردها و زحمات این جهانی رهانیده ببخت و جلال ملکوت

اسمائی می رساند از قراری که بعد در مقام فرصت زیاده تبیین خواهد یافت پس زحمات دنیوی برای اهل ایمان بدین وسیله اسان و باعث برکت ایشان می گردد و در بعضی اوقات خدا برخی از آن گونه نذائج و عقوبات را از مومنان بالمرة رفع و رد می سازد لیکن آنکه عقوبات و عذاب اخروی است کلاً بسبب کفارة مسیح دفع و رفع می شوند چنانچه ایمان آورنده اندکی از آنها هم نخواهد دید و کشید بخبری که از آیات مبینات انجیل واضح و مبرهن است از انجمله در آیه ۱۳ باب ۳ نامده بگلدیان مرقوم و بیان گردیده که مسیح ما را از لعنت شریعت فدیه گشته است که بجای ما مورد لعنت شد یعنی بازخواست و عذابی که در شریعت بعاصیان و گناهکاران وعده شده تمامی آنها را با زحمات و مرگ خود از ایمان داران باز کشیده و رفع ساخته است و همچنین در آیه ۱۰ باب اول نامده اول بتسلینقیان ذکر گشته که مسیح ما را از غضب آینده می رهاوند و در آیه ۹ باب ۵ و در آیه اول باب ۸ نامده باهل روم مرقوم است که حالا که بسبب خون مسیح عادل شمرده شدیم بواسطتش از غضب نجات خواهیم یافت غرض بر آنست که در مسیح بسوع می باشند که جسم را نه بلکه روح را متابعت می نمایند مواخذه نیست و خود مسیح در آیه ۱۸ باب ۳ و در آیه ۲۴ باب ۵ یوحنا فرموده است که آن کس که بر فرزند خدا ایمان آورد بروی حکم نمی شود هر آئینه من بشما راست می گویم که آن کس که سختنما می شود و بر آن کس که مرا فرستاد ایمان آورد زندگانی جاودانی دارد و از برای او مواخذه نیست بلکه از مرگ نقل بزندگی کرده است و علاوه بر این که بعلت نجات و کفارة مسیح بازخواست گناه عفو و رفع می شود ایمان آورنده تمامی رضامندی و لطف الهی را نیز بدان وسیله شامل حال خود می سازد و انوار قوت و حیات باطنی و حب الهی از عالم علوی بر او می تابد و از قید تسخیر گناه و تسلط شیطان خلاصی و آزادی می یابد و با تاج امید بخت و جلال ابدی متوج گردد پوشیده نماند که اگر



مطالب مذکوره وابسته عفو بازخواست گناه نمی بود هرآنکه جهت نجات و بخت آدمی گناهگار کفایت نمی نمود یعنی چنانکه بجهت خوش وقتی و نیک بختی کسی که مدیون و مریض گشته همین کافی نیست که محض دینش ادا شود بلکه لازم آن است که از مرضش نیز شفا یافته و باز صحیح المزاج گشته قوت یابد همچنین تا آنکه آدمی گناهگار نجات و بخت حقیقی را حاصل نماید محض این کفایت نمی کند که بازخواستش بخشیده و رفع شود بلکه باید که از مرض درونی نیز شفا یابد و پاک و مصفا گشته حب خدا و قوتی باو عطا شود که قلباً دوست داشتن خدا و اطاعت و محافظت احکام الهی بجهت او ممکن و میسر باشد و همه اینها متعلق آن عفو اند که بسبب ایمان آوردن بیسوع مسیح حاصل می گردد یعنی علاوه برآنکه تمامی بازخواست گناهان شخص ایمان آورنده بواسطه کفاره مسیح عفو و رفع می شوند کل رضامندی و توفیق و عنایت ربّانی نیز بواسطه مسیح شامل حالش می گردد بلی گناه چنانکه سابقاً گذشت باطن انسان را ناپاک و مردار و او را بغضب پروردگار گرفتار ساخته لیکن شخص مؤمن بسبب ایمان خود علاقه باطنی را با بیسوع مسیح چنان مستحکم بسته و بطربقی با او متحد می شود که خدا برای خاطر مسیح نظر مرحمت از او دریغ نخواهد فرمود زیرا اگرچه بحسب حال خود ناپاک و گناهگار است لیکن چون باستصواب علاقه که با مسیح یافته پاکي و عدالت مسیح باین عطا و از آن این گشته لهذا در مسیح پاک و عادل و منزه و کامل است چنانکه نظر بهمین مضمون در انجیل یعنی در آیه ۵ باب ۴ نامه باهل روم مرقوم گشته که آن کس که عمل بجا نمی آرد بلکه بر آن کس که بیدینان را بعدالت منسوب می کند ایمان می آورد همان است که ایمانش بعدالت منسوب می شود و همچنین در آیه ۲۱ باب ۵ نامه دوم باهل قرنتس مسطور است که آن کس را که گناه را شناخت در راه ما کفاره گناه قرار داد تا آنکه ما نفس عدالت خدائی در وی شویم در این حال که شخص مؤمن بواسطه مسیح

پاک و عادل می شود پس تمامی رضامندی و عنایت خداوندی شامل حالش می گردد از قراری که در آیات ۵ و ۶ باب اول و در آیات ۱۳ و ۱۹ باب دوم نامه بافسیان مذکور و بیان گشته که خدا بحسب اراده مختار خود بر ما تقدیر نمود که بواسطت یسوع مسیح اورا پسران خوانده شویم تا آنکه سپاس کرده شود جلال فضل او که بسبب آن ما را مقبول نمود در محبوب خود و حال در مسیح یسوع شما که قبل از این دور بودید نزدیک شدید از خون مسیح پس حال دیگر بیگانه و غریب نیستید بلکه هم شهری مقدسان و خانواده خدا می باشید و در آیه ۱۰ باب ۲ نامه اول پطرس مسطور است که سابق برین شما قوم نبودید اما حال قوم خدائید و مرحوم نبودید و الحال مرحوم گشته اید بنابراین ایمان آورندگان در انجیل مقدسان و محبوبان خدا نیز خوانده می شوند چنانچه در آیه ۱۲ باب ۳ نامه بافسیان ذکر و بیان گشته که چون برگزیدگان خدا که مقدس و محبوب اند رحم دلی و مهربانی و فروتنی و افتادگی و حلم را در بر خود نمایند

و چنانچه نور الهی در قلب آدمی بباد مخالف گناه خاوش و منطقی و شجر حیات باطنی انسان با اراده معاصی و خطا قطع گشته آدمی بمذلت و ظلمت گرفتار و در تحت تسلط گناه و شیطان قرار گرفته همچنان بسبب ایمان بوسیله مسیح شعله انوار الهی در باطن ایمان آورنده باز مشتعل و شرر بار و از خواب غفلت بیدار و از سیه مستی هوشیار گشته حب خدا و قوت و حیات باطنی باو عطا کرده می شود که از اینها آن افکار و رفتار صادر می گردد که مطابق و موافق اراده و احکام خداوندگار باشد چنان که از آیات آتیله انجیل مفهوم می گردد از ان جمله در آیه ۱۳ باب دوم نامه بافسیان مرقوم گشته که شما را که در خطایا و غلاف جسمانی مرده بودید با مسیح زنده گردانید بنوعی که تمامی خطایا را بجهت ما معاف فرموده همچنین در آیات ۵ و ۶ باب ۲ نامه بافسیان مسطور است که هنگامی که در خطایا هلاک بودیم خدا ما را با مسیح زنده گردانیده است که شما محض

از توفیق نجات یافته اید و برخیزانید و نشانید در اعلیٰ علیین در مسیح  
یسوع و نظر باین در آیه ۱۷ باب ۵ نامه باهل قرنتس ترقیم یافته که در صورتی  
که کسی در مسیح باشد مخلوق تازه ایست و در آیات ۱۱ و ۱۲ باب ۲  
نامه به تیتس مسطور گشته که توفیق نجات آور خدا بر تمامی خلق ظاهر  
گردید و ما را مربی است که بیدینی و خواهشهای دنیوی را انکار نموده بمیان  
روی و عدالت و تدبیر درین جهان زندگانی نمائیم چنانکه باطن و ظاهر انسان  
بعلمت عفو گناه تغذیر و تبدیل یافته مقبول حضور خدای مقدس می گردد  
همچنان بوسیله آن ارباب ایمان از قید تسلط گناه و حکم شیطان نیز  
آزادی و خلاصی یابند بنحوی که در انجیل یعنی در آیات ۶ و ۸ و ۱۴ و ۱۷  
و ۱۸ باب ۶ نامه باهل روم مرقوم است که این را می دانیم که شخص کهنه  
ما با مسیح مصلوب شد تا که بدن گناه ما معدوم شود بنوعی که بندگی گناه را  
نکرده باشیم و چون که با مسیح مردیم یقین می دانیم که با او زنده خواهیم  
بود و گناه بر شما خداوندی نیابد زیرا که شما نیستید در تحت شریعت  
بلکه در تحت کرم می باشید و شکر خدا را که شما بندگان گناه بودید لیکن  
آن نمونه تربیت را که بآن ملصق شدید از دل مطیع گشتید و از گناه  
خلاصی حاصل نموده در قید عدالت می باشید و در آیات ۳۴ و ۳۶ باب ۸  
یوحنا خود مسیح فرموده است که هر آئینه من بشما راست می گویم که  
هر کس که گناه می کند بنده گناه است پس اگر پسر شما را آزاد سازد فی  
الحقیقت آزاد خواهید بود و همچنین در آیه ۸ باب ۳ نامه اول یوحنا  
مرقوم گشته که آن کس که معصیت می نماید از ابلیس است از آنرو که  
ابلیس از نخست معصیت می نمود و پسر خدا ازین جهت ظاهر کشت  
تا افعال ابلیس را ناچیز گرداند یعنی غرض این است که یسوع مسیح  
بسبب زحمات و مرگ خود که در راه گناهکاران بخود قبول نموده و دیده  
است ایمان داران را از تسلط حکم شیطان خلاصی بخشیده بدان طریق که  
اگرچه ایشان را نیز بمحمل امتحان می کشد لیکن بر آنها دیگر چنان قوت

و قدرت نخواهد یافت که پیشتر بر ایشان داشته و بر سائرین دارد چنانچه نظر بهمین مضمون خود مسیح در آیه ۳۱ باب ۱۲ یوحنا فرموده است که اکنون بر این جهان حکم می شود و اکنون رئیس این جهان افکنده خواهد شد و همچنین در آیات ۱۴ و ۱۵ باب دوم نامه بعبریان مذکور و بیان گشته که چون فرزندان در جسم و خون شریک اند یسوع نیز در آنها بتساوی حصه یافت تا آنکه بوسیله مرگ صاحب اقتدار مرگ یعنی ابلیس را تباہ سازد و آنی را که از ترس مرگ همه عمر گرفتار بندگی بودند رهایی بخشد لهذا در آیات ۱۲ الی ۱۴ باب اول نامه بقلسیان امر شده است که پیوسته شکر نمائید آن پدر را که ما را بجهت سدور میراث مقدسان نورانی مستعد نموده است او است که ما را از قبضه قدرت ظلمت رهانیده بملکوت پسر محبوب خود در آورده است که در وی فدیة داریم از خویش یعنی آمرزش گناهان

خلاصه تمامی مطالبات و برکاتی که گذشت و امید بخت و جلال ابدی که ذکر خواهد گشت در ضمن آن عفو اند که بوسیله کفاره و نجات مسیح حاصل می گردد زیرا که تمامی مواخذه گناهان ایمان آورنده بسبب آن بخشیده و رضامندی کلی الهی شامل حالش گشته بوی چنان قوت و محبت کرامت می شود که از هر بدی و عمل ناشایسته و از هر فکر و هوس نالائقه دوری و از وصال حب دنیا مفارقت و هجری می جوید خدا را قلباً دوست داشته محض آن را می خواهد و می طلبد که بر وفق اراده الهی باشد و بسبب این حب باطنی با خدا علاقه کلی یافته است که از این نیز آن قوت و قدرت بجهت او حاصل می شود که برای انجام اراده و احکام خداوندگاری توانائی بهم می رساند و این تغذیر و تبدیل باطنی همان خلقت و تولد جدید است که باید در هر کس بوقوع رسد تا نجات یافته داخل ملکوت آسمان گردد چنانکه خود مسیح در آیات ۳ و ۵ و ۶ باب ۳ یوحنا به نیکو دیمس نامی که یکی از بزرگان یهود بوده فرموده است که هر آنکه

بقدر راست می گویم که تا کسی تولد تازه نیابد ملکوت خدا را نمی تواند دید و هر کس که از آب و روح متولد نشود در ملکوت خدا نمی تواند آید و آنچه از جسم متولد شده جسم و آنچه از روح متولد شده روح است و از آن تغییر و تبدیل باطنی و بازگشت بخدا که بعثت ایمان آوردن بایسوع مسیح حاصل می شود آرام قلبی و خوش حالی درونی و حقیقی صادر می گردد مخفی نماید که از قراری که در فصل اول مذکور گشت گناه راه زنی است که آدمی را از طریق هدایت و قرب الهی بمقام هلاکت و ضلالت کشیده امتعه گران بهای آرام و سرور را از درونش ربوده و بغارت برده است نهایت شخص ایمان آورنده بوسیله کفاره و نجات مسیح بخدا باز تقرب بسته و علاقه باطنی را مستحکم بسته قلبش مطمئن و خوشحال می گردد زیرا در این حال که تمامی گناهانش عفو و رضامندی خدا بوسیله مسیح شامل حالش گشته هرآنکه علت خوف و بی آرامی دیگر بجهت وی صورت وقوع نخواهد داشت بلکه در این صورت بجهت قلبش آن آرام درونی و حقیقی روی خواهد داد که بیرون از اندازه تقریر بوده سواي ایمان بمسیح هیچ چیز در عالم آنرا باو نمی توانست داد و از چشیدن این آرامی درونش با سرور و بهجت حقیقی مملو می گردد بنحوی که در انجیل یعنی در آیه اول باب ۵ نامه باهل روم مرقوم گشته که چون بسبب ایمان عادل شمرده شدیم لهذا ما را بوسیله خداوند ما یسوع مسیح با خدا صلح افتاد و همچنین خود مسیح چنانکه در آیه ۲۷ باب ۱۴ یوحنا مسطور است بشاگردان خود فرموده که آرام برای شما می گذارم بل آرام خود را بشما می دهم نه چنانکه جهان می دهد من بشما می دهم دل شما مضطرب نشود و ترسان نباشد و در آیه ۱۷ باب ۱۴ نامه باهل روم مرقوم یافته که ملکوت خدا اکل و شرب نیست بلکه عدالت و آرام و خوشی در روح القدس است و در آیه ۲۲ باب ۵ نامه بگلتیان مذکور و بیان گشته که ثمر روح محبت و سرور و آرام و حلم و مهربانی و اخلاقی و وفاداری و افتادگی و پرهیزگاری است

و در آیات ۲۸ و ۲۹ باب ۱۱ مثنی خود مسیح فرموده که ای همگی زحمت کشان و گرانباران نزد من آئید که من شما را براحت خواهم رسانید غل را بر خود گیرید و از من تعلیم گیرید از آن رو که حلیم می باشم و در دل فروتن که در نفوس خود آسودگی را حاصل خواهید نمود و ایضاً در آیات ۹ و ۱۰ باب ۱۰ یوحنا فرموده است که من دروازه هستم که هر کس که از من بدرون بیاورد ناجی خواهد شد و او بدرون خواهد آمد و بدر خواهد رفت و عیش خواهد یافت و من آمده ام تا که حیات از برای آنها بوده باشد و آنرا افزون دارند و نظر باین پولس حواری در آیه ۴ باب ۴ نامه باهل فیلیپی بایمان آورندگان چنین می گوید که دایم در خداوند خوشوقتی نمائید و نیز می گویم که خوشوقتی نمائید و در آیه ۳۱ باب ۱۹ اعمال حواریان مذکور و بیان گشته که کلیسیاها (یعنی جماعت ایمان آورندگان) در تمامی یهودیه و سمیریّه و جلیل آرام داشتند و رفعت بهم می رسانیدند و در ترس خداوند و تسلی روح القدس رفتار کرده می افزودند

فیض و نیاچه دیگر که از نجات یسوع مسیح صدور می یابد حبّ خدا است که وابسته آن آرام درونی و خوش حالی حقیقی است یعنی چنانکه سابقاً گذشت بسبب صدمه گناه انوار حبّ الهی در شبستان درون انسان خاموش و منطقی گشته و آتش خود پسندی و حبّ دنیا باهتر از باد حرص در کانون قلبش زبانه کشیده او را لائق عذاب جهنّم ساخته است لیکن بعثت ایمان یسوع مسیح و قبول رحمت و محبتی که خدا بوسیله مسیح در باره او مرعی داشته و بیان فرموده و تمامی گناهانش را عفو ساخته و آرام و خوشحالی حقیقی را بدرونش انداخته است شعله حبّ الهی باز در خلوت سرای قلب ایمان آورنده افروخته و محبت خداوندگاری بوسیله روح القدس بدرونش ریخته می شود چنانچه خدا را قلباً دوست داشته محض آن یار حقیقی را طالب است بخوبی که در آیه ۵ باب ۵ نامه باهل روم مرقوم است که از ان روح القدس که بما عطا شده محبت خدا در

دل‌های ما ریخته شده است و در آیه ۲۲ باب ۵ نامه بگلتیان ذکر گشته که مَرُوحِ مَحَبَّت و سرور و آرام و حلم و مهربانی و اخلاق و وفاداری و افتادگی و پرهیزگاری است و نظر باین از قراری که در آیه ۱۹ باب ۴ نامه اول یوحنا مسطور گشته اهل ایمان بیک دیگر نصیحت داده می گویند که ما خدا را از آن رو محبّ می باشیم که نخست او ما را محبّت نمود و بر وفق تعلیم یوئس حواری چنانکه در آیات ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ باب ۳ نامه بافسسیان مرقوم است برای یک دیگر دعا می کنند که در دل‌های شما مسیح بوساطت ایمان مسکن نماید و شما در محبّت ریشه دوانیده و اساس نهاده قدرت بهم رسانید که بایید باتمامی مقدّسان که طول و عرض و عمق (محبّت) چیست و محبّت مسیح را هر چند خارج از فهم است بفهمید تا پُر شوید با تمامی پری خدای و نظر بمحبّت باطنی که نسبت بخدا دارند او را پدر آسمانی خود می دانند و می خوانند بنحوی که در آیه ۶ باب ۴ نامه بگلتیان مذکور و بیان گشته که از آنجا که پسران می باشید خدا روح پسر خود را بدلهای شما نازل نمود و او فریاد می کند یا ابا ای پدر و چون محبّت الهی درون شان را پُر و قلوب ایشان را مسخّر ساخته پس از قراری که در آیات ۳۵ الی ۳۷ باب ۸ نامه باهل روم مرقوم گشته می توانند گفت که کیست آنکه ما را از محبّت مسیح جدا سازد آیا مصیبت یا تنگی یا عقوبت یا گرسنگی یا عربانی یا تهدید یا شمشیر چنانچه نگارش یافته که همیشه از جهت تو کشته می گردیم و چون گوسفندان ذبحی شمرده می شویم بلکه بر همگی آن چیزها فوق غالب نیز هستیم بوسیله این کس که ما را محبوب داشت و بنا بر محبتی که بوسیله یسوع مسیح نسبت بخدا دارند برایشان ممکن است که امر مرقومه آیه ۳۷ باب ۲۲ مثنی را بتامم رسانند و آن این است که خداوندی را که خدای تست بهمگی دل و همگی جان و همگی اندیشه خود دوست دار و ایمان داران هر چه می کنند و بعمل می آرند با همان محبّت می کنند و چه قدر که حبّ خدا در قلب صاحب ایمان بیشتر

در غلبان باشد محافظت احکام الهی نیز بر او بآن درجه آسان تر و خوشتر می گردد و در انحلال حالی می شود که حفظ آنها اشکالی ندارد بطریقی که مسیح در آیه ۳۰ باب ۱۱ متی فرموده که غل من خفیف است و بار من سبک و همچنین در آیه ۳ باب ۵ زلمه اول یوحنا مسطور گشته که محبت خدا این است که احکامش را بجا آریم و احکامش گران نیست و با همین محبت و بس آدمی را آن استطاعت و توانائی دست می دهد که باطاعت و عبادت مقبول اقدس باری اشتغال تواند ورزید زیرا اطاعت و عبادتی که از سر چشمه محبت الهی نفوذ و صدور نیابد هر آنکه اطاعت و عبادت حقیقی و مقبول حضور حق تعالی نخواهد بود لیکن در صورتی که قلب آدمی از آن محبت مملو و شمع درونش با آن افروخته گشت هر آنچه کند چون با محبت کرده عبادت است بقراری که عبادت مسیحی حقیقی منحصربه نماز و دعا و عبادات در کلیسیاها نیست بلکه در هر آن در عبادت باطنی و قلبی است و چون هر آنچه می کند و بجا می آرد از محبت درونی صدور می یابد و بآن نیت و قصد کرده می شود که موافق احکام و اراده الهی بوده مقبول و مطلوب عش افتد لهذا عبادت است بنحوی که چنان شخص پیوسته در تمامی امورات بعبادت خدای دوست حقیقی خود مشغول است و بس

و از این محبت آن امید و اعتماد بخدا صادر می گردد که بذات آن شخص ایمان آورنده مانند فرزند مطیع و حلیم نسبت به پدر مهربان و رحیم خود تمامی اموراتش را بخدا وامی گذارد پوشیده نماند که بی اعتقادی و بی اعتمادی که در باطن انسان قرار یافته اصل و فرع گناه است نهایت آن چنانکه بسبب ایمان آوردن بمسیح محبت همچنان امید و اعتماد بخدا نیز برای ایمان آورنده حاصل و باو عطا می شود زیرا در این حال که خدا محبت موفوره خود را بواسطه مسیح باو بیان و اظهار ساخته مسیح را بجهت تجارت و خلاصی او بزحمات و مرک انداخته است پس از این



مرحله بر او آشکار و یقین می گردد که هر آئینه خدا از هر جهت طالب خیر و نجات و بخت اوست و هر امری را که باو دوچار و هر علمی را که قسمت و نصیب او و هم هر درد و زحمتی که او را بان گرفتار سازد محض از طریق رافت و مهربانی قسمتش می سازد تا بسبب همه آنها او را از حب دنیا دور و بخود نزدیک ساخته نعمات و برکات روحانی را شامل حالش گرداند فلذا در هر حال مطمئن بوده چنانچه در آیات ۳۱ و ۳۲ باب ۸ نامۀ باهل روم مرقوم است می گوید که چون خدا از ما است کیست که بر ما است آن کس که حقی این را نیز کرد که پسر خویش را هم در بخت نمرود بلکه او را در آۀ همگی ما تسلیم نمود پس چرا همه چیز را با وی بما نخواهد بخشید و چنانکه داؤد در زبور ۲۳ گفته است او نیز می گوید که خداوند چوبان من است احتیاج نخواهم دید در چمنهای سبز مرا می خواباند و مرا بر آبهای مغرّج رهنموی می کند جان مرا توبه می دهد و در سبیلهای صدق بجهت اسم خود روانه می کند آری باوجود آنکه در درۀ سائۀ موت بروم از بدی نخواهم ترسید از آنرو که تو با منی جرید تو و عصای تو مرا خاطر جمع می کند تو خوان را بجهت من در نزد دشمنانم مهیا می کنی و بر سر من روشن می مالی پیالۀ من لبریز است فی الحقیقت نیکی و رحمت در تمام ایام عمر من مرا صاحبیت خواهند نمود و در خانۀ خداوند دائم الایام ساکن خواهم بود و همچنین در آیات اول و ۳ زبور ۲۷ فرمودۀ که خداوند نور من و نجات من است از که بقرسم خداوند قوت حیات من است از که هراسان شوم باوجود آنکه فوجی بر من خیمه زند دل من نخواهد ترسید اگرچه جنگ بر من برخیزد بر این اعتماد خواهم داشت

و چون دانسته و فهمیده است که خدا او را بمرتبه دوست می دارد که فرزند یگانه خود یسوع مسیح را برای نجات وی بجهان فرستاده بمرگ تسلیم نموده است پس یقین و آشکارش می گردد که پدر آسمانی او خدا روزی

لازمی و نعمات مفیده دنیوی اورا هنگام ضرورت عطا و کرامت خواهد فرمود و نظر باین اگرچه در شغلی از اشغال دنیوی که دارد خود داری و اهمال نورزیده جدّ و جهد بلیغ بجا می آورد تا نفقه خود را بدست رنج خود حاصل کند باز هر برکت را از پدر آسمانی خود دانسته در خصوص روزی خود بنابر مضمون کلماتی که در آیات ۲۵ الی ۳۴ باب ۶ مثنی مسطور است بی دغدغه و قید و بی تشویش و اندیشه خواهد بود چنانکه در موضع مذکور از قول مسیح مرقوم گشته که شمارا می گویم که از بهر حیات خود متفکر مباشید که آیا چه خواهید خورد یا چه خواهید نوشید و نه از بهر جسد خود که چه خواهید پوشید آیا که حیات از غذا و بدن از لباس بهتر نیست مرغان هوارا ملاحظه نمایند که نه زراعت می کنند و نه حصاد و نه در انبار جمع می کنند و پدر آسمانی شما آنها را رزق می رساند آیا که بچندین مرتبه افضل از آنها نیستید آن کیست که از شما بفکر تواند یک ذره بر قامت خود افزاید و دیگر بچه سبب از بهر لباس فکر می کنید سوسنهای چمن را تصور نماید که چگونه بخود می بالند با آنکه نه تعب می کشند و نه می ریسند و من بشما می گویم که سلیمان هم با آن همه جلال مانند یکی از اینها متلبّس نشده بود پس هرگاه که خدا علف صحرا را که امروز موجود است و فردا در تنور افکنده شود چنان مخلّص می سازد ای کم اعتقادان آیا که بطریق اولی شمارا کسوت نخواهد داد پس در فکر مباشید و مگوید که چه خوریم یا چه نوشیم یا بکدام چیز پوشیده شویم از آنکه تمامی این چیزها است که قبائل طلب می کنند و پدر آسمانی شما خبر دارد که بهمه این چیزها محتاجید پس اول ملکوت خدا و عداش را طلب نماید که همه این چیزها از برای شما زیان خواهد شد پس از برای فردا فکر مکنید از آنکه فردا خود در باره خویش فکر خواهد نمود و امروز را ادبیت امروز کافی است

و اعتقاد مسیحی حقیقی این خواهد بود که پدر آسمانی او چنان متوجه

اوست که هیچ چیز حقیقی درد و محنت جزوی هم بروی واقع نخواهد گشت مگر بعلم و اذن پدر مهربان او که در آسمان است و بدون این احدی نسبت باو بدی هم نمی تواند کرد چنانکه خود مسیح در آیات ۲۹ الی ۳۱ باب ۱۰ متی فرموده است که آیا دو گنجشک بیک فلس فروخته نمی شود و حال آنکه بی اراده پدر شما هیچ یک از آنها بر زمین نمی افتد بدرستی که تمامی موی سر شما شمرده شده است پس مخوف مباشید که از گنجشکهای بسیار افضل می باشید

و شخص مسیحی حقیقی بعزت همین اعتقاد در اثنای درد و زحمت و در بین خطر و مصیبت نیز بآرام و خاطر جمعی خواهد بود و تسلیم و توکل او مثل تسلیم و توکل آنهایی نیست که ایمان و محبت و امید و اعتماد مزبور را نداشته محض بدین سبب که تغذیر تقدیر و قسمت خارج از تدبیر و قوت ایشان است در میان زحمات و محنتها سکوت اختیار نموده آرام می گیرند چون چنین توکل از محبت الهی صدور نیافته است پس بخدا هم مقبول نخواهد افتاد و آرام و تسکین حقیقی را بقلب آدمی نمی تواند داد لیکن توکل و تسلیم مسیحی حقیقی از چشمه محبت درونی او که نسبت بخدا در جوش است صدور می یابد و نظر بآن محبت دانسته و یقین نموده است که خدا مانند پدر بلکه از پدر جسمانی بهراتب بیشتر او را دوست داشته طالب نجات و بخت اوست فلذا در هر حال مسلم حقیقی و در کمال آرامی بوده در اثنای زحمات و محنتها نیز مطمئن حتی در بعضی اوقات بوصول آنها سرور و خرم خواهد بود چنانکه نظر بهمین مضمون در انجیل یعنی در آیات ۵ و ۶ و ۱۱ و ۱۲ نامه بعبریان مذکور و بیان گشته که ای پسر حقیر مشمار تنبیه خداوند را و چون ترا ملزم سازد خسته مشو از آن رو که هر کس را که خداوند دوست دارد تنبیه می نماید و تازیانه می زند هر پسر را که می پذیرد و اگر شما متکمل تنبیه می شوید خدا با شما چون با پسران رفتار نموده است و هر تنبیهی در آن حال چیز فرح انگیزی

نیست بلکه الم آلوده است لیکن بعد میوهٔ پر آرام راستی را بجهت آنها که تربیت کرده می شوند از روی باری آورد و در آیه ۱۸ باب ۸ نامهٔ باهل روم مرقوم است که می ستجیم مصائب ابن زمان را که لائق مقابله نیست نزد آن جلّالی که نزدیک است که بر ما ظاهر گردد و همچنین در آیات ۱۷ و ۱۸ باب ۱۵ نامهٔ ۲۶ باهل قرننس مسطور گشته که زحمت سبکی که ما را در آتی می باشد بار جلال ابدی غایت الغایت را برای ما مهیا می نماید از آنجا که ما در مرثیات نمی نگریم بلکه در نامرثیها از آنجا که مرثیات زمانی است و نامرثیها جاوداتی فلذا یعقوب حواری چنانکه در آیات ۲ و ۱۲ باب اوّل نامه اش مکتوب است بایمان آورندگان خطاب نموده می فرماید که ای برادران چون در امتکانهایی گوناگون مبتلا شوید کمال سعادت خود دانید و خوشحال آن شخص که امتکان را متحمل است از آنرو که بعد از آزمایش خواهد یافت آن تاج حیاتی را که خدا بمحبّان خود وعده فرموده است خلاصهٔ زحمات عالم فانی بوسیلهٔ ایمان بیسوع مسیح و نجاتش جهت ایمانداران آسان و موجب نعمات و برکات روحانی و جلال آسمانی خواهند گردید

و نتیجه و ثمرهٔ دیگر که از قبول نجات و کفارهٔ مسیح صدور می یابد دعا و نمازی ریا و مخلصانه است که پیوسته و وابسته اعتقاد و محبّت سابق الذکر بوده از آن چشمه سار روان می گردد و چون نماز و دعای مسیحی حقیقی دعای نیست که حفظ کرده و از دیگران متعلّم گشته باشد بلکه نماز و دعای است که از اعتقاد باطنی و حبّ خدا صدور یافته قلبش را بآن متعلّم می سازد فلذا از نمازهایی که در دین محمّدی و مذاهب بت پرستان مقرر گشته امتیاز کلی می یابد زیرا که نمازهای ملل مذکوره منحصر بکلمات معیّنه و الفاظ مخصوصه اند که باید آدمی آنها را حفظ کرده مکرراً تقریر کند و با اوامر و تکلیفات مقررّه و متفاوتّه بانجام رساند از قراری که هنگام تقریر بعضی کلمات دستها را بلند سازد و باز زیر اندازد و در بعضی کلمات رکوع

و سجود و قیام کند و بدین نهج حرکات و سکناات چندی را بعمل آرد و باز نشسته پیشانی را بخاک گذارد و سائر مانند اینها که بقلب و باطن هیچ نسبتی و رجوعی نداشته بالکلیه ترتیب و قواعد ظاهری می باشند چنانکه گویا محض صوت و آواز بخدای عالم القلوب خوش و مقبول می آید و او از رکوع و سجود و قیام آدمی عزت و جلال می یابد و عبادت بدین طریق بانجام و اتمام می رسد نهایت نماز و دعای ملت مسیحیه بدین منوال نیست که بکلمات و شروط معینّه و مقررّه و بزمن و مکان مخصوصه منحصر بوده باشد بلکه آن چنان نماز و دعای است که در روح و در حقیقت بعمل می آید بنحوی که خود مسیح در آیات ۲۳ و ۲۴ باب ۴ یوحنا فرموده است که بتحقیق نزدیک است بلکه رسید آنوقتی که پرستندگان حقیقی پدر را بروح و راستی خواهند پرستید و پدر آن چنان پرستندگان را می خواهد خدا روح است و آن کسان که او را می پرستند باید که بروح و راستی پرستند و نماز و دعای مسیحی حقیقی صحبت و اختلاطی است که با دوست حقیقی خود یعنی با خدا که او را در مسیح پدر آسمانی و محبوب خود دانسته و فهمیده است بمیان می آورد و اظهار محبت قلبی و اشتیاق باطنی اوست که نسبت بخدا دارد لهذا تمامی درد و افکار قلب و احتیاج روح خود را بپدر آسمانی خود اظهار و بیان کرده کل نعمات و عنایات را از او می طلبد و در هر اوقات جهت وصول هر نعمت علی الخصوص برای محبت و مرحمتی که خدا در مسیح ظاهر و شامل حال وی ساخته شکر و حمد می کند و همگی اینهارا با آن کلمات و الفاظ بجا می آورد که قلبش بوی بیان و روح القدس او را متعلم می سازد پس بدین سیاق دعا و نماز او در روح و در حقیقت بوده با تکلیفات و رسوم آموخته نخواهد بود بلکه قلب خود او و روح القدس که تاثیرش در آن جاری است نماز و دعاهای مسیحی حقیقی را بوی می آموزند و بدین علت است که مسیح بشاگردان خود محض یک دعای مختصری تعلیم داده از قراری که در آیات ۵ الی ۱۳

باب ۶ مثنیٰ مسطور گشته که مسیح فرمود که چون نماز گذاری همچو ریاکاران مباش زبرا که ایشان خوش دارند که در مجامع و سر کوچهها ایستاده نماز گذارند تا آنکه در نظر مردم باشند بشما راست می گویم که آنها اجر خود را یافتند لیکن تو چون نماز می کنی در حجه خود داخل شو و در راه محکم بسته پدر خود را که در خفاست نماز بگذار و پدر تو که نهائی را می بیند ترا آشکارا جزا خواهد داد لیکن هرگاه که نماز کنی مانند مردم قبائل کلمات زائده مگویند زیرا که آنها تصور می نمایند که بجهت زیاده گفتن ایشان مسموع خواهند شد پس مثل آنها مباشید که پدر شما بآن چیزها که شمارا ضرور است عالم است پیش از آن که سوال نماید پس شما بدین طریق دعا نماید که ای پدر ما که در آسمان هستی نام تو مقدس باد ملکوت تو بیایاد و ارادت تو چنانکه در آسمان است بر زمین نافذ باد نان روزنه مارا در این روز باده و انچنان که قرضداران خود را می بخشیم قرضهای مارا به بخش و مارا در معرض آزمایش میاور بلکه از شریر خلاصی ده زیرا که ملک و قدرت و جلال تا ابد از آن تست آمین و اگرچه دعای مذکور دعای است مختصر باز هر آنچه آدمی را در دعاها می خود گفتن و خواستن لازم است در بطون آن چند کلمات مندرج است نهایت غرض از این دعا آن نیست که گویا مسیحیان محض بآن کلمات کفایت کرده دعا کنند بلکه مطلب این است که آنرا نمونه و دستور العمل دانسته از آن بیاموزند که بچه طریق دعا بایست کرد

و باید که مسیحی حقیقی نه تنها در باره خود بلکه بجهت خربشان و دوستان و همسایگان حتی برای هر کس دعای خیر کند چنانچه در آیات اول الی ۳ باب ۲ نامه اول به تیموتیوس مسطور گشته که از هر چیز بیشتر سفارش می نمایم که مناجات و دعا و شفاعت و شکر گذاری در باره تمامی خلایق کرده شود بجهت بادشاهان و تمامی اشخاص صاحب جاه تا آنکه بآرام و استراحت گذران نمایم با کمال زهد و شایستگی زیرا که این نیکو

است و خوش آینده نزد نجات دهنده ما خدا و در آیه ۶ باب ۴ نامه باهل فیلیبی مسطور گشته که هیچ فکر ننماید بلکه در هر امر بمناجات و دعا با شکر گذاری مسئولیت شما نزد خدا آشکار گردد و شخص ایمان آورنده با امیدواری و خاطر جمعی تمام بدعاهای خود اشتغال می ورزد یعنی چنان که فرزند محبوب پدیر خود همچنان او نیز با دعا بخدا تقرّب جسته مطلب و درد خود را بخاطر جمعی و امیدواری تمام پدیر آسمانی خود بیان و اظهار می کند بنحویکه در همین باب نسبت بایمان آوردگان در آیه ۱۵ باب ۸ نامه باهل روم مرقوم است که شما بار دیگر نیافته اید روح بندگی را تا محل خوف بلکه یافته اید روح پسر خواندگی را که بسبب این ندا می کنیم ما که یا ابا ای پدر و در آیه ۱۲ باب ۳ نامه بافسیان مذکور و بیان گشته که داریم دروی (یعنی در مسیح یسوع) گستاخی و داخل شدن با اعتماد بهسبب ایمان بروی

و نماز و دعای مذکور را اشخاص ایمان آورنده نه آنکه در هر روز محض یک یا چند و یا پنج نوبت بجا خواهند آورد بلکه نظر بمضمون امری که در آیه ۱۸ باب ۶ نامه بافسیان بیان گشته لازم است که همواره اوقات در ذکر و دعا و نماز باشند چنانکه در موضع مذکور انجیل چنین ترقیم و تبیین یافته که با کمال طلب و دعا پیوسته با روح استدعا نماید و در این عمل هشیار باشید در نهایت استقلال و استدعا بجهت همگی مقدّسان و همچنین در آیات ۱۷ و ۱۸ باب ۵ نامه اول بتسلینیقیان بیان گشته که پیوسته بدعا مشغول باشید و در هر امر شاکر که این است خواهش خدا در حق شما در یسوع مسیح یعنی باید که قلب مسیحی حقیقی در هر وقت و در بین هر شغل و امر نیز بخدا تقرّب جسته و او را منظور و مقصود افکار و نیت خود ساخته دائماً بدین نوع مشغول دعای باطنی گردد چنانچه قبله قلب او محض خدا باشد و بس و بنحوی که چون قطب نما را بحرکت می آورند فی الفور متوجه و مائل قطب می گردد همچنان لازم است که چون افکار

اهل ایمان از امورات لازمه دنیوی فراغت یافت ایشان متوجه قبله  
حقانی گردند و چون این توجه توجه باطنی است پس در هر مکان و هر  
زمان حتی در بین اشغال دنیوی نیز امکان دارد و اگرچه این ذکر و دعای  
باطنی بدیگران معلوم نمی گردد نهایت بخدای عالم القلوب واضح و آشکار  
خواهد بود در این صورت اگر شخص مسیحی در هر اوقات مشغول این گونه  
دعا گردد و هر امر و کاری را که می کند بهر خدا کند از قراری که در انجیل  
در آیات ۱۷ و ۲۳ و ۲۴ باب ۳ نامه بقلسیان امر شده است که هر آنچه قولا یا  
فعلاً می نماید تمامی را باسم یسوع خداوند نماید و خدای پدر را بوساطت  
وی شاکر باشید و هر امر را که بعمل می آرید بجان بجا آرید چنانچه بجهت  
خداوند نه بجهت خلق و چنین دانید که در مکافات میراث را از خداوند  
خواهید یافت زیرا که مسیح است آن آقای که شما اورا بندگی می نماید  
در آن حال که مسیحی حقیقی دعا و عمل مذکوره را بجا می آورد پس هر  
کار و عملش عبادت بوده در اثنای انجام امورات لازمه دنیوی نیز مشغول  
آن است

و باید که نماز و دعای مسیحی حقیقی دعای با ایمان و اعتقاد بوده باسم  
یسوع مسیح بخدا گذرانیده شود یعنی باید آنکس بداند و در خاطر داشته  
باشد که در خود آن قابلیت و لیاقت را ندارد که بخدای مقدس تقرب  
جسته در دل و ملتزم خود را اظهار سازد بلکه این اذن و جسارت را فقط  
در مسیح داشته خدا محض بجهت خاطر او که میانجی و شفیع ایمان  
آورندگان است دعای اورا قبول کرده باجابت می رساند و اگر از روح القدس  
متحرک گشته بدین ایمان و اعتقاد دعا کند هر آنگه بنابر مضمون کلام مسیح  
که در آیه ۱۳ باب ۱۴ و در آیه ۲۳ باب ۱۶ یوحنا فرموده است تیر دعایش  
به هدف اجابت مقرون خواهد گشت چنانکه در مواضع مزبور از قول خود  
مسیح مسطور گشته که هر آنچه باسم من در خواهید خواست آنرا من  
خواهم کن تا آنکه پدر بسبب پسر جلال یابد و هر آنچه پدر را باسم من در



خواهید خواست او بشما خواهد بخشید و همچنین در آیات ۱۱ الی ۱۳ باب ۱۱ لوقا خود مسیح بیان فرموده که من شمارا می گویم که بخواهید که بشما داده خواهد شد و بجوئید که خواهید یافت و بکوید که کشاده خواهد شد زیرا هر آن کس که می خواهد می گیرد و آن کس که می جوید می یابد و برای آن که کوید کشاده خواهد گشت و کیست از شما که پدر باشد و پسرش نان خواهد سنگی پاو دهد و اگر ماهی خواهد بعوض ماهی ماری بوی دهد یا اگر تخم مرغی خواهد وی را عقری دهد پس چون شما باوجود آنکه بد هستید بخششهای نیکورا بفرزندان خود توانید نمود پس بچند مرتبه ازید پدر آسمانی روح القدس را بطلبان خود خواهد داد

و دعا و نماز مذکور جهت مسیحی حقیقی باری و زحمته یا مستوجب رنج و مشقتی نخواهد بود و نیز آن را بدین قصد و مدعا بجا نخواهد آورد که گویا نسبت بخدا خدمتی باشد و یا برایش ثوابی تحصیل کنند بلکه بدین اراده بآن مبادرت می ورزد که باعث حصول تسلی و آرام و خوشحالی درونی و تقرّب باطنی بخدا می گردد و آن جهت روح او غذای است روحانی و حقّانی که چنانکه جسم بی غذا روح وی نیز بی آن نمی تواند ماند و منبع و مأخذ آب حیات است که چون از آن می آشامد نعمت و برکت و تسلی و تفریح درونی را تحصیل می کند و هر قدر که از آن زیاده می آشامد همان قدر بجهت او شیرین تر و لذیذتر خواهد نمود و از نعمات حقّانی زیاده بهره ور و قابل قرب درگاه الهی خواهد گشت درین صورت واضح است که دعا و نماز او بجهت وی سنگینی و کسالتی نخواهد داشت بلکه از برای او باعث تحصیل نعمت و برکت و سبب سرور و حُبّ درونی خواهد بود پوشیده نماند که اهل سائری ادیان از چنان نماز و دعا بی خبر اند زیرا که آن چنان دعا را محض انجیل بایمان آورندگان می آموزد چون طریقی را که بوسیله آن عفو گناه تحصیل و حبّ خدا بقلب آدمی ریخته می شود محض انجیل بانسان واضح و بیان می نماید و بس

و ماورای نماز و دعای مذکور که مسیحی حقیقی در حجه قلب خود بدون تقریر لفظ یا در خلوت با تلفظ کلمات در حضور پروردگار خود بجای می آورد در میان مسیحیان نماز جماعت نیز است که در روز یکشنبه و سایر روزها در وقت معینه در کلیسا یا در خانه خود جمع گشته در آنجا می گذارند و انجیل را خوانده بموعظ آن گوش می دهند تا از آن متعلم و نصیحت پذیر گردند لیکن بعلمت آنکه بجهت کم و کیف آداب این نماز ظاهری و جماعتی در انجیل حکمی بیان نگشته فلذا هر جمعیت و ملت مسیحیه آنرا بنابر مصلحت خود بنا گذاشته مقرر نموده اند و از همین سبب است که مسیحیان درین عادات ظاهریه اتفاق کلی ندارند نهایت این اختلاف را عیبی نیست زیرا که بنابر مضمون شریف انجیل اتفاق محض در ایمان و اطاعت احکام و کلام انجیل واجب و لازم است

و بآن دعای حقیقی و توجه باطنی این نیز وابسته است که ایمان آورنده از عالم بالا بنور حق منور گشته کوشش تمام می کند که خود را در همگی صفات مستحسنه بدرجه کمال رساند بخوبی که هم باطن و هم سلوک ظاهری او پاک و مقبول حضور خداوندگاری گردد و رابطه دوستی و علاقه باطنی را با آن دوست حقیقی مستحکم و کامل گرداند یعنی چنانچه بسبب گناه قلب انسان ناپاک گشته همچنان عقلش نیز بهمان علت در درک و فهم امورات پروردگار تیره و تاریک گردیده است چنانکه در انجیل یعنی در آیه ۱۴ باب ۲ نامه اول باهل قرن تس مسطور گشته که انسان طبیعی چیزهای روح خدایا نمی پذیرد زیرا که نزدش مهمل است و نمی تواند فهمید از آنرو که روحانیت تحقیق آن می شود لیکن باستصواب تحصیل عفو گناه که با ایمان آوردن بیسوع مسیح حاصل می گردد ظلمت مذکور از درون انسان رفع گشته شخص ایمان آورنده بواسطه روح القدس منور و بعقل روحانی و فهم امورات ربانی رسیده آنها را درک می نماید چنانچه متضمن باین مطلب خود مسیح در آیات ۱۲ و ۳۱ و ۳۲ باب ۸ یوحنا فرموده است که من نور

جهانم و آن کس که مرا پیروی نماید در تاریکی راه نخواهد رفت بلکه نور زندگی را خواهد داشت و بآن یهودیان که او را باور کرده بودند گفته که اگر شما در کلام من استوار بمانید شاگردان حقیقی من هستید و راستی را خواهید فهمید و راستی شمارا آزادگی خواهد بخشید و همچنین در آیه ۱۳ باب ۱۶ یوحنا بشاگردان خود بیان ساخته که چون او یعنی روح راستی (که عبارت از روح القدس است) بیاید او شمارا بتمامی راستی ارشاد خواهد نمود زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هرآنچه می شنود خواهد گفت و شمارا بآینده خبر خواهد داد و در آیه ۲۷ باب ۲ نامه اول یوحنا مسطور است که آن مسیحی (یعنی منور کشتن بوسیله روح القدس) که شما از خدا یافتید در شما باقی است و احتیاج بتعلیم کسی نیست بلکه آن چنان که آن مسیح شمارا در هر امر تعلیم می نماید و راست است و دروغ نیست همان نوعی که شمارا آموخته است در وی بمانید و کسانی که بآن نور حقیقی منور گشته اند از قراری که در آیات ۱۲ الهی ۱۵ باب ۱۳ نامه باهل روم مرقوم است که شب منقضی شده روز نزدیک است پس کارهای تاریکی را دور کنیم و سلاح نور را بپوشیم و بر رسم روزانه بطرز شایسته رفتار نمایم نه در جشنها و مستیها و مضاجعات و ملاعبات و در نزاع و جدال بلکه بلبس بیسوس مسیح خداوند شوید و طامعانه فکر بجهت جسم ننمایید و نظر بآن معرفت حقیقی که تحصیل نموده اند محض در تفکر و تقیید امور اخروی اند چنانچه در آیه ۲ باب ۳ نامه بقلسیان مسطور و بیان گشته که بآنچه علوی است ضمیر شما باشد نه از آنچه بر زمین است و بنا بر امری که در آیات ۱۵ الی ۱۷ باب ۲ نامه اول یوحنا نافذ گشته از حب دنیای فانی دست می کشند چنانکه در موضع مذکور محکوم و مأمور گردیده اند که دنیا و چیزهای را که در اوست دوست مدارید که کسی که دنیا را دوست داشت دوستی پدر در وی نیست چه هرآنچه در دنیا است از خواهشهای جسمی و خواهشهای چشمی و غرور زندگی از پدر نیست بلکه از دنیا است و دنیا

و خواهشهایش در گذر است اما آنکس که خواهش پدربجا آرد تا ابد باقی است و آن نور و توفیق الهی که شامل حال شان گشته ایشان را بجهت هر خیر و نیکی متحرک و از هر بدی و بدکرداری دور می سازد چنانکه در آیه ۱۲ باب ۲ نامه به تیتس مسطور است که توفیق نجات آور خدا ما را مری است که بی دینی و خواهشهای دنیوی را انکار نموده بمیان روی و عدالت و تدبیر درین جهان زندگانی نمایم فلذا شخص ایماندار نظر بحکمی که در آیه ۸ باب ۱۴ نامه باهل فیلبی صادر گشته جهت انجام هر عمل نیک و شایسته سعی بلیغ و کوشش تمام بعمل می آورد چنانکه در موقع مزبور مذکور است که هر چه راست است و هر آنچه شایسته است و هر آنچه عدالت است و هر آنچه پاک و هر آنچه دل خواه و هر آنچه نیک نامی است اگر هنری و اگر تعریفی باشد همان را تصور نماید و ازین رهگذر مسیخی حقیقی در معرفت اله و تقدس و کمال باطنی و ظاهری یوماً فیوماً ترقی نموده فی الآخرة باعلا مدارج کمال می رسد بنحوی که در آیه ۱۸ باب ۳ نامه ۲ باهل قرنتس مسطور گشته که ما همه که بی نقاب در جلال خداوند نگران می باشیم آن تمثال را اخذ می نمایم (یعنی بیدوع مسیح مشابیه بهم می رسانیم) از جلالی بجلالی از انجا که از خداوند که روح است اخذ می نمائیم

نتیجه و فیض دیگر که از تحصیل عفو گناه صدور می یابد محبت حقیقی نسبت بهمسایه و ابناي جنس است پوشیده نماند که زهر خود پسندی و خودکامی بسبب گناه بقلب آدمی آن چنان ریخته شده که از حرارت آن ریشه نهال حب خدا و دوستی همسایه در جو بار قلب خشکیده شده است بنحوی که آدمی همسایه خود را محض بدان سبب دوست می دارد که فیض و نفعی از وی عائدش گردد بدیوی است که چنان دوستی دوستی ریائی و مجازی است که باز از چشمه سار خودکامی و خود پسندی جاری گشته و همین خود پسندی منبعی است که تمامی حسدها

و دشمنیها و نزاع و جدال که در میان مردم صورت وقوع می یابد از انجا صادر می شود نهایت بسبب عفو گناه که بوسیله کفاره و نجات مسیح حاصل می گردد سرچشمه تلخ و زهر آلود آن مسدود و آب خوشگوار حب خداوندگار در انهار صفحات درون اهل ایمان جاری می شود و ازین حب خدا دوستی همسایه و ابناي جنس نیز لابداً بظهور می رسد زیرا کسی که خدا را قلباً دوست دارد هر آئینه مخلوق و بندگان او را نیز دوست خواهد داشت و هم خواهد فهمید و دانست که او در حضور پروردگار از دیگران بهتر و اعلى نیست و آن احکام را نیز که در باب دوستی همسایه ارقام یافته قلباً بانجام خواهد رسانید مثلاً چنانچه مسیح جهت دوستی همسایه و ابناي جنس در آیه ۳۹ باب ۲۲ متی فرموده است که آشنای خویش را چون خود دوست دارد همچنین در آیه ۱۲ باب ۷ متی امر نموده که هر چه خواهش دارید که مردم با شما بعمل آرند بهمان طریق با ایشان سلوک نماید که همین است شریعت و رسائل رسل و ایضاً خود مسیح در آیات ۳۴ و ۳۵ باب ۱۳ یوحنا چنین امر کرده که من بشما حکم تازه می کنم که شما یک دیگر را دوست دارید آن چنان که من شما را دوست داشته ام زیرا که شما نیز یک دیگر را دوست دارید و همین تمامی خرهند دانست که شما مرا شاگردان هستید اگر در شما دوستی یک دیگر باشد و در آیات ۸ و ۱۰ باب ۱۳ نامه باهل روم مرقوم و محکوم گشته که هیچ کس را بده کار مباشید جز دین محبت یک دیگر را از آنرو که آنکس که دیگری را محبت می نماید در شریعت کامل است و از محبت بر آشنایان بدی نمی آید پس تکمیل شریعت بمحبت است

و باید که این دوستی و محبت بی ریب و ریا و خالص و صاف و بدان اوصاف باشد که در آیات ۱۴ الی ۷ باب ۱۳ نامه اول باهل قرنتس نگارش یافته که محبت را حوصله می باشد و مهربان است محبت غیرت ندارد محبت کبر ندارد محبت مغرور نمی باشد اطوار ناشایسته ندارد و از ناراستی

خوشوقت نمی گردد بلکه با راستی خوشنود می شود بهر چیز شکیبائی می نماید و همه چیز را باور می کند و از هر چیز انتظار نیکو می کشد و بهر چیز صبر می نماید و نیز باید که مسیخی حقیقی نه محض بعضی از همسایگان و هم طریقان خود را بلکه همگی مردم و تمامی ابنای جنس حتی دشمنان خود را نیز از صمیم قلب دوست داشته روز بروز محبت و رافتش در تزايد باشد بنکوی که در انجیل یعنی در آیه ۱۲ باب ۳ نامه اول بتسلنقیان مذکور و بیان گشته که خداوند شما را این عطا کند که در محبت نسبت بیک دیگر و همگی ترقی و افزونی پیدا کنید چنانچه ما نسبت بشما و همچنین در آیه ۷ باب اول نامه دوم پطرس امر شده است که سعی بلیغ نموده ظاهر سازید از تقوی الفت برادرانه و از الفت برادرانه محبت را (نسبت بهر کس) و خود مسیح در آیه ۱۴ باب ۵ متی حکم فرموده که من بشما می گویم که اعدای خود را دوست بدارید و از برای آنها که بر شما لعن می کنند برکت طلبید و با آنان که شما را عداوت می نمایند احسان کنید و از بهر آنها که شما را فحش می دهند دعا کنید تا پدر خود را که در آسمان است فرزندان باشید و همچنین در آیات ۱۴ و ۱۷ و ۱۸ و ۲۰ باب ۱۲ نامه باهل روم مرقوم گشته که معذبین خود را خوش گفته بلی خوش گوید و نفرین ننماید و هیچ کس را بدی در مکافات بدی نکنید و بجهت آنچه نزد کل خلق شایسته نماید بیش اندیشه نماید اگر ممکن باشد بقدری که از جانب شما باشد با همه خلق بصلح باشید و اگر دشمن تو گرسنه باشد او را لقمه ده و اگر تشنه باشد آبش ده که اگر تو چنین کنی خرکهای آتش را بر سر او خواهی انباشت بلی انجام اینگونه محبت و دوستی در قوه خود انسان نیست بلکه بآن حب خدا که بعثت ایمان آوردن بمسیح در قلب ایمان آورندگان مستقر می گردد آن قدرت و توانا بایشان عطا می شود که نه محض آشنا و همسایه بلکه هر کس حتی دشمنان خودشان را نیز قلباً دوست

داشته طالب خیر و نیکی ایشان می گردند و در این باب اهتمام تمام بعمل آورده در باره آنها دعای خیر می کنند

فی الاخره از عفو گناه امیدواری ببخت و جلال ابدی با یقین تام و در حین وفات خاطر جمعی و خوشحالی تمام حاصل می شود مخفی نماند که خوف و واهمه که داخل قلب انسان گشته و بیم و وحشتی که از مرگ برای وی روی داده از گناه صدور یافته است زیرا که انصاف و قلبش بوی حالی می سازند که بعد از وفات بازخواست لائقه گناهانش را خواهد کشید و داخل جهنم گشته عذاب مستوجبه را خواهد چشید لیکن بسبب عفو گناه که بوسیله ایمان آوردن بیسوع مسیح حاصل می گردند خوف و هراس مذکور از قلب اشخاص ایمان آورنده زائل می شود زیرا دانسته و یقین نموده اند که مسیح همه بازخواست گناه را بر خود کشیده آنرا از ایشان رفع و همگی الطاف و اشفاق الهی را شامل حال شان ساخته است و در این صورت که مسیحی حقیقی بدرستی یقین کرده که بعد از وفات ببخت و جلالی که یسوع مسیح جهت ایمان آوردگان آماده و مهیا ساخته خواهد رسید دیگر از مرگ وحشت و خوفی بر او مستولی نخواهد گشت بلکه ازین عالم فانی با امید حیات ابدی و جلال سرمدی بامسرت تمام بدار بقا رحلت خواهد نمود چنانکه مقتضی بمطلب مذکور در آیه ۳۶ باب ۳ یوحنا مسطور گشته که هر کس که به پسر ایمان آورده است زندگانی جاودان دارد و آن کس که سخن پسر را نمی شنود زندگانی را نخواهد دید بلکه غضب الهی بروی می ماند و ایضاً در آیه ۲۴ باب ۵ یوحنا مسیح چنین فرموده که هر آئینه من بشما راست می گویم که آن کس که سخن مرا می شنود و بر آن کس که مرا فرستاده ایمان آورد زندگانی جاودانی دارد و از برای او مواخذة نیست بلکه از مرگ نقل بزندگی کرده است و ایضاً در آیه ۲۶ باب ۱۲ یوحنا فرموده که اگر کسی مرا خدمت کند مرا پیروی نماید و در آنجا که من هستم خادم من نیز خواهد بود و در آیه ۲۴ باب ۱۷ یوحنا باز مسیح در باره ایمان آوردگان در بین

دعا فرموده است که والدا کساتی که بمن بخشیده می خواهم جائی که من هستم آنها نیز با من باشند، و در آیات ۱۴ و ۱۶ و ۱۷ باب ۸ نامه باهل روم مرقوم است که اشخاصی را که روح خدا محرک می باشد پسران خدا می باشند و همان روح با ارواح ما شهادت می دهد که فرزندان خدا می باشیم و چون فرزندانیم وارثان نیز می باشیم یعنی وارثان خدا و هم ارث با مسیح زیرا که در مصایبش شرکایم تا آنکه در جلالتش نیز شریک باشیم و در آیات ۳ الی پنجم باب اول نامه اول پطرس مسطور است که مبارک باد خدا و پدر خداوند ما یسوع مسیح که بحسب وفور رحمتش مارا باز بامید زنده تولید نمود بوسیله برخاستن یسوع مسیح از مردگان بمیراث بی فساد و نا آلوده و نابوده که بجهت ما گذارده شده است در آسمان که بقدرت خدا و بوساطت ایمان در امان هستیم تا رسیدن آن نجاتی که آشکارا می شود در ایام آخر

و چون ایمان آورندگان نظر بوعدهای مذکوره یقین گلی دارند که بعد از مفارقت دار فنا در آن عالم بوصول شاهد بخت و جلال ابدی خواهند رسید پس از قراری که در آیات ۳۳ و ۳۴ باب هشتم نامه باهل روم مرقوم گشته بیک دیگر می گویند که کیست که با برگزیدگان خدا مددگیری نماید چون خدا آنها را عادل می شمارد و کیست که تحکم تواند نمود چون مسیح مرد بلکه برخاسته در دست راست خدا می باشد و بجهت ما شفاعت می نماید و نظرباین از مرگ بیم و هراسی ندارند و اگرچه در حالت سکران موت زحمت و الم و اضطراب و تنگی جسمانی ایشان را متالم می سازد لیکن با دیده روح و ایمان بخت آن عالم نگران بوده و در مطلع نظر داشته بنبوی که در آیه ۸ باب ۱۴ نامه باهل روم مرقوم گشته می گویند که اگر زیست کنیم بجهت خداوند می رژیم و اگر می میریم بجهت خداوند می میریم پس خواهه زیست کنیم و خواهه میریم از آن خداوندیم و چنانکه پولس حواری در آیات ۲۱ و ۲۳ باب اول نامه باهل فیلیپی فرموده است هریک از ایشان



می گوید که مرا زیست مسیح است و مرگ نفع زیرا که در میان دو چیز گرفتارم که خواهش دارم که خلاصی یابم و با مسیح باشم زانرو که آن بسیار بهتر است و همچنین از قراری که در آیات اول و ۸ باب ۵ نامه ۲ باهل قرننس مسطور گشته تقریر می نمایند که از آنجا که می دانیم که اگر مسکن خاکی ما ریخته گردد عمارتی از خدا داریم خانه که دست آن را نساخته است و ابدی و در آسمان است پس با وجود آن که خاطر جمع هستیم بیشتر خواهیم که از بدن بیگانه شده نزد خداوند منزل گزینیم

و بوسیله نجات مسیح بجهت ایشان در عقوبت آن چنان بخت و جلال مهیا گشته که بیرون از تقریر و بیان و خارج از قیاس و گمان آدمی است چنان که نظر بهمین مضمون در آیه ۹ باب ۲ نامه اول باهل قرننس مذکور گشته که چشمی ندیده است و گوشتی نشنیده است و بخاطری خطور نکرده است آن چیزهای را که خدا بجهت محبان خود مهیا ساخته است و همچنین پولس حواری در عالم کشف و رویا جلال آن عالم را مشاهده نموده از قراری که در آیات ۳ و ۴ باب ۱۲ نامه ۲ باهل قرننس مسطور گشته بیان فرموده است که آن مرد را (که عبارت از خودش است) می دانم آیا در بدن یا بیرون از بدن این را نمی دانم خدا می داند که تا بفردوس کشیده شد و کلام بی تقریری را شنید که ممکن نیست که آنرا بخلق تقریر نماید و در آیه ۲ باب ۳ نامه اول یوحنا ترقیم یافته که ای محبوبان حال هم فرزندان خدا هستیم و آنچه خواهیم بود هنوز ظاهر نشده است لیکن می دانیم که چون او (یعنی یسوع مسیح) ظاهر شود چون او خواهیم بود از آنجا که او را چنانکه هست خواهیم دید و در آیات ۲۲ الی ۲۴ باب ۱۲ نامه بعدرانیان مسطور و بیان گشته که شما آمدید بکوه صیون و بشهر خدای حی اورشلیم آسمانی و بهزاران هزار فرشته و بدیوان عمومی و کلیسای زاده های نخستین که در آسمان مرقوم اند و بخدای حاکم همه و بارواح راستان کامل گردیده و واسطه پیمان نو یسوع و خونی که ریخته شد که سخنانش بهتر از آواز خون هابیل

است و نسبت ببخت و جلالي که بنجات یافتگان خواهد رسید در آیات ۱۵ الی ۱۷ باب ۷ و در آیه ۳ باب ۲۱ و در آیات ۴ و ۵ باب ۲۲ مکاشفات مرقوم و مکشوف گشته که ایشان پیش تخت خدایند و شب و روز در هیکل او بندگی می نمایند و او نشیننده تخت بر آنها سایه خواهد افکند و دیگر نه گرسنه خواهند بود و نه تشنه خواهند بود و آفتاب و هیچ حرارتی بر آنها نخواهد تابید ز آنرو که آن بَرّه که در وسط تخت است آنها را خواهد چرانید و چشمهای زنده آب آنها را رهنمائی خواهد نمود و خدا هر اشکی را از چشمهای آنها محو خواهد نمود و آنها را دیگر نخواهد بود مرگ و نیز ناله و فریاد و درد نخواهد بود ز آنرو که اطوار نخست گذشت و صورتش (یعنی مظهر و کشف ذات ذوالجلال الهی را که عبارت از مسیح است کماهی) خواهند دید و اسمش بر جبین آنها خواهد بود و شب در آنجا نخواهد بود و محتاج بچراغ و نور آفتاب نیست زیرا که خداوند خدا آنها را روشن می سازد و تا ابدالابد سلطنت خواهد نمود

و ابدان ایمان آورندگان را نیز مسیح در قیامت با جلال و عزت از قبرها اقامت خواهد فرمود و آن ابدان لطیف و متجلی در آن حال مسکن و مایه ارواح سعید ایشان خواهد بود چنانچه در آیات ۲۰ و ۲۱ باب ۳ نامه باهل فیلیپی تحریر یافته که گذارش ما از علّین است و از آنجا انتظار نجات دهند را می کشیم که او یسوع مسیح خداوند است که بدن ذلیل ما را متغیر خواهد ساخت تا که بدن جلالش را همرنگ شود بر حسب ظهور قدرتش بر کشیدن تمامی اشیا را بتخت خود و همچنین در آیات ۴۰ و ۴۲ الی ۴۴ و ۴۸ و ۴۹ باب ۱۵ نامه اول باهل قرنفس مسطور گشته که ابدان سماوی و ابدان ارضی می باشد لیکن شان سماویات دیگر است و شان ارضیات دیگر بهمین نهج است قیامت مردگان بفساد پاشیده می شود و بی فساد برمی خیزد در ذات پاشیده می شود و با جلال برمی خیزد و در توانائی پاشیده می شود و در توانائی برمی خیزد بدن حیوانی پاشیده می شود

و بدن روحانی بر می خیزد بدن حیوانی می باشد و بدنی روحانی چنانچه خاکی (یعنی آدم نخست) بود خاکیان نیز هستند و چنانچه آسمانی (یعنی مسیح) بود آسمانیها نیز هستند و آن چنانکه شکل آن خاکی را برداشتم شکل آن سماوی را نیز خواهیم برداشت

و همچنین زمین نیز که بعثت گناه انسان تباه و بلعنت الهی گرفتار گشته در آن حال از قید این لعنت رهایی یافته بجلال مجدّد و مزین خواهد گردید و یسوع مسیح که در صفت بندگی و در حالت ذلّت بر روی آن ظاهر گشته بود در اواخر ایام با قدرت تمام و عزّت مالاکلام از آسمان بر آن نزول اجلال خواهد فرمود تا به پی ایمانان و دشمنان حکم کرده ایشان را مورد بازخواست سازد و باهل ایمان و دوستان نجات و جلال بخشیده الطاف و نعمات نامتناهی الهی را کاملاً شامل حال شان گرداند و بعد از آن زمین مجدّد ابدالآباد مسکن و مکان متجلی و آسمانی تمامی نجات یافتگان خواهد بود چنانچه همین مطالبات در فصول اواخر کتاب مکاشفات که کتاب آخرین انجیل است مفصلاً بیان و عیان گشته و در آیات اول و ۲ و ۳ باب ۲۱ همان کتاب ترقیم یافته است که دیدم آسمان نو و زمین نورا زیرا که آسمان اوّل و زمین اوّل در گذشت و دیگر دریا نبود و من که یوحنا هستم دیدم شهر مقدس اورشلیم نورا که از جانب خدا از آسمان نازل می شد و اراسته شده بود چون عروسی که بجهت شوهر خود آرایش می نماید و شنیدم آواز عظیمی را از آسمان که گفت این است مسکن خدا با خلق او با آنها قرار خواهد گرفت و آنها خواهند بود قوم او و خدا خود با آنها خواهد بود چون خدای آنها

الغرض هر چه که در باب بخت و جلال و احوال آن جهان کشف و بیان گشته بدان منوال است که گذشت و هرچندی که کیفیت بخت و جلّالی که ایمان آورندگان در آن عالم خواهند یافت و چگونگی احوال آن جهان مفصلاً بیان نگشته بلکه کم و کیف آن در اکثر آیات بر سبیل تمثیل و اختصار

اظهار و بيان شده است باز از براي تحصيل تيقن بخت و جلالي كه شخص مومن در آن عالم خواهد يافت و براي حصول علم بقدرتي كه عقل قصير انساني قوه تفكر و تخيل كيفيت آن بخت و جلال را داشته باشد و بجهت آنكه باعث و متحرك او گردد كه از اين دنياي فاني و لهو و لعب جسماني دست كشيده از صميم قلب با سعي بليغ در فكر آن عالم و در صدد تحصيل عيش و عشرت و جلال و بخت روحاني بوده همان قدر كفايت مي كند و علت اين كه چرا كم و كيف بخت و جلال احوال آن عالم در انجيل زياده بيان و تفصيل نگشته بر دو وجه است وجه اول اين كه در اصطلاح انسان آن حروفات و الفاظ و عقل و فهم آدهي را آن قدرت و توان نيست كه بخت و جلال عالم باقي و غير مرئي را درست بفهمد و بخيال و تقرير آورد زيرا كه احوال و بخت و جلال آن عالم ماوراي اين عالم است اين عالم فاني و مجازي و آن عالم باقي و حقيقي است فلذا از احوال و لذات و بخت و جلال اين عالم احوالات و لذات و بخت و جلال آن عالم بدرستي و خوبي فهميده و دانسته نمي شود و احوالات و جلال اين عالم محض مثلي ضعيف و نمرنه نهفته و تخيف احوال و جلال آن عالم است لهذا ممكن نيست كه مادامي كه آدهي در اين عالم و در حالت ذلت است احوال و بخت و جلال آن عالم بالكلية بر او بيان و تفصيل كرده شود وجه دوم كه چرا بخت و جلال آن عالم در انجيل زياده آشكار و بيان نگشته اين است كه باختيار آدهي جبري و زوري وقوع نبايد يعني بايد كه آدهي نه فقط بدین علت كه مالك آن بخت و جلال شود از بدني دست بردارد و در اطاعت خداوندگار پايدار گردد بلكه بايد كه از حب خدا خير را اختيار و شر را رد و بر كنار سازد بلي هر چندي كه اميد بخت و جلال آن عالم نيز سبب عمده ايست كه انسان را باطاعت الهي واداشته بفكر امورات اخروي مي كشد ليكن نبايد كه اين اميد سبب يگانه اطاعت او باشد و باختيار او زور و جبر كند پس تا اينكه اميد بخت و جلال آن عالم بر اختيار جبر نكند خدا آنرا در انجيل

اندکی پوشیده داشته زیاده عیان نفرموده است یعنی چون نهال بخت  
 این و آن عالم از اصل حب و تقرب الهی می روید پس کسی که آن محبت را  
 نداشته باشد لذت میوه بخت آن عالم را نیز نمی تواند چشید چنانچه  
 اگر بالفرض ممکن می بود که کسی که آن محبت را نداشته داخل ملکوت  
 آسمان توانست گردید باز خود آسمان برایش چون جهنم خواهد بود لیکن  
 نائز این محبت نه باظهار ترس و تهدید عذاب جحیم و نه به بیان کم و  
 کیف بخت و حلّالی آسمانی در قلب آدمی افروخته می شود بلکه چنان  
 که سابقاً مذکور گشت آن حب خدا محض از ایمان آوردن بیسوع مسیح  
 و تحصیل عفو گناه صادر می گردد لهذا مطالبی که در کتب مقدسه بتفصیل  
 و توضیح تمام بیان و عیان گشته همان اند تا آدمی بیش از همه در تحصیل  
 آنها سعی و کوشش تمام بجا آورده بآن ایمان و محبت برسد و در  
 صورتی که اینها را یافته باشد هر ائمه تمامی بخت و جلال آن عالم نیز از آن  
 او خواهد بود هر چند که کیفیت آنرا تماماً درک و فهم نکرده باشد و نظر  
 بمضمون آیتی که جهت بیان و تفصیل بخت و جلال آن عالم در انجیل  
 ثبت گشته بخت ایمان آورندگان بدین منوال خواهد بود که اولاً از همه  
 درد و زحمت و ضعف و از تمامی نتایج گناه و بازخواست مستوجب آن  
 بالمره آزاد و خلاص خواهند شد ثانیاً خدا را کاملاً خواهند شناخت و قلباً  
 دوست خواهند داشت ثالثاً اراده و احکام و عبادت الهی را بکمال خوشی  
 و درستی بانجام خواهند رسانید و رابعاً بقدری که برای مخلوق امکان داشته باشد  
 بخدا تقرب جسته جلال او بر اینان تأثیر خواهد کرد و بقدر امکان شبه او  
 خواهند گشت بدیهی است که چنان بخت و جلال بخدای مقدس تماماً  
 لائق و بتقاضای روح انسانی بالکلیه مناسب و موافق است زیرا که روح  
 انسان محض بغذای روحانی و حقّانی غذا می یابد و ساکت می گردد نه  
 آنکه بعیش و عشرت جسمانی و مجازی

نهایت بخت بهشتی که در قرآن بیان و بمحمدیان وعده شده بدین وجه

نیست بلکه بخت و جلال آن تماماً مجازی است چنانکه مومنان بقدر امکان در آن بعیش و عشرت نفسانی و جسمانی مشغول خواهند بود یعنی در آنجا در غرفه‌های که بمروارید و یاقوت و زبرجد بنا کرده اند و سقفهای طلائی آنها را از نقره منقش ساخته اند ساکن خواهند گشت و برایشان هفتاد حلهٔ برنگهای گوناگون و نوعهای مختلف بافته بطلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ و پوشش حریر خواهند پوشانید و بر کرسیهای بافته از مغنول طلا و مزین بمروارید و جواهر خواهند نشاند و هر مومنی را هفتاد زوج از حوران و هشت صد دختر باکره و چهار هزار زن ثیبه خواهند داد و چندین هزار غلامان و اوردان گوشواره در گوش باقدحهارا بر بقیهای از طلا و نقره و انواع جواهر و کاسهای از شراب معین برگرد مومنان خواهند ایستاد و در اطراف نهر بهشت کنیزان از زمین روئیده خواهند بود که چون مومنی بیکي از آن کنیزان بگذرد و او را خوش آید وی را از زمین می کند و بجایش دیگری میروید و مومنان در آنجا باغهای بسیار وسیع و خوب خواهند داشت که در میان آنها نهرها از شرابی که صداع و مستی و قی و تلخی آورنده نباشد و نهرهای از عسل مصفا و از شیری که طعمش تغذیر نیابد روان خواهد بود و میوههای گوناگون و غذاهای بسیار لذیذ خواهند خورد و در خانه هر مومنی شاخی از طوبی خواهد بود که خواهش هر چیز که در خاطرش در آید آن شاخ برای او حاضر می سازد و میوهها بحیثیتی بمومن نزدیک خواهد بود که هر یک از آنها را که خواسته باشد در حالتی که تکیه کرده است با دهان خود آنها را خواهد چید و در بهشت درختی خواهد بود که از زیر آن اسپان با زین و لجام و بالابر بیرون خواهند آمد و چون مومنان بر آنها سوار شوند مانند مرغ پرواز خواهند کرد و در بهشت انواع مرغان خواهند بود پس هرگاه مومنی آرزوی خوردن یکی از آنها بکند فرو می آید و در حضور او بال و پرش ریخته و آن مرغ برای او پخته می شود چنانکه یک طرف آن کباب و طرف دیگر بریان خواهد شد و چون آنچه مقتضای خواهش او است تناول نموده الحمد

الله رب العالمین گوید باز زنده شده در هوا پرواز و بر سائر مرغان بهشتی  
 فخر می کند و می گوید که کیست مثل من که دوست خدا از من خورده  
 است بلی لذت و بخت و بهشت اهل محمدی بدین مضمون و سیاق  
 است از قراری که بهمان عبارت و اوصاف و الفاظ در قرآن یعنی در سورة  
 القتال و سورة الواقعة و سایر بیان و در احادیثی که در اوراق ۱۶۷ الی ۱۷۱  
 کتاب عین الحیوة و در اوراق ۲۰۱ الی ۲۰۸ کتاب حق الیقین و در ورق ۱۰۷  
 کتاب حیات القلوب و در کتاب مشکاة المصابیح در باب صفت الجنة  
 و اهلها و سائرین ثبت و مفصلاً بیان گشته چنان که اگر کسی مواضع مذکوره را  
 خواند خواهد دانست که کیفیت بهشت اعتقادیه محمدیان بهمان نحو  
 است که ما بر سبیل اختصار مذکور ساخته ایم نهایت واضح است که چنان  
 بهشت بالمره مجازی و جسمانی است و هر چندی که در بین ذکر کم و  
 کیف لذات بهشت در کتب اهل اسلام عبادت خدا نیز مذکور گشته فاما  
 از طرز ذکر آن بواضحی تمام مفهوم می گردد که بخت عمده بهشت نه  
 عبادت و تقرب خدا بلکه همان عیش و عشرت مجازی است و بس  
 چنانچه از مضمون احادیثی که گلینی از امام محمد باقر روایت کرده و در  
 اوراق ۲۰۶ و ۲۰۷ کتاب حق الیقین و در ورق ۱۷۰ کتاب عین الحیوة ثبت  
 گشته آشکارگی معلوم می شود زیرا که در مواقع مذکوره چنین مسطور است  
 که چون مومن در بهشت داخل منازل خود شود ملکی که موکل بهشتهای  
 اوست جهت تهنیت گوئی اذن دخول می طلبد پس خدمتگاران  
 و غلامان آن مومن باو گویند که ولی خدا بر تخت خود تکیه کرده و زوجه  
 حوریه او مهیای او گردیده است باش در جای خود و صبر کن تا ولی  
 خدا از شغل خود فارغ گردد پس حوری و مومن مقدار پانصد سال از سالهای  
 دنیا معانقه کنند که هیچ یک از دیگری ملول نشوند پس از آن خداوند کریم  
 هزار ملک بفرستد برای تهنیت مومن و ترویج کردن حوریه پس آمده بملکی  
 که موکل بهشت اوست گویند که بجهت ما رخصت دخول بطلب

و او از حاجب حاجب گوید که بر من دشوار است زیرا که با زوجه خود خلوت کرده است و بعد از آن که مومنان از لذات خود یعنی از خوردن و آشامیدن و غیره فارغ می شوند شکر و حمد الهی را بجا می آورند و می گیرند که الحمد لله رب العالمین

حال بدیهی است که روح انسان که محض بتحصیل معرفت الله و دوستی و قرب خدا و از مشمولی لطف و رضامندی خداوندی ساکت گشته خرم و خوشحال و مالک بخت و جلال می گردد ابداً در چنان بهشت ساکت و آرام نخواهد گشت و بخت و سعادت نخواهد یافت بلکه بهشت مذکور محض خواهش حواس خمسه و هوس نفسانی را بانجام می رساند و بس بلی چنان بهشت بآن عالم روحانی و حقانی هیچ موافقت و مناسبتی ندارد بلکه محض موافق این عالم جسمانی و مجازی بوده لذات و شهوات نفسانی مطابقت می نماید چنانچه کسی که عیش و عشرت مجازی را ترک کرده و از لذات جسمانی دست کشیده آن عشرت روحانی را که در دوستی و معرفت و قرب و اطاعت الهی است چشیده و دریافته در چنان بهشتی بخت و لذتی نخواهد یافت بلکه برای او چون دوزخ خواهد بود و امید و انتظار چنان بهشت آدمی را متحرک و مقوی نمی سازد که از خواهش و هوا و هوس نفسانی و جسمانی دست کشیده آنها را مغلوب و منکوب ساخته از جمله پاک دلان گردد بلکه بخلاف آن باینها قوت داده هوا و هوس نفسانی و شهوات جسمانی را در قلب آدمی متزاید ساخته او را زیاده جسمانی و مجازی می گرداند لهذا واضح و لائح است که چنان بهشت مجازی را خدای متدبس نه ایجاد فرموده و نه وعده نموده بلکه محض خود محمد بنابر احادیثی که از یهودیان شنیده و نظر بمظنه و گمان خود صورت کم و کیف آنرا در ضمیر خود نقشبندي ساخته در هنگام فرصت و ضرورت ببازار روزگار انداخته است زیرا که حق تعالی آدمی را جهت تعبد و بخت روحانی و حقانی آفریده نه جهت عیش و عشرت مجازی و جسمانی پس چنانکه کیفیت بخت



و جلال اخروی بیان گشته انجیل دلالت بر حقیقت و کلام الهی بودن آن می کنند همچنان بهشت بیان ساخته قرآن برای از خدا نبودن آن دلیلی است واضح و مبرهن و این مرحله را که کیفیت بهشت از قراری که در قرآن و احادیث اظهار و بیان گشته نقص و عیب کلی داشته باحوال عالم باقی مناسبتی و به بخت حقانی روح انسانی موافقتی ندارد بعضی از علمای اهل اسلام نیز دریافت نموده در صدد آن برآمده اند که آنرا بمعنی و مضمون روحانی توجیه و تفسیر کنند لیکن اینکه بهشت اعتقادیه محمدیه روحانی نیست بهر کس که از احادیثی که در تفسیر آن آمده خبردار است واضح و یقین خواهد بود چنانچه همین فقره از مضمون آیات قرآن و از مواقع مذکوره کتب مزبوره نیز بالتام آشکار و یقین می گردد

خلاصه هراچیه در این باب جهت بیان نتایج بخت آور نجات مسیح بروجه اختصار نظر بمضمون انجیل اظهار کرده ایم بدین عبارت است که شخص ایمان آورنده بوسیله نجات مذکوره عفو بازخواست تماسی گناهان را حاصل و بمرتبه آرامی و خوش حالی درونی و حقیقی واصل می گردد و شعله حبّ الهی در کلبه قلبش مشتعل و اعتماد و اعتقاد حقیقی بوی کرامت و درویش منور و مصفا و منزّه و مجلی گشته بمقام قرب احدیت می رسد و رضامندی خداوندی و بخت حقیقی و ابدی شامل حالش می گردد

مخلص تمامی آن بخت و جلال که بعثت گناه از انسان ساقط و ذائل گشته بوسیله نجات مسیح باز باو داده حتی زیاده از آن بوی عطا می شود بنحوی که هراچیه جهت انجام تقاضای روح آدمی و حصول بخت حقیقی و کامل او در هر دو عالم لازم است بوسیله کفاره و نجات مسیح باهل ایمان عائد می گردد و او را در بخت و جلال بسرحد کمال می رساند و هرچندی که حال هر شخص مسیحی در همان مرتبه کمال نباشد که در باره حال مسیحی حقیقی ذکر گشته و هر یک از ایشان تمامی آن برکات و نعمات را که در نجات مسیح اند در قلب خود بدان مرتبه نجشیده و ندیده باشد

باز هر یک از ایمانداران شریک آنها است و از ثمرات این شجر حیات خورده مالک زندگانی و بخت جاودانی خواهد بود و چه قدر که از ثمرات آن درخت زیاده بخورد و محبت و امید و اعتقاد خود را بمسیح بیشتر اندازد نتایج نجات نیز بر او زیاده تاثیر خواهند نمود و حیات باطنی و روحانی او خوشتر و کاملتر و پاک تر و درست تر خواهد بود

نهایت اگر تو ای مطالعه کننده دریافت نمائی که بعضی از مسیحیانی که با ایشان مماثلت و آشنائی یافته صاحب آن صفات و رفتار نیستند که باید شخص مسیحی نظر بکلام و احکام انجیل داشته باشد بدان که علت آن همین است که قلباً بمسیح ایمان نیاورده در محافظت و اطاعت او امر انجیل ناقص اند و چنان کسان نه آنکه در حقیقت مسیحی اند بلکه محض اسم مسیحی را عاریتاً بر خود چسبانیده از ایمان حقیقی و قلبی باز مانده اند و چون از صمیم قلب بمسیح ایمان نیاورده و با او علاقه حقیقی نیافته اند لهذا از آن قوت و نعمت و نتایج بخت آور که در ایمان بیسوع مسیح مندرج و مختفی و از کفاره و نجات او صدور می یابند بی خبری بهره مانده آن صفات و سلوک را که لابد از مسیحی حقیقی ظهور می یابد ندارند زیرا محض آن کس شریک و سهمیم نتایج نجات حاصل نموده مسیح خواهد گشت که قلباً بوی ایمان آورده است و چون خدا جهت ایمان آوردن احدی را مجبور نمی سازد پس در میان مسیحیان نیز چنان اشخاص یافت می شوند که بعلمت حب دنیا و میل گناه بایمان حقیقی نمی رسند و نجات مسیح را از خود رد ساخته و در گناه مانده بباخواست آن گرفتار خواهند گشت

فی الجملة ای مطالعه کننده از اهل اسلام بنده حقیر بعون عنایت الهی بقدر استطاعت خود کم و کیف گناه و نتایج و عقائب آنرا در این اوراق از آیات کتب مقدسه بر تو بیان و عیان ساخته و آن طریق و وسائل را بتو نموده است که عفو گناه و نجات و بخت حقیقی و ابدی متعلق و وابسته آن است

و با دلائل قاطعه و براهین ساطعه به ثبوت رسانیده که عفو گناه و نجات نه بدان وسائل میسر و حاصل می گردد که در مذاهب مختلفه بت پرستان و در قرآن بیان گشته و نه با آنها که عقل انسانی بجهت تحصیل امر مذکور دلالت بر آنها می کند بلکه فقط بدان وسائل که در انجیل ثبت و بیان گشته و عمارت از کفاره و نجات مسیم و قلباً ایمان آوردن باو است فلهاذا آنچه را بنده ذلیل در حضور پروردگار جلیل بر خود لازم و واجب می دانست بقدر مقدور از عهده آن برآمده در ادای دین خود کوشید و باستصواب این اوراق طریق حیاتی را بتو نموده و ترا بآن چشمه زندگانی دلالت کرده است که برهنمائی توفیق الهی یافته و از آن آشامیده حیات جاودانی و بخت روحانی را تحصیل کرده است در این صورت هرگاه از گناهان خود و نقایص و مواخذه آن خبردار و از بد بختی و هلاکتی که بعلت آنها بآن گرفتار خواهی گشت اندکی استحضار بهم رسانیده از خواب غفلت بیدار و از سیه مستی هوشیار گشتی در آن حال گوش هوش را بملتمس و استدعای دوست خود فرا داشته سالک طریق حیاتی شو که در انجیل بیان و درین اوراق بتو واضح و عیان گشته است و بخدای هادی المضلین قلباً مناجات و دعا کن تا دیده درونی و بصیرت باطنی ترا کشاده و قلبت را از عالم بالا منور ساخته و مشعل توفیق خود را فراپیش داشته ترا بر آن طریق حیات هدایت فرماید و آن ایمان و اعتقاد را عطا و کرامت کند که کفاره و نجات مسیم را قلباً قبول نموده نجات و بخت حقیقی و ابدی را تحصیل نمائی و اگر انجیل را با تفکر و تعقل تمام مطالعه کرده بمطالب آن بر خوری و بقلب صاف مناجات مذکور را نموده در آن مداومت نمائی هر آئینه خداوند رحیم که طالب نجات تمامی مردم می باشد نور هدایت خود را بتو عنایت و ترا نیز بآن درجه عالی هدایت خواهد فرمود که قلباً بمسیم ایمان آورده کفاره و نجات او را که بجهت تمامی سلسله بنی نوع بشر آماده و حاضر ساخته قبول کنی در آن حال عفو تمامی گناهان خود و بخت حقیقی و ابدی را

تحصیل خواهی کرد و دریافت خواهی نمود که هر آنچه در خصوص نتایج  
 بخت آور نجات یسوع مسیح در این اوراق ثبت گشته تماماً راست و  
 درست است و مانند هزاران هزار اشخاصی که بوسیله مسیح نجات یافته اند  
 در هر دو جهان خدا و فرزند یگانه او مسیح را ابدالابد حمد و ثنا خواهی  
 گفت لیکن اگر احياناً این وسائل نجات و طریق حیات را سهل و خوار  
 شمرده بعزت بی ایمانی خود را از آن برکنار کشیده سالک آن نگردی هر  
 آنگه بسر منزل نجات نخواهی رسید و وسیله و طریق دیگر جهت خلاصی  
 و رهایی تو نخواهد بود بلکه در ضلالت مانده بعقوبات گناهان خود و غضب  
 و سخط الهی گرفتار خواهی گردید زیرا چنان که در انجیل یعنی در آیه ۱۲  
 باب ۴ اعمال حواریان بیان گشته بغیر از مسیح یسوع هیچ کس دیگر نجات  
 نیست زیرا که در زیر آسمان نامی دیگر نیست که بانسان داده شده  
 باشد که ما بسبب آن نجات توانیم یافت و همچنین در آیه ۳۶ باب ۳  
 یوحنا مرقوم است که هر کس که به پسر ایمان آورده است زندگانی جاودان  
 دارد اما آن کس که سخن پسر را نمی شنود زندگانی را نخواهد دید بلکه غضب  
 الهی بروی می ماند خدای رحمن و رحیم نظر بمرحمت و الطاف عمیم  
 خود ترا از چنان بی ایمانی و از غضب و مواخذة آن رهانیده و باز  
 داشته بایمان حقیقی هدایت و در نجات مسیح انباز سازد  
 تا بوسیله او نجات یافته مقبول درگاه الهی و مالک  
 بخت ابدی و نامتناهی گردی و دعای مصطفی  
 حقیر در حق تو و غرض از تصنیف  
 این اوراق همین است بار الها  
 باجابت مقرون ساز  
 آمین



## فهرست کتاب طریق الحیات

دبیاجه

انسان بحال بدبختی گرفتار است و اصل سبب این بدبختی

کناه است . . . . . ۵-۱

### فصل اول

در بیان کناه و نتایج آن

#### مقصد اول

در بیان کم و کیف کناه

- کذارش آفرینش آدم و حال نخست و معصیت او . . ۶-۱۷  
از معصیت مرک روحانی و جسمانی و شرم و خوف بآدم  
روح داد . . . . . ۱۷-۱۹  
اعانت و نصرت که خدا با وعده رهاننده کرده و بازخواست  
که بهار و بآدم و حوا وعید داده . . . . . ۱۹-۲۴

بیان کناه عامه

- کناه صرف از مخلوقات ذی عقل و اختیار پدید آید و آن  
تجاوز اراده الهی است که خدا در انصاف دل انسان و در کلام  
خود بیان فرموده است . . . . . ۲۴-۲۷

- تجاوز و گناه در باطن نیز بعمل می آید . . . . . ۳۰-۳۷
- گناه عالم است و همه مردم حتی پیغمبران نیز در حضور خدا  
کناهاکار اند . . . . . ۳۲-۳۰
- گناه مراقب دارد لیکن بزرگی و کمیت گناه صرف خدا  
تماما و کاملا میداند نه آدمی بنا بر این آنچه علمای محمدیه در  
باب گناه کبیره و صغیره بیان کرده اند خلاف است . ۳۶-۳۳

## مقصد دوم

### در بیان نتایج گناه

- نتایج گناه در این عالم . . . . . ۳۶-۱۴
- نتایج گناه در آن عالم . . . . . ۳۷-۱۴
- کیفیت عذاب جهنم و آن مجازی نیست مانند عذاب  
جهنم معتقد علیه محمدیان . . . . . ۳۳-۱۴
- انکار شرعین انکار عقل و انصاف و انکار وجود خداست . ۴۷-۱۴
- شیطان در ابتدا نیک و فرشته بود و بسبب عمل بد خود  
بد و شیطان گشت . . . . . ۴۸-۵۱
- شر از خدا نیست و چیزی مخلوق گشته هم نیست بلکه  
صرف فعل خلاف اراده الهی است و از مخلوقات صدور یافت  
نه از خالق . . . . . ۵۱-۵۲
- چرا خدا مانع ظهور شر نکرده است . . . . . ۵۲-۵۳

## فصل دوم

مبني است بر بیان ادای جواب سوالي که آیا آدمی از گناه  
و نتایج آن بچه طریق نجات می تواند یافت

## مقصد اول

مشمول است بر بیان آن وسائلی که عقل دلالت بر آنها  
میکند که آدمی عفو گناه و نجات را شاید باستصواب  
آنها تحصیل نماید

۵۸-۵۵	خدا صرف از راه محبت و رحمت بی مکافات و کفاره از بازخواست گناه در نمیکرد . . . . .
۶۱-۵۸	خدا بسبب توبه نیز از مواخذة دست بردار نمیشود . .
۶۳-۶۱	اعمال حسنه نیز کفاره و سبب بخشش خواهند شد . .
	حکماء قدیم نیز بر حال پُر گناه آدمی و بر عجز عقل در باب تحصیل راه عفو و نجات اقرار کرده اند . . . . .
۶۵-۶۳	

## مقصد دوم

در بیان آن وسائلی که بنابر تعلیمات مذاهب بت پرستی  
عفو و نجات بدان وسائلیست

۷۲-۶۶	مذهب قدیم فرس و وسائل عفو و نجات که در ضمن آن بیان گشته اند . . . . .
	مذهب هندویان و وسائل که جهت تحصیل نجات در آن نشان شده اند . . . . .
۹۹-۷۲	مذهب اهل چین و راه نجات که در ضمن آنها اشاره یافته است . . . . .
۱۰۳-۹۹	باطلان وسائل عفو که در مذاهب بت پرستی بیان یافته اند ۱۰۹-۱۰۳



### مقصد سوم

مشمول بذکر وسائلی که بنابر تعلیم دین اسلام عفو  
کنایه و نجات وابسته آنها است

بیان قسم اول وسائل نجات که در دین محمدیه نشان گشته

اند و بطلان آنها . . . . . ۱۱۷-۱۱۰

بیان قسم ثانی وسائل نجات و رد آنها . . . . . ۱۲۳-۱۱۷

### مقصد چهارم

وسائل نجات که در انجیل بیان گشته

بنابر کلام انجیل همه مردم گناهکار و بسبب کنایه گرفتار

غضب الهی و عذاب جهنم گشته و آدمی بهیچ طریق کفاره

کنایه و نجات حاصل نمی تواند کرد . . . . . ۱۲۷-۱۲۴

خدا خود بنابر رحمت بی نهایت خود کفاره و نجات

مهییا نموده است و آن مسیح و رحمت و مرگ صلیبی اوست ۱۳۳-۱۲۷

نجات مسیح عام است . . . . . ۱۳۵-۱۳۴

آدمی بوسیله ایمان شریک این نجات می کرد . . . . . ۱۳۹-۱۳۵

ایمان و توبه عمل خدا است و بی ایمانی عمل خود انسان

است و در قرآن برخلاف این گفته شده که بی ایمانی نیز از

خداست . . . . . ۱۴۱-۱۳۹

انان که مؤدیه نجات مسیح نشنیده اند انصاف آنها با

خداست لیکن درین صورت که آنها نیز از شریعت انصاف

- دلی خود تجاوز نموده کناهکار اند پس مورد مواخذه شده اند  
و آنها که قبل از مسیح بوده خبر او از انبیاء پیشین شنیده  
و باور کرده اند از سبب همان ایمان نجات یافتند . . ۱۱۴۱-۱۱۴۴
- کفاره مسیح بهترین وسائل نجات است و تقاضای رحمت  
و عدالت در کمال درجه بوسیله آن رفع گشته است . . ۱۱۴۵-۱۱۴۷

## فصل سوم

### نتائج بخت آور نجات یسوع مسیح

- عفو گناه رضامندی الهی و تغیر و تبدیل باطنی . . . ۱۱۴۹-۱۱۵۵
- آرام قلبی و خوشحالی حقیقی . . . . . ۱۱۵۵-۱۱۵۶
- حب الهی . . . . . ۱۱۵۶-۱۱۵۸
- امید و اعتماد بخدا و تسلیم و توکل در اثنای رحمت  
و مصیبت دنیوی . . . . . ۱۱۵۸-۱۱۶۲
- دعا و نماز مخلصانه و حقیقی . . . . . ۱۱۶۲-۱۱۶۸
- منور گشتن بانور الهی و حصول رابطه دوستی حقیقی با خدا  
محبت حقیقی نسبت بهمسایه و ابنای جس حقی در  
باره دشمنان نیز . . . . . ۱۱۷۰-۱۱۷۳
- امیدواری بخت و جلال ابدی و حصول یقین آن و کم  
و کیف آن جلال . . . . . ۱۱۷۳-۱۱۷۷
- چرا جلال و بخت آن عالم تفصیل کلی نیافته است . . ۱۱۷۷-۱۱۷۹
- کیفیت بهشت قرآن . . . . . ۱۱۷۹-۱۱۸۶

تمام شد

# غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹	۱۰	جهته . . . .	جهة
۱۰	۲۱۵	شبهه . . . .	شبه
۱۱	۱۳	علومي . . . .	علوي
—	۱۸	آته فاته . . . .	آنا فانا
۱۲	۱۵	خرد . . . .	خود
۱۳	۲۰	بمرض . . . .	بمعرض
۱۹	۱۲	جوينده . . . .	جويند
—	۱۹	بهمه . . . .	بهمان
۲۰	۱۱	دائسته . . . .	داشته
۲۳	۱	پوشيده . . . .	پوسيده
—	۱۲	دريں حال . . . .	دريں حال و عالم مي مانندند حال
—	۱۷	يابد . . . .	مي يابد
—	۲۰	مي بينم . . . .	مي بينيم
۲۵	۵	آلوده . . . .	و آلوده
۲۶	۲۲	که در . . . .	در
۲۸	۱۵	مي بينائي . . . .	مي بينايي
۲۹	۱۵	از روح . . . .	ازروي
۳۰	۱	مجاوي . . . .	مجازي
۳۲	۱۲	معر . . . .	معترف
۳۶	۹	نقيض . . . .	نقيض
۳۸	۱۳	بالکل . . . .	با کل
۴۰	۱۲	چشم . . . .	تخم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۴۰	۱۳	نشودن ما . . .	نشو و نما
—	۱۸	تمائی . . .	تمامی
—	۲۰	و دور . . .	دور
۱۴۲	۱۴	محاسبہ اش را . . .	محاسبہ اش را
۱۴۳	۷	پر چشمہ . . .	سر چشمہ
—	۱۰	موجب . . .	موجب
۱۴۴	۱۲	مذب . . .	معذب
۱۴۵	۱۸	قوي ميکل . . .	قوي هيکل
۱۴۶	۱۳	مطالع . . .	مطالعه
—	۱۹	غذاب . . .	عذاب
۱۴۷	۱۲	و نوع . . .	وقوع
۱۴۸	۱۱	گون . . .	گون
۵۵	۱۵	بخشد . . .	بخشند
۵۶	۱۳	عامل . . .	عادل
۵۸	۱۸	خواهد . . .	خواهند
۶۲	۱۸	یک . . .	بيک
۶۱۴	۹	اعتاف . . .	اعتراف
—	۱۷	مر عيد اريم . . .	مرعي داريم
—	۲۰	پشتر . . .	پيشتر
۶۵	۲۳	تکرر . . .	تکدر
۶۶	۱۰	شده . . .	نشده
۶۹	۱۸	حاهد . . .	جاهد
۷۲	۱۶	وياصه . . .	وياصه
۷۷	۹	ولي . . .	دلي
—	۲۴	بد زن . . .	بد زن
۷۹	۱۴	ايهنمه . . .	اين همه
۸۱	۲۰	ولي . . .	دلي
۸۶	۴	مهيت . . .	هيت

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۸۲	۱۰	باندی . . .	بلندی
۸۸	۱۰	تہجید . . .	تمجید
۹۲	۱۶	دارد . . .	دارند
—	۲۱	بسرٹ . . .	شریب
۹۶	۲	بدن راست . .	بدن را ست
—	۵	غوطہ دراو . .	غوطہ ورو
—	۲۰	گشتہ . . .	گُستہ
۱۰۰	۲۰	نمودہ . . .	نمودہ
۱۰۳	۷	رسید . . .	رسد
۱۱۱	۳	عبد ناتک . .	عبدناک



ف  
۲۳  
CALL No. { ۲۳۶ ACC. No. ۴۴۹۳

AUTHOR

TITLE

طریق الحیاة

۲۳۶

۴۴۹۳

طریق الحیاة

Date	No.	Date	No.



**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

**RULES:—**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

